

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232950

UNIVERSAL
LIBRARY

الحمد لله الذي وفقنا لهذا العمل

في شرح التحقيقات الشامخات الملقب

بسم الله الرحمن الرحيم

بفرمایش و تصحیح مصنف دام ظلّه العالی

طبع محمدی و طبع محمدی

صورت مائنه . تاج العبداء بما هم الحكيم المتكلم بكارم الاخلاق
المتردى برودار التواضع من غير شقاق الفطن العريف السبق الغطريف فص خاتم البلاغة ختم
صحيحة البراعة مولانا ابوالخا محمد يوسف العثماني الكونفا موى سلمه الله العلى القوي

بسم الله الرحمن الرحيم

سزانه نالتمه معجزه ياني حمد سبده عيسى خالق الموت الحيات تسبح كلام احياء بموت الحى الذى تعالى
شانه عن نسبة الممات وتقدس بانه عن الشكوك والشبهات وديا جبر رساله حرف انى نعمت كل
كرا واره كلام هدايت نظامش از ديره كوش برادى واعلى از كا وزمين تا شرفك وغلغل بيان اعجازك
بان س هر زنده ومرده از ساتا سمك مقيدان سلاسل حيات را بفضيل ارشاد فيض نبات
سراج نبات از ظلمات غوايت درميش وذا اتفاق تلخ آب هرمات را بفيض جرمه كشتى مضطبه
محبش شريت حمت از دى در حلاوت از جان شيرين شس صلى الله عليه وعلى آله واصحابه الله
صلوة بلفهم به نهايت المراد واله بعد از اين باقى نيمه ورا صاحب عقل شعور منقطع باد كه از زرين
آوان تمامان يوف جمل فنادانى بر دكا كين بازار جهان كشرت جا يافته وصير قيان نفوذ جوده
علم و حكم كوشه از راه اخفاء رومافنه دست بر سخنى كه مسكوك مبنى مشكوك بر آيد و تحريك كللى
آراشكى يابى از عطيه غش عارى نمايد آنچه هر از تلميح است كمياب و يا بوحسب الظان بار و هو سراد
تحقيق مطلب مضمونست از خاطر فراموشش و هر يك بجهت مباهى مضامين خلاف واقعيتست مدخول
اگر صحيحه است بظاهر حيث باطن نادرست و اگر كتابت عبارت لطيف مضامينست اوله
الى اخره سخيف فى الجملة كلام اين كندم نمايان جو فروش لاسمن لا يعنى من جوع و عرايس الجا
افكار اينار و ارباب عقل مونس از سرتاپا غيبه مابوع الا مصنفات زاه و صومعه توفيق و توفيق
قطب لاره تحت حاسبه لآلى نكات شريعه و سحره خاور و رواق طيعه راجع اسلام سلم
كا باقى مبانى شرح دولت است تمام الانام مرجع خواص عوام جناب مولانا مولوسه

ریاست علمی سلسله اسدالولی که فکرش حشمت زبانیان نمیده و عدلیش گوش جهان شنیده و فرغ از
 فیض زبانش سحر آثار و از آرزو آه مرئی آبیاری توجیع طبع اقدسش متفرع شاخ و شکاف بی اندازه
 معتدل از عقلش مشی منور از انوار و مستوی از استخراجش یکی از هزار بر آن قاطع برین قیل قال
 و حجت ساطع این مقال این صهیفه کلام و رساله تحقیقات شامله است که در میان حال سماع اهل قیور و اود
 و شعور مقبور بحر فزوده و قافران زاران اعتراف فروده سبحان اسد چه مضامین مستوره را
 کرسی ظهور نشانده و بکدام لطافت کرد شک شب از روی شادمان مدعا افتانده عجب طایچه است
 له دمان ناحق کوی انکار منکرین بسته و نادر قهای است که کردن کردن فزاری ماصوب مسخر فین
 راستی و سدا شکسته نه چندان مبسوط است که اثر اثر بیاد است سامعه سمعین خراشد آینه انجمنه
 که وافی و کافی جامعیت مدعا نباشد طرفه متوسطی است که نقایه در غرر مضامین عالی چون هرج
 و مرج در روی انظام داده و خلاصه لای متلالی مطالب فیه تا بان مشکوة فیها مصباح در آن
 بناده بلاغت عبارت لطیفه حاج از حد بیان و صاحب لفاظ متناسب بیرون از طاقت انسان سواد
 حروفش کل کل الحواجر حافی هاست باعث نور الاضیاء و یافتن کاغذش که سره سلیمان حشمت گفته و نیست
 سیاه پیش از ده و چراغ طوری یابد و سفیدیش از بیاض دیده و میشاید از رنگ و فتنه منور نشسته بر آن
 و آنچه بیا از حجاب بین طویش ریزه پنهان مخفیست در غمت بر عرش اعظم نشسته و طالبش از وقت مناسبت
 سلم و سلم شکسته شکسته میانی از حروفش چنان ظاهر که با شعاع خورشید آریا به باهر الغرض تقریب است با محرم
 لاجوب حشمت خطی بشری بیرون و از بیان محضش باین یون پس با مبد کوی علم و هنر را کجا و با کج استایش آن شکام
 و کوز با کج از عده تو صیفش بآیم که اگر که از کج می یابن بایش کلام خود منظور دارم و حرفش بی بدین امر موجب
 سخن و کلام قلم طبع از سحر زحمت آن کج کج و کج کج طبع و نماند آن شایسته صنف و صنف و بیاد کج و کج آن بود
 و این آن فلاحهم الکلام و الحمد لله الکلام و السلام علی رسول خیر البریه و آله و علی الأقطار و صحبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمداً للقدير السميع العليم الذي نسمع من إنشاء وصلواته على النبي النبوية البشيرة
 التي نسمع من الأحياء والذين رآه الأصفياء وصحبه الأتقياء أما بعد فيقول الكندي
 "أتأتى إلى رب الغفر الخلاق تواباً على ما قصبت من الذنوب الخفى والجلي لما قصبت
 عن محرم الرسلانة الترجمة بالتحقيق الشائعات في إثبات سماع الاموات والمقربين
 بتحصيل الفلاح بسماع الأرواح فحان أن أشرح مغلقاتها وأوضح مبهمات
 مؤرجأ فيه جواهر تحقيقات تتوشح بها خور العقول وفرائد دقيقات تتلقاها
 الفحول بالقبول مصدراً باحتياجات المخالفين وجرحها ملقاً
 إلى مسكات التعسفين وقد جرحنا ناهياً منهم الانصاف حانداً
 عن سبيل الاعتساف مستنبطاً بالتدقيقات الرسومات في شرح التحقيقات الشائعات

سید محمد علی

عزیز روزگار عزیز
از آفتابین علی "سنگین"
شاعر کرم جریبند "مختار"
جیب باغ فخریل اردن ۱۸

سَمِيعٌ سَبِيلُ النَّجَاحِ إِلَى الْحَصِيلِ الْفَلَاحِ قُبَيْبًا إِلَى الْقِيَمِ الْحَمْدُ مَسْتَحْفَظًا عَنْ شُرُوبِ الْغَيِّ مُقْبِلًا
 إِلَى الْجَوَادِ الْغَنِيِّ رَاغِبًا عَنْ هَفَوَاتِ النَّبِيِّ هَذَا مَا أَبْتَدِئُ بِالْمَقْصُودِ مُتَوَكِّلًا عَلَى دَاهِبِ الْعَقْلِ وَالْجَوْنِ
 اما بعد شناسی قادر مطلق مخفی نماند که قادر می هست اسماء حسنی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی
 و ابن حبه حاکم و ابن ابی شیبہ و ابوسریه رضی اللہ تعالیٰ عنہ صحیح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوٰۃ
 و التَّحَاةُ مَنْ حَصَا مَا دَخَلَ حَبْتَهُ لَعْنَتُهُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ تَقَالَى اِذَا رَأَيْدُ بَهْمٍ شَبْتٍ بَابُ دَنْتٍ
 و تفسیر حصا شرح حدیث را اختلاف پیچیده اند مختار بعضی آنست که مراد از حصا احاطه است
 بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسامی آنها و بعضی گویند که مراد و ساختن آنها
 است اما دلیل اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر آنست که مقصود حفظ کردن و یاد
 داشتن است و دل و حصا بمعنی حفظ بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید
 آنچه بعضی و آیات بخاری من حفظها بدل من حصاها و اگر شسته و نیز پوشیده نماند که چون مرد
 شده مخلوق با خلاق الله یعنی متصف شود بصفات خدای تعالی بقدر طاقت پس خط بند از انما
 پاک او حلت اسماء که قادر است بمعنی توانا بر هر چیز آنست که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع و
 ولادت بکذا فی شرح محسن حصین و در ذکر مطلق تصریح است بآنکه قدرت و تعالی که با هر نفس آنست
 قیووت الآت بل هذه الامشیون الممکنات فهو القادر تحقیقی تمام فی جمیع صفات و تجلیات که مملکت
 ادراک و سماع تحقیق غفرین لائل قطیعه منجمه بود و خواهد شایع و موعود و مملوک کما تجب نماند که
 صلوات از مومن عاست و از ملائکه استغفار و از حق تعالی رحمت و تعلق رحمت او سبحانه جل شانه
 که برین اندازه طلب است دعا و می باشد توضیح این بهام آنکه رحمت و تعالی عاصی عفو باشد و مغفرت
 و جنت حور و تصور بر صالح با اینهمه نعمت لقاء و دیدار باشد و جز آن ممالا عین ات لا اذن
 و لا خطر علی قلب بشر عرفان با وجود نیمه فاضله علوم و معارف یقینیه است و بر انبیا

مستحب
 مستحب
 مستحب

قبل از دعا
 برای دعا

مستحب
 مستحب
 مستحب

نوحه های خود زمین را کافه جثه تراغ مرده در گوی اندخت و بالای آن خاک بسیار و بقا خود
 توده کرد و قایل ازین حرکت تراغ بی خبر که مرده را بچسبید باید کرد جثه برادر خود را نیز زمین
 قبر است نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافت و شش کمان از آسمان
 نازل شد و جنود او را در ایشان طریق غسل و تکفین و تهنیت کردن کو بعمل آورد و در آن
 بار هم طریقی معمول شد این تعلیم الهی اولاً قایل بسبب رستعد او بود و سطره تراغ واقع
 شد و ثانیاً اولاد حضرت آدم علیه السلام او سطره و شش کمان نمایان بکذا فی تفتیح
 هاتون موم تعلیم نمودن اولیای طریقی و تبرک و زمین الغمتی است عظیم چه اگر مرده
 است و جانوران یکدیگر بر روی زمین میگردند و تغذیه میگردند و شش کمان نمایان
 میساخت و مردم از آن متنفر میشدند و بدگویی میگردند و در شجاع درنده و پیران اعضا
 و راحت تخت کرده میبردند و جانوران نایک مردار خوار او را اطعمه خود میساختند و حقیقت
 عظیم و لاحق می شد لاجرم برای تکریم او این وضع را از غیب تعلیم فرمودند **فائز حجام**
 در دفن کردن مردگان علاقه روح باین علی وجه الکمال باقی میماند و توجه روح بزمین
 و مستقیم و پیچیدن بسهولت واقع میشود زیرا که سبب بین مکان بدن که گمان می رود روح
 متعین است و آثار این عالم از صدقات و فواید و ملاوت و آن مجید چون در آن
 که مدفن است واقع شود و سهولت نافع میشود پس فن کردن گویا سبب توجع است
 است بنابراین است که از او یک مدفن و دیگر صلاحی و منیدان انتفاع و استفاده جاری
 آنها را افاد و اعانت نیز تصور کرد فی التفسیر الغریزی **فائز حجام** قبر و جوار صلاح و غیر
 ساخته شود که موجب کت و مغفرت و باعث صفا و نوریت است و میت از جوار
 پاداشی ناپسندد اید یا فتن زن از آن بکذا فی شرح سفر السعادت و العثور علی دار البهره

بزم

بزم

بزم

و در قادی لائی فاخرہ مسطرت لافضل الدفن بقعة التي فيها قبور الصالحين كذا في القبا
 العالمیہ قال علیہ السلام اوفوا موتاكم مسطرتوم صالحین لمیت تینازی بجارہ السوء
 المیت الفاسق اذ دفن بحجب الصالح تیناؤسی الصالح بتغییب الفاسق انتہی و جبریت
 ثابت شدہ کہ مردی بعضی جباہت دراکہ تعال کر و بود و خوابی کہ در غاب سخت کر قبا
 باز بعد یک ہفتہ اور اور رویا معاینہ کرد و در رحمت و تسلیش مشاہدہ نمود بطریق استجاء
 مستفسر کفیت حال شد و بیان نمود کہ مردی صالح متقی قریب کورامد فون شرون
 مرد صالح مراد و دیگر اموات را کہ نزدیک قبرش دفن بودند شفاعت نمود و از غدا و نکال
 نیند برای فاتحہ خوانی و عورت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد کردن چند اما افادہ
 بتحقیق جامی قدس سرہ اسمی شعر جامی آن بہ کہ درین مرحلہ آن پیشینہ کی کہ زموت
 و کران موت خود اندیشہ کنی و بی رغبت شدن از دنیا و برسی مردہ یاد دعا و استغفار نمود
 و آخرت را یاد کردن تجلیہ قلوب تصفیہ صدور و حاصل سخاقت و نعمت رقت قلب بہت
 آوردن و در مظاہر حق ترجمہ ہندی مشکوٰۃ شریف مرقوم است اور کہا امام نووی کی کہ
 زیارت کی کہ ہفتہ میں ایک توفیق و سہلی یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہی پس اسکی
 کو کافی ہی دیکھنا قبر و کھانیر چانی مرد و کی دوسری وسطی دعا و غیرہ کی پس ہستون بہ
 ہر سہل کی ہی اور تیسری برکت حاصل کرنی کی ہی پس وہ زیارت چہی لو کو کی قبر و
 ہی اس کی اذ کی ہی برزخ میں تصرفات اور برکات میں شمارا و چوتھی وسطی اولی
 دوستی اور قرابت کی ہی جیسا کہ حدیث ابی نعیم کی میں آیا ہی کہ جو کوئی زیارت کری
 ماں پکی یا ایک کی دن جمعہ کی تو ہوتی ہی مانند حج کی اور پانچویں مہرانی اور انت کی ہی
 ہوتی ہی جیسی کہ آیا ہی حدیث میں کہ جو کوئی کنوی او پر قبر مومن بہائی اپنی کی اور سلام کر

ناسی او سکود اور جواب سلام کا دینا ہی بلاشبہ شروع یعنی مسنون است
 صحیح مسلم بروایت جریڈہ رحمہ اللہ عنہ سلم شدہ کہ فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم
 عن یزید القنبر فرز فرزدی ہنی کردہ بورم شمار از زیارت قبور پس یارت کیند انہا را
 پیش ازین از زیارت کردن قبور ہنی کردہ بورم پس الا ان حکم منسوخ و ایندو کفہ اند کہ
 قرب عہد جاہلیت بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند چہ در جاہلیت میکشند و میکرد اما الان
 پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشہ مفاسد جاہلیت رائل شد کذا فی مشکوٰۃ
 للتحقیق الدلووی و برویت بن جاز بن مسعود رحمہ اللہ عنہ با ثبات رسید کہ فرمود پیغمبر علیہ
 السلام لئن کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فرز فرزدی ہنی کردہ بورم شمار از زیارت قبور پس یارت کیند انہا را کہ زیارت قبور بی غیبت میکرد
 در دنیا یعنی نفرت می بخش از ان کہ چون عاقبت کار این است نیمہ تعلقی برینا نیست
 و یاد میدہد آخرت را ازینجا معلوم میشود کہ وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود
 ذہل غافل کذا فی شرح مشکوٰۃ و فی لہجر الرائق قال فی البدائع لا بأس بیا ت القبور و الدعا علیہا
 ان نو منین من غیر طلی القبور لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان کنت نہیتکم عن یارت القبور لکن فرز
 و فعل الامۃ من لدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی یومنا ہذا نہی و ارجح فی محبتی باہنا
 تفصیل مقام نہت کہ زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است و آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم را بت از ان ہنی فرمودہ بود فرمود و آخر حضرت و از ان او نہد با حجامہ از ابوال
 و فعال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ تابعین و تبع تابعین و دیگر علماء و صلی یارت قبور ثابت کردہ
 تا آنکہ در سلسلہ جماعیہ قطعہ منسلک شدہ و اختلاف کردہ اندر آنکہ حضرت زیارت قبور حق
 و حق مردان است یا زنان ہم در حضرت اہل اندر مختار بعضی نہت کہ نہی سابق و حق

زیارت قبور
 در اسلام
 صحیح مسلم
 بروایت جریڈہ
 رحمہ اللہ عنہ سلم
 شدہ کہ فرمود
 رسول مقبول
 صلی اللہ علیہ وسلم
 عن یزید القنبر
 فرز فرزدی ہنی
 کردہ بورم شمار
 از زیارت قبور
 پس یارت کیند
 انہا را

تفصیل مقام نہت

عاجل باقی است و ایشان را به آن امر برتری از سایر برتریست که زیارت است
حضرت سرور کائنات علیه السلام زیارت آن از هر سجده و ایستادن بهتر است الا که در وقت
بظاہر حدیث مذکور که در آن خطاب مذکور است و نیز نمیکند شد و بخیریکه ابوهریره
عنه روایت کنونی و غیره علی بن ابی حمزة سلم عن ابی حمزة قال سمعت ابا عبد الله
زیارت کند که آن که وقت زیارت بخرج و فرغ و نهد و بکاو و بیاید می کند
الامام النوفی فی شرحه الصبیح سلم فی زمره الاحادیث فی بیان علی بن ابی حمزة یقال ان یوم یوم
العلماء و الدعا بهم الحرم علیهم من سجده فی نسخ نهی الرجال عن زیارت قبور جمیع اهلها
الرجال اما للنساء فیهن خلاف انتهى و در بالا بمرور است زیارت قبور مردان جایز است
نه زیارت و نه التلک الفاضله علم ان زیارت قبور مذکور فیها الرجال علیها نهی العلم اما
مستند و عن ابی بريرة انه علیه السلام عن زوارات القبور و قال جمیع العلماء من اثبت
الخصیة للنساء فی زیارت فانما ثبت ان سجده و تعظیم لهم و بیست دلالان بالفارق الا ان خطباء
الرجال لا يشمل النساء فی الیم الرخصة و انما لا یلایج النساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و
نصاب الحساب فی الباب الثامن الاولی للمرحله ان لا تزور قبر من غیر رسول الله
علیه وسلم و روی انه سئل انما اتبعی عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لا تسأل عن
اجواز و نفسا و فی نه او انما تسأل عن تعظیمها و تعظیمها من العین علم انما کما انما خرج کانت
فی النساء ملکه و اذا حجت فیهما شایطین من کل جانب انما النساء تعظیمها من کل
اذا رجعت کانت فی لغتة فان اذن او دهب من کلها فیهما شایطین من کل جانب
الغیر کفر و بابت من اذن و کما فعله بعض النساء فیهما تعظیم و کثرتة انما خرج فلیا بخور من اذن
قبور بعض المتبرکین کما اعتادت النساء الا ان زیارت قبر و الدیوان لم یکن منه خبر حقیقی الی زیارت

Chlorophyll

بنام نیز مستحب است زیارت قبر سیکه ثابت محرمه از زن و شسته باشد هم مباح است
 در صورتیکه هنگام تقاضای موجود باشد چه که با ثبات رسیده که عبد الرحمن بن
 فضیل مدعیه بایرون مکة معظمه فاصله و زنده دل وفات کرد و جناب شان بکله آورد
 دفن کردند پس حضرت ام المومنین علی (ع) مدینه یقیناً بتدعیه برای ادای حج بخاک عجمه
 شاز به باریات قبر شان فرستاد و فرمود که بخدای غریب اگر بوقت انتقال شما
 حاضر میبودم کنون یارت قبر شما میگردم و خرسی رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق
 زمان مستحب است که ام المومنین ضی (ع) بتدعیه خود بیان فرمود که وقت موت عبد الرحمن
 اتفاق ملاقات شد از آن سبب یارت قبر شان عمل آمد تا این یارت بنظر ملاقات او
 و حالت حقنار معدود و شد و پس برگاه و در حق زن ترک زیارت قبر برادر اولی شد حکم
 و در حق و بی یارت قبور جانب مستحسن خواهد شد و از قول حضرت ام المومنین ضی (ع) بتدعیه
 بود که کشتن زن آن وقت موت ملاقات محرم سنون است از ابوهریره ضی (ع) بتدعیه
 است که روزی پیغمبر خدا علیه الصلوٰة و التسلیم پیرون تشرف آورد و در مجلسی با
 که ناکا حضرت سید الفاطمه زهرا ضی (ع) بتدعیه حاضر شدند پس حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 ای فاطمه که جامی آبی عود دهم از آنکه بجان فلان زن که وفات کرده زنده بودم حضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمود که آیا بر این یارت قبر همان اتفاق افتن شدن بود که ارشاد کردند که
 بنحو پناه میجویم از آنکه عمل آدم خیزی که آنجناب بنی از آن فرموده باشد پس موند آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم که انفاطمه اگر زیارت قبر او میکردی سترخت نمی یافتی و خوشنود میشد
 از خوشبو بهشت و این صیث دلالت وضع داد بر آنکه زنان از زیارت قبور و روضه
 بنام جانز نیست و در شرح غیبه امجدی مسطور است که مردان از زیارت قبور مستحب و زمان

مذروه و مختار بعضی است که زمان این زخمت زیارت بقور ثابت است و همین ظاهر است
 محمد رح و آثار شمس الایمه خراسی رح و صاحب کشف البرز و بحر الرائق و صاحب مختار
 و جامع الرموز و قنادی سراجی آقا و القاضی عابدی و غیره فی الاذکار الفاخرة فی التذکر الاخرة زیارة
 القبور مستحبه للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار القنادی و ابی الباس بن یزید القنادی و غیره قول
 الی حنیفه و ظاهر مذہب محمد رح یقینی انکوار النساء ایضا لانه لم یخص الرجال فی سبب
 اخلاف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمه الخراسی رح الاصح انه لا یاسن بها کذا فی قنادی
 الغرائب و فی کشف البرز و فی بحث نسخ السنیة بالنسبة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
 و النساء جمیعاً و فی السراجیة لا یاسن بها زیارة القبور لای الحائض و یحجب کذا فی خزانة الایمان
 و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء و جواب وادیه اندر شکات مانعین باین
 طریق که تسلیم نمائیم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهیتکم بحديث مخصوص
 بمدان است بلکه بحیث شرفت و کرامت بمدان خطاب شد و موقوف بر حکم است برای سرور
 بهیچانکه در آیه وضو و تحمیم و مثال اینها نیز زمان دخل اندو لغت و منع که در حق زنان مرد
 شده پیش از زخمت بود و قال الترمذی هذا کان قبل ان یخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة
 القبور فلما خص دخل فی رخصته الرجال و النساء کذا فی مشکوٰۃ و در کتب فقہ طور زیارت بقور

الاح
 انما
 النساء جمیعاً

تفصیل

مقوم مثل آنکه بوقت زیارت سلام علیکم یا اهل القبور یغفر لکم و لنا و لکم ثم سلفنا و نحن بالاثرة
تفصیل مرام آنکه در صحیح ترمذی و ابی یزید بن عباس رضی الله عنهما ثابت شده است
 صلی الله علیه و سلم بقبور بالمدينة فاقبل علیهم بوجه فقال سلام علیکم یا اهل القبور بحديث
 بلکه شمس الخضر صلی الله علیه و سلم کبوری می که در مدینه بودند پس مقابل شدند حضرت
 و مبارک خود پس فرمودند سلام با و بر شما ای صاحبان قبر یا بیا میزد

خدا تعالی با شما شمایید که شکان باید و پاس شد ایبریم و اسحق مسلم و یسای و ابن
قزونی برودتید برید و علی بنی امیه بنی امیه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
تعلیم فرمود که وقت رسیدن در تابراین دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیارین
ای مومنین و مسلمین انا انشاء الله بکم که حقون نسأل الله لنا و لکم العافیة یعنی سلام باد بر
ای اهل سرزمین مومنین و مسلمین ما از خودت که خدمت شما بر آید رسندگان پیوسته
می طلبیم از خدا تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت
را می از بر کرده و بداند که دیا رب الکسریع و درست و داز نام نبائی است که آن عرض
باشد و و کرده باشد و او را که ذکره لطریقی و استعمال او بنازل آید و در مقام
که منازل موت اندیز مستعمل میشود و جهت گردانیدن اموات در حکم حیات و بقور و حکم عمارت
یکه عمارت همانست و سوای آن خواجه شمس الدین محمد فی حوشیه علی حصین
برید بالذیالمقا بر و هو جائز لثقه قال خطابی ان الدیار تقع علی البرج العالم المسکون الخ
اما قوله علیه السلام دار قوم منصوب علی الدار یا اهل دار قوم مخوف لمخاف و اقيم لمخاف
الیه مقامه و قيل منصوب علی الاخصاص یخبر جوه علی البدن من الضمیر المحجور فی علیکم انتهى و
استعمال انشاء الله بر سبیل تبرک و تمین است و مثال حکم او تعالیست و در کرمه لا نقول انشی
افی فافغن که خدا الان شایا الله و بعضی گویند که تقدیر مثبت بحسب لحوق بین بر تبه
بعینها و نزد بعضی بری حسین کلام است مانند کرمه لیخطن مسجد حرام شایا الله انین
گویند که این تشنانظر بایان است زیرا که مخاطب جماعه مومنان اند یعنی انشاء الله
می بریم و شما لا حق می شویم و ما انفا و مولانا فخر الدین محب الله فی شرح حصین نقل
عن المصنف و رزاد السبب مسطور است که آن در شایا الله معنی است و در رزاد انشائی

اینجه زیاده کرده اند تم لنا فطر و سخن لکم تیج یعنی نماز ایش کند شکانند ما مشارا تابع تیم
 شمایه سیم فطر بفتح تین جمع فطر است بمعنی سابق و وی کسی است که از مردمان قانله
 پیش رود و تا و منزل سباب از آب و نور بپاشد و مسلم و سنی این ماجه انهم
 عائشه صدیقه رضي الله عنها روایت کرده اند قات کایف اقول یا رسول الله تعنی فی
 زیات القبول قال فوالی اسلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنین یرحم الله قدیر من المناجیح
 و انما انت الله لکم للاحقون یعنی پرسید عائشه از آن حضرت که چه گویم و چه بگویم می فرمود
 اداوه میکند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد
 بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود و حضرت صلی الله علیه و آله که بگو سلام باد بر اهل
 سر ایا از مؤمنین و مسلمین رحمت کند خدای تعالی شایه پیش رو و مذکات را و پس از مذکات
 یعنی مذکات مردگان را و ما اگر خوسته خدمت بشمارسند کاینم بگذانی ترجمه شیخ
 الدملوی و در صحیح مسلم و سنن نسائی از عائشه صدیقه رضي الله عنها مروی شده که آن
 رسوال الله صلی الله علیه و آله سلم کما کان یلبثها من رسول الله صلی الله علیه و آله سلم یخرج من آخر التل
 البقیع فیقول السلام علیکم و ارقوم مؤمنین انما کم ما توعدون غدا مؤمنون و انما انت الله لکم
 الاحقون اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقه یعنی گفت عائشه هنگامیکه بود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله سلم هرگاه یبوسد شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد و آخر شب بسوی
 که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان اند شما را
 چیزی که وعده کرده شده بودید شما از ثواب غایب و اقامت مدتی معین مهلت داده
 شدید شما و ما اگر خوسته خدمت بشما پیوسته کاینم خداوند ایام را بر اهل البقیع غرقه را
 ما نام درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود کدانی ترجمه شیخ

مانتیج الاجل قدس سره و موصی است که چون بن عمر رضی اللہ عنہ و شب و روز بکوری سلیلہ
 این امام میل و آزار بکام زین رضی اللہ عنہ ثبوت پیوسته گفت اذ امرت بالقبور
 تعزیم قتل اسلام علیکم حجاب اقبو و اذ امرت بالقبور لا تعزیم قتل اسلام علی المسلمین
 چون که از اقبو مای که می ساختی صاحبان قبور را در حالت زنی پس بگو سلام
 بر شما ای صاحبان کور یا و اگر بگذری بگو یا یک شناسائی نمی و شستی از صاحبان آن
 کور یا پس بگو سلام یا بدستلین تنهیم بدانکه از چار آثار صحیح مریه یهود می شود که موی را
 سماع واداک و شعور حاصل است نیز که سلام خطاب از جمله یی مای است که مخاطب نمی شود با
 مگر یکم جمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب
 عبث و مخالف عقل است افاد بن القیم قدس الغنی صلی اللہ علیہ سلم لامته ان سلوا علی اهل القبور
 و السلام ما مخاطب به من یسمع و یعقل انهی و فی شرح اصدور الحلال الملة و الدین سیوطی از ما
 با سلام علی القبور و لو ان الارواح لا تدرك لما کان فیہ فائده یعنی مامور بستم بلام کردن
 بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی بود سلام نمودن بر ایشان بیفایده می شد
 و درین مقام منکر ان سماع موت چند خدشه اودی کنند و بذیل آنها متک میگردند خدشه
 اول خطاب و مذا با موت که در احادیث سابقه و اخبار سالفه مری شده مقصود از
 سماع شنیدن اموات نیست چه کاهی خطاب مذابری توبیخ و تحسیر و عبرت و مبالغه
 نیز می آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که تسمی است از اشخاص محسین معنوی که علمای بدیع
 از ارجح اهل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی اور السبوق المعلوم مساق غیره نامیده و
 و آتن و حدیث و شعاع عرب از همان شتم خطاب مذاکثره جاورد شد اقل اللہ تعالی حکایت
 عن قیل ابراهیم علیه السلام لا اصابکم الا ما کلون ما لکم الا نطقون و مری الخاری عن ابن

مصحف

نسخه

بتیغال رایت عمر رضی اللہ عنہ تہلیل کجی و یقول فی الاظم انک حجرا منفع . لانقر و لو انما
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقتل باؤ کجک . قال اشاعر شاعر انصاری سلمی سلم علیہ
 بل الارض من الکافسین و ابح وقال شاعر تاملت کلمات القاع قلن لنا الیلا می منلک
 ام یلی من البش . ومن المعلوم ان خطاب فی بن الاثملہ کلہا لیس الا نفع الا فنام
 فلیحان کیون خطاب لدوسی فی الاسایہ شاعر من ذوالقبیل فابہ جدار الاستلال
 ہذا اما اورده بعض حلقہ عن الفلسفہ متفقی اما الفلاسفہ وجوب این فاشہ برکسانیکہ اتی
 از عربیت و از خطابہ است چه جای کہ خطاب نہ از حقیقی متغیر باشد بجا محمول بر
 تسبیح و عبرت می کنند چنانچہ در مشایخ معروفہ کہ خطاب و مدار بہان و حجر اسود و حیوات
 واقع شدہ البتہ مخاطبہ بانہا حقیقتہ ستقیم نمیشد و بخلاف ما نحن فیہ کہ منی حقیقی نہ از خطاب
 متعین است چہ شناختن کموات اجار او شنیدن ایشان بخمان آنان از مساویت کثر کہ
 غفر رب کریم کرد بہ ثبوت پیوستہ پس قطعا او از خطاب سماع است لا غیر و ثبوت است و لکن عدل از
 حقیقتہ خطاب بسوی معنی مجازی آن بلا ضرورت ملجیہ و حیرت طلبان است و حملہ الامان
 القیاس علی الاثملہ المذكورہ مما لا یخفی فسادہ علی ہذا الخبرۃ فاعلم و علم المؤمنینہ حدیثہ
 و وہم مقصود از اسلام کہ مشر و عیت آن از احادیث صحیحہ ثبوت پیوستہ طلب کردن
 و استنباط امور از خطاب کردن شنوندگان آن کہ اگر اطفال از اسلام سماع و خطاب میبوی جواب سلام
 بر سلام علیہ واجب میشود و اہل قبور کہ اینجا مسلم علیہ اند جواب سلام نمی دہند فلا کیون مقتضی
 من سلام بعد الاسماع و جواب این حدیث نیز خطابہ است چہ اگر مقصود از اسلام صرف دعا می
 یہ خطاب سماع پس خطاب نہ بل غلطی یا مدعی نمی شد زیرا کہ نہ کردن اشجار و حجرا و در زمین
 یہ وہم شکر کہ است جائز نیست نیز و مقام عالم اسلام ہمہ یکا است و ہمہ یکا میبوی دست اپنے فقید و جعفر

بوجہ خطاب

بوجہ خطاب

بوجہ خطاب

از بعضی اصحاب بی دوستی نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام شد علیه السلام می گفت نه
 سلام علیکم و گفته اش عند الاستفسار بسیار بود که تسلیم تحیه است و اجابت تحیه بحکم نصر
 و آن فرض و چون ایشان جواب ندیدند امر بالمعروف و حجب کرد و سلام شد علیه السلام
 و نهایت تائید آنست که اگر جواب ندیدند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف
 لازم نگردد و از آن سبب سلام شد علیه السلام خستیار کردم و اما جواب ندادن اهل قبول ممنوع
 بلکه باطل است چه احادیث کثیره و آلات و منکر دارند بر جواب و ادان ایشان خروج این
 عبد البر فی الاستدکار و تمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم لا یقبل قبر ایه المؤمن کان یعرف فی الدنیا مسلم علیه الاعرف و علیه السلام صححه
 عبد الحق یعنی هر که بگذرد و قبر برادر مسلمان که می شناخت وی را در دنیا و سلام کند
 بروی پس وی شناسد او را و جواب سلام میدهد و افصح الطبری فی الاوسط عن ابن
 عمر رضی الله عنهما قال مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی مصعب بن عمیر بن رجیع من احد
 فوقف علیه علی صحابه فقال الشهد انکم حیا عند الله فزوروه هم و سلمو علیهم فوالله انی
 به الا یسلم علیهم الا ردوا علیه الی یوم القیمه بکذا فی شرح احمد و اخذ منه تسویم در سنن
 ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بحجاب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
 شهادت نمود و علیکم السلام باری رسول الله پس فرمود آن حضرت مگو علیکم السلام
 زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث اول است بر آنکه میان سلام
 کردن بر حیات و اموات فرقی است بین چه جایکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان مشایخ السلام
 علیکم تقدیم عابر عوالم گویند جایکه از حیوات جدا شده اند چنانکه در مکان این است علیکم السلام تقدیم عوالم بر عوالم حال
 تقدیم و در آن نیست سلام علیکم میانه تحیه حیات و مواتی روشن الکلام او شعور ندارد و واجب نمی داند

روایت سابقه که تقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شد قابل احتجاج نماید
چنان حدیث صحیح معارض آنهاست تقدیر جواب این حدیث منتهی به حدیث است
آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود با حدیث سابقه که تقدیم لفظ
مروی شد و چه آنها صحیح و اقوی از حدیث قوم و مؤید است آنچه شارح مصابیح و امام
و خطابی تصریح کرده اند بآنکه میان سلام حیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت
تقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو با متیقن فی شرح المصابیح الاحادیث
تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء قال الامام النعمانی شرح صحیح
نقلاً عن خطابی ان سلام علی الاموات والا حیا سوره فی تقدیم سلام علی علیهما السلام
ماکان بحالیه علیه من قولهم علیک سلام الله قیس بن عاصم و دوم آنکه مختار بن قیس
است که قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیک سلام تحیه الموتی سمعول است بر عز
و عادت و عرجایشان هنگام سلام بر قبور علیکم سلام می گفتند پس بنمیزید علیهم السلام
والشناکلمه مودود موافق عادت مروجه شان با جمله مقتضی از آن اخبار است الزام
که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود و نیست مقتضی از آن شیعیان و تفهیم
وقت زیارت قبور علیکم سلام باید گفت نه سلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوله علی
علیه سلم فی حدیث آخر علیکم سلام تحیه الموتی انما قاله العرفه لان عرفاء العرب
يقولوا اذا سلموا علی قبر علیکم سلام فکلم رسول الله صلی الله علیه و سلم علی وفق عادت و منتهی
نیز بن قیس گفته که از جمله کلماتی بریده و نیمقام نیست که در محل دعا خیر حسن است که دعا
بر بر عود مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام نوح سلام علیه السلام با صبر تم و در مقام عای
شأن است که دعوی علیه ابراهیم و نوح به تقدیم سازد مانند علیک لغتی علیه هم و امره و سوره

بجای

بجای

توبه و توبه

توبه و توبه

بسم الله الرحمن الرحيم وشرح الصدور وقرآنه وفتح وایة الکرسی نماید بر آنکه توبه
 عباد و همای بدنی و مالی و مرکب از بر و دوا مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تهلیل و نماز
 در روز حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام
 و توبه شریک اولیا و صلحا قدست اسرار هم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات سیر
 و حتی ایشان نافع می شود و همین است ندیب امام عظم و محمد بن جنبل و جمهور سلف و
 مشهور امام شافعی و امام مالک آنست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب
 برنی بایشان میرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده
 اند و فرمودم فرقه متذکره آنست که ثواب مال برنی باشد یا مالی باموات میرسد بلکه
 و مانیز در حق شان نفع نمیکند و این مذہب مردود و مطرود است بایات قرآنیہ و احادیث
 نبویہ اخبار صحیحہ و روایات فقیه معتقد کلامیه اما الایات القرآنیہ فمها توله تعالی
 رب ارحمهم لکار بیانی صغیه یعنی و بگوید ای پروردگار من بخشای ایشان ای پدر
 مادر چنانکه پدرش کردند مادر و فرزند و سایرین آیت شریف شکاک است که استغفار و عباد
 اولاد در حق والدین نفع است پس انکار نمودن از اینکه عمل یکی در حق دیگری مفید
 باطل محض است مردوست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین
 چه قدر دعا و استغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال
 یک مرتبه جواب داد که کفایت میکند دعای اولاد در حق پدر و مادر در هر نماز و آخر تشهد
 ششمی از ایشان پرسید که صدقات و خیرات ایضا در حق اموات مفید است یا نه فرمود
 که مفید است و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیرا که اگر زیاده از حاجت
 مفید می شد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر فرمود و روانه شکار جلای سوز

و علی بن ابی طالب علیه السلام یا خداوند عالم فدای تو باشم ای شیخ یسکا علی عصا من ساله فقال انک
 ضعیف و کنت قویا و کان فقیرا و کنت غنیاً فقلت لا اضعه شیئاً من مالی و الیوم انا ضعیف
 و هو قوی و انا فقیر و هو غنی و یخجل علی بانه نبی صلی الله علیه و سلم و قال ما من جبرئیل یسبح
 ذاک الابی ثم قال صلی الله علیه و سلم للولد انت و ذاک الابی انت و مالک الابیک
 یعنی مردی بجنود فیض کنجو پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کلمه پدر خود عرضه او که اولی و را
 میگوید پس بخت او را طلب نمود و مردی بصورت پیر مردی عصا در دست گرفته نشسته
 پس بخت غایت حال از او دستسار فرمود و در عرض نمود که اول پیرم ضعیف بود و توانا
 و او محتاج بود و من توانا و وی مال من تصرف میکرد بهر نوع عیله نخست و مرا و را بخت
 و امر و در حال بالعکس او قوی است و من ضعیف و من غنی است و من فقیر و حال کلمه او است
 بخیل اختیار کرد مال از من غیر نمیکند پس بگفتند رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود
 که هر سنگی که این سخن شنیده است میگردید باز فرمودند بخت صلی الله علیه و سلم که توانا
 برتری پدر توانا یعنی جان و مال بر و فدای پدر است و در تفسیر تفسیر پیر و زکو است
 بعضی المفسرین این الآیه منسوخه بقوله تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتخذوا الیکس
 فیل خصوصه لان التخصیص اولی من النسخ و قيل لا نسخ و لا تخصیص لان الوالدین اولی
 کافیرین علیهم یدعونهم بالهدایه و الارشاد و ان یطلب الرحمة لهما بعد حصول الایا
 ثم ان طاهر الامر للوجوب من غیر تکرار فی فی امر مره واحده ان یقول باجمها و
 یسبهم ان یدعوا لهما کلاما ذکرها و ذکر شیئاً من انعامها منتهی و منها قوله تعالی الذین یملکون
 العرش و من حولہ یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت
 کل شیء رحمة و علما فان غفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و هم غدا بحجیم ربنا و اخلهم جنة

این حدیث در
 کتاب التفسیر
 آمده است

عن النبي وعتبهم ونبذ من ابائهم وازوجههم ووزياتهم انك انت العزيز الحكيم وقهرهم سيا
ومن قول سياات يؤمنون فقد جمعت ذلك بلفظ العظمى يعني وازجمله است قول اولئك
الذين يحملون الآية آسمي لما لم يرد عرشا وانما لم يردوا عرشا اند تبيح ميگويند
بر ايشان و در كار خویش و ايمان مي آرند با و و آمزش ميخوانند براي و منان ميگويند اسي
پرور و كار ما و اگر قتي هم بخير ايه بخشايش و دشش پس بيا مرز آمان كه توبه كرده و
پروى راه تو نموده و نگاه دارش از عذاب و زنج اسي پرور و كار ما و دارش
ببوست تانهاى هميشه مانند آن كه وعده كرده بايشان و در آرزى نبر كه بپايت كار باشند
از پيران ايشان و زمان ايشان و فرزندان ايشان بر آينه تو نى غالب با حكمت و
بازدارى از و بديهار امروز درين جهان پس بدست يك تو بخشنده بر و در آخرت آن
كاهدشت توان فيرورى هست بزرگ چه بر صاحب دلتي كه امروز در پناه عصمت الهى است
فردا در سايه رحمت مانند اسي خواهد بود و درين كمته گفته اند شعر امروز كسى كه در اسي
به پناه فردا بتمام و بتش بخشى آه و آن را كه ريش نذاده برور كاه و فردا چه
كرنكند آه و آه پوشش نمايند كه درين آتياست تنفار ملائكه براى ميسون و دعا
منحوظ مانند ايشان از عذاب زنج و دغل گرديدن ايشان و در بشت نذ كورست پس لاخ
كرديد كه عمل يكي در حق ديكرى نافع ميشود تا حكم اسان عتقه اهل سنت و جماعه قطع
عرق ما طمنه لم تغل لمضلة ويزن بايد دانست كه حاملان عرش ملائكه اند و علامه زنج
و قشيرف بيان نموده كه حكم حق سبحانه و تعالى جميع فرشتگان حج و شام از روى
و اكرام بر فرشتگان حاملان عرش سلام ميكنند و وقت نيشاپورى مسطرت است
نطق اند العرش من جوهرة خضر و بين القاتمين من تواتر خفان الطير اسرع

پس نمايند

سبقت کردند بر ایشان و پیدا کردن در دنیا ای مایه کینه نسبت ناکه ایماں آید چون
بیتی صحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار ما بر آئینه تو خشنایند مهربان می آید
حسین گفته اند هر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این کثیت
و حاجت نواز آرد و ده که حق سبحانه و تعالی بر سه مرتبه فرو آرد و نه با جبر و انفسا
مابعدین که موصوف باشند بسا و کی دل و پاکی طعنت پس هر که بدین صفت بنا
از اصنام مومنان خارج بود درین آیت اقصی است بدعا کردن مؤمنین للاحقین
میرین ائیین بغفت و منها قوله تعالی و استغفر لکم ذنوبکم المؤمنین المؤمنات و غیر
و ان جمله است قول او تعالی و استغفر الایة ای آمرزش طلب کن برای کنایان خود و در حق
مردان مسلمان زنان مسلمان و تنبیه معالم التذلل مذکور است که حضرت صلی الله علیه
وسلم با وجود مغفرت مامور شدند باستغفار و گفته اند که تا امت درین سنت امان
افتد اکتند و در بیان آورده که مراد از آنست که طلب عصمت کن از خدا تا اثر از شر کفار
و درین آیت اگر ایمی است عظیم از خدا تعالی و در این است که پیغمبر ایشان را استغفار
کنایان ایشان امر کرد و از امام علام روح بشد و منقول است که حق سبحانه و تعالی
خود را امر کرد باستغفار از امت و خلاف ام آری از آن حضرت مقصود نیست استغفار
فموده باشند و طلب آمرزشش کرد و از حق تعالی و او سبحانه کریم است از آنکه صاحب
خود را فرماید که از من چیه طلب کن و چون بطلبند عطا کند پس معلوم شد که است
راد و است آمرزش خواهد بود و شعر هر که را چو تو پیشو باشد و ما امید از خدا چو باشد
چون شفاعت کبری نماید بزام نامیت طغرائه امتان بالکناه کاریه الهام بتو دارند
امید و برهاله بکند فی القیاس و توقف پیشاپوری مذکور است فی الایة مکتبه و هی ان

الایة مکتبه

۳۳
 ابو طه کلمی الله علیه و سلم را نشان حال مع الله و یکی توحید و حال مع الله و یکی توحید
 و ان بستر لبه جنس الاثام حتی لا یقع فیها و حال مع الله و یکی توحید و حال مع الله و یکی توحید
 انتهی و اما الاحادیث منها ما روی الطبرانی و الدارقطنی عن علی رضی الله عنه
 و سلم قال من مر علی المقابر و قرأ قل الله احد عشر مرة ثم ذهب من اجرها
 من الاجر بعد الاموات یعنی کسیکه بگذرد بر کورستان و بخواند سون خلاق از ده بار
 به بخشد مردان به مردگان داده می شود و سی از مرد بشمار مردمان و سی الطبرانی
 و الدارقطنی ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم فقال کان لی ابوان ابی با حال حیوتهما
 فلیت ببرهما بعد موتهما فقال له علیه الصلوة و السلام ان من البر ان تصلی لهما مع صلواتک
 ان تصوم لهما مع صومک یعنی مردی بجناب سالت مآب صلی الله علیه و سلم عرضه داد که
 در حالت زندگی با والدین خود حسان و کوفی میکردم و اکنون که او شان انتقال کرده اند یک
 طریق حسان با ایشان بجا آورم پس بوی فرمودند حضرت صلی الله علیه و سلم که بالفعل حسان
 باو شان نیست که ثواب نماز نفل و روزه نفل با ایشان برسانی و منها ما روی ابو حفص
 العیسری عن انس رضی الله عنه انه سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله
 انما تصدق عن موتانا و نخرجهم و ندعو لهم فهل یصل ذلک الیهم قال نعم ان یصل الیهم
 یفرحون به کما یفرح احدکم بالبطق اذا اقبل الیه یعنی پرسید انس رضی الله عنه از پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم که ما صدقه میدیم از طرف مردگان خود ما چه میکنیم از جانب ایشان
 و دعا مغفرت میکنیم در حق ایشان پس ای ثواب این اعمال بسوی این اموات میرسد
 فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم که آری میرسد و خوش میشوند باین ایصال چنانکه خود
 میشوند از شما و تیکه بدید داده میشود بسوی خوان نعمت و منها ما روی ابو داود و غیره

روی
 الطبرانی

روی
 الدارقطنی

بنی سارحی الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على متوكم سورة خلیس
 بخوانید بر مروه مای خود سوره خلیس و منها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر فقرأ سورتین خفت عنهم یومئذ وکان
 له بعد من فیها حسنات یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که داخل شود در گورستان
 پس بخواند سورتین تخفیف کرده شود و از مردگان دان روز باشد او را کمونی
 بشمار و مای آن مقبره و منها ما روی الشیخان فی صحیحهما از صلی الله علیه وسلم ضحی بکین
 احدیما عن نفسه الآخر عن امته ای جعل ثواب الامته و هذا تعلیم صلی الله علیه وسلم ان
 یفعل عمل غیره و الا فداوب علیه الصلوة و السلام یوالا استمساک بالعرفه و التوفی یعنی فرمود
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر کس بقی از ان از طرف ذات مبارک خود و در
 از جانب خود و در این مرتبه خود و فرمود و این توبانی تعلیم
 از حضرت صلی الله علیه وسلم هر کس در سنان اعلی بکیر نفع میکند و طایر است که یرو
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم وسیله است مستحکم پس بلاکت کسی از افعال او
 انکار می نماید و منها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة ثوبت
 انه یروى عاتبة فی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال یا رسول الله ان امی تت و
 انا غابت فهل یفیعها ان تصدق عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان جانی صدقة عنها
 یعنی فات کرده ما و سعد بن عبادة و بود سعد بن عبادة آن وقت غایت یعنی
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم در عز و دتوک حاضر بود پس آمد سعد بن عبادة
 نزد آن حضرت پس گفت سعدی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدستیکه مرداد من جانک
 من غایت بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چسبید و صیت میکردم و آدم بر

علما و اجداد و نبی و مرقد و مسجد و ائمه و کرام و اولاد است غفر له بعد موتی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بخت چنانکه جاری ماند و آنها در حق بنی پس از مردن وی
 حال آنکه او در قبر است یکباره بیا موزان علم را یا روان سازد جوی را از آب برای نفع مردمان
 یا بکند و چاه را یا نشان دهد و چاهای میوه برای نفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا
 وارث کرد و اندکسی نوزد یا بگذشت پسیر را که طلب معرفت کند بر می پس از مرگ وی و
 ما اخرج الطبرانی عن ابی سید خدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم یتبع
 الرجل یوم القیمه من حسنات امثال حیال فمولى الله فیقال یتنفاذ که کما یغنی لاجل
 مردار و زیارت از نیکیها مانند کون با پس کوید آن مرد از کجاست این علما مر پس گفته
 که بتغفار کردن پیوست و منها ما اخرج الطبرانی فی شعب الا یمن الی یمن عن ابن عباس رضی الله
 عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ما المیت فی قبره الا شبه الغریق المتغوث یطرد عوفه
 تمحی من اب او ام و دله صدق فانه لا یحقه کانت احب بن الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل
 علی اهل القبور من دعا اهل الارض امثال حیال و ان هدیه الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم
 یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم نسبت مرده در گور مکر مانند غرق فریاد خواندن نطاف
 میکند و عارفان که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا سپهر یا یاری صادق پس وقتی که ملحق
 شود او را و عا باشد مراد دست تر بسوی او از دنیا آنچه در دنیا است و تحقیق که حق
 و اهل مسکن بر ساکنان قبر را از دعا اهل زمین مانند کون با عظمت و بزرگی و بدستیکه تحفه
 زندگان بسوی مردگان استغفار است برای ایشان و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن
 ابن رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم یقول ما من اهل بیت دیوت منهم میت
 عنه بعد موته الا ابدیه الله جبریل علی طبق من نور ثم یقیف علی شقی القبر فیقول یا صاحب القبر

حدیث جامع

حدیث جامع

حدیث الثالث عشر

ایمیش بن بریه ایها لیک املک فاقبلها فیدخل علیہم فیرجع بها ویستبشر بنجرین جبرائیل
 البهم شئی یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که بمیرد از ایشان کسی مرده پس
 بعد مرگ وی مگر آنکه بریه بر آن را جبرئیل نزد مرده در حالیکه نشاء و در میان
 نور پستربایت جبرئیل بر کنار و گوی پس کوید برت
 است که فرستاده است آن بسوی تو کسان تو پس در آنجا
 پس خوشوقت کرد مرده بدان بریه و بشارت گیر و عکین بنده همایگان یی انا که بریه بشارت
 شده است بسوی ایشان خیری و منها ما اخرج ابو القاسم سعد بن علی الرضائی فی فوائده
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نزل المقابر فقرأ فاتحة الكتاب و قل هو الله
 احد و الکلم الکاثر ثم قال فی جعلت ثوب ات
 المومنات کأنوا شفعا الی الله تعالی یعنی فرمود
 پیغمبر بخواند سوره حمد و قل الله و سوره الکلم الکاثر بریه و سوره بدرستیکه لمن کز اینم مرده
 آنچه خوانم از کلام مر اهلین کورستان که مسلمان اند باشند اهل کورستان مرده
 را شفاعت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هريره
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج عن ميت فخلذی حج بنحوه مثل جره یعنی
 کی که حج کند از جانب مرده پس آنکس که حج کرده است از جانب وی مانند مرده وی است و
 اما الاخبار فمنها ما روی جعفر بن محمد عن حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری
 ابی یقول اسی بعض الصالحین اباه فی النوم فقال لی ابائی لم تقطع برتیکم عنا قال بلی
 تعرف الاموات بریه الاحیاء قال یا بنی لا الاحیاء لملکت الاموات یعنی بعض صالحان
 خواب میدیدند پدر خود را که وفات کرده بود پس گفت آن پدر مرده را که ای پسر من

پیغمبر

پیغمبر

پیغمبر

مؤید کردی و دست دادن میداد و گفت پس ای پدر من بیامی شناسند مردگان بدین نیک
 و گفت پدری که ای پسر که من اگر نمی بودند زندگان البته هلاک می شدند مردگان و منها
 با خروج من الی دنیا عن سفیان قال الاموات اخرج من الاحیاء الی الطعام و الشراب
 و گفت سفیان ثوری که مرده باز یاده محتاج اند به نسبت زنده به آب و طعام و شراب و منها
 ما قال القطبی نه قد کان الشیخ غزالدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الی المیت ثواب
 ما یقر فلما توفی راه بعض صحابه فقال له انک کنت تقول انه لا یصل الی المیت ثواب
 و یهدی الیه فکیف الامر قال انک کنت تقول ذلک فی الدار الدنیا و الان فقد رجعت
 لما ریت من کرم الله فی ذلک و انه یصل الیه ذلک یعنی گفت و طبری تحقیق بود شیخ
 غزالدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب پنجه خوانن شود بر امرده و فر
 شود ثواب آن رسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی یاران
 و خواب پس گفت ان یار از شیخ غزالدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده
 ثواب پنجه خوانن شود و بدین فرستاده شود بسوی من پس چه طور است این کار گفت شیخ
 میرا خود را بگویم من که می گفتم آن را و خانه دنیا و این وقت پس رجوع کردم بسبب آن
 و دیدم از کرم حق تعالی باین باب بدستیکه شان نیست که میرسد ثواب بسوی مرده و منها
 ما اخرج القاسمی ابوبکر بن عبد الباقی الانصاری شیخه عن سید محمد بن علی بن حماد المکی
 لیلا الی مقابر که فوضعت رسی علی قبر فتمت فزیت اهل المقابر حلقه حلقه فقلت فمیت
 اقیمة فالاولا و لکن جل من اخوانا قر قل هو الله احد و جل ثوابها لنا فنحن نقسم منذرته
 گفت حماد مکی که بیرون شدم یک شب بسوی کورستان سپیدم سر خود را بر کوری
 پس خواب کردم و دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که بر باشد قیامت که چنین حلقه ها

در کتاب
 من الثواب

در کتاب

اهل کورستان گفتند که قیامت برپا شده است و لکن سبب حلقه حلقه شدن میان است که
مردی از برادران میان خونده سوره اخلاص را بخشید ثواب آن ابراری میان پستان
تقسیم آن میکنند از مدت یک سال و ما حال از آن فارغ نگشتیم و منها ماری حجه الاسلام
الغزالی فی حیاة العلوم و بعد الحق فی العاقبة عن حمد بن حنبل رح قال اذا دخلتم المقابر فقولوا
الفاطمه کتاب المعوذتين و قل هو الله احد و اجعلوا ذلک لاهل المقابر فانه یصل الیهیم نفسی
گفت امام حمد بن حنبل رح که چون داخل شوید کورستان پس بخوانید سوره فاتحه و معوذتین
قل هو الله و بگو و ایند ثواب این برای اهل کورستان پس بدستیکه میرسد این ثواب بسوی
و اما الروایات الفقیه غنیمتها فی فیهة العقبی الانسان لان یجعل ثواب عمله لغيره عند الله
و یجاءه عن یصلی و الصوم و الحج و الصدقة و التلاوة و غیره ما من جمیع انواع البر یصل الی
و ینفع و قالت المعز لیس شی من ذلک یعنی بخار از نرد اهل سنت و جماعت است که انسان را
جان است که بخشد ثواب عمل خود برای غیر از نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن
اینها از جمیع انواع نیکی میرسد ثواب اینها بسوی مرد و نفع میکند آن و مقرر گفته اند که
ثواب هیچ کس از اینها نیست غیر سد و منها ما فی الزیلعی لاصل فی هذا الباب ان الانسان لا
یجعل ثواب عمله لغيره عند الله است و جماعه صله ذکا ان او صوما و حجا و صدقه او قارة
القرآن الا ذکا را لی غیر ذلک من جمیع انواع البر یصل ذلک الی المیت و ینفع و قالت
المعز لیس ذلک لا یصل الیه و لا ینفع و حاشا لعینه مانند ما سبق معلوم باید کرد
و منها فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاحیاء
جاز و یصل ثوابها الیهیم عند الله است و جماعه که در فی البدایع و بهذا یعلم انه لا یفرق بین
ان یكون یجوز له ان یتوا و یجاءوا الظاهر انه لا فرق بین ان ینوی بعند الفعل لغيره و یفعله

بخشید

از او

و نفع میکند

و نفع میکند

بنفسه بعد از آنکه بجعل ثوابه غیره و الاطلاق کلامهم و ظاهر کلامهم انه لا فرق بین الفرض و
 عملی و فایده بجعل ثوابها غیره فی ذلک و لکن الایضه و الفرض فی ذلک لان عدم الثواب لایستلزم
 عدم العمل و علیین استثنای مخصوص مرام آنکه کسیکه روزه داشت یا نماز کرد یا صدقه داد و بخشید ثواب
 آن برای غیر خود از مردگان و زندهگان روست و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان
 اهل سنت و جماعت چنین است و در بدائع الحسین تقریر معلوم شد که تحقیق فرق کرده شود
 در میان آنکه مرد و باشد آن کسی که ثواب چیزهای مذکور را بخشیده است یا زنده باشد
 یا مردگان که فرق نیست و میان آنکه این چیزها ابتداء برای غیر کرده یا اولاً برای خودش
 و بعداً ثواب آن را بغيره رساند و ثواب آنها برای غیر خود بجهت طلاق کلام ایشان درین
 مورد عدم است و بجهت دیگری از آن برود و ظاهر اطلاقات فقها فرق ندارد در میان
 و فصل سیمین بکار نماز فایده و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است
 لکن منعی ندارد و در واسب یعنی این فایده از واسب قطعا باشد زیرا که چون واسب
 ثواب این فایده بعد بخشیدن حاصل نشد بلکه ثواب آن به موهوب نه رسید پس این لازم نیاید
 که این نماز از واسب قطعا نباشد زیرا که عدم ثواب تسلیم نیست عدم سقوط از واسب
 کما لا یخفی و منها ما فی الضمات رجل عقیق عبید عن ایه المیت قالوا لا ادر الا اجر لابی من غیر
 یتقر من اجر الابن و کذا الصدقات والدعوات للوالدین و جمیع المومنین و المومنات
 یکون الاجر لهما کلهم من غیر ان یفیض اجره یعنی مردی آزاد کرد بنده خود را از جانب
 خود که مرده است پس ترکه غلام برای آن مرد است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر
 حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و چنین است حال صدقه یا دعا یا که
 که بزرگ پدر و مادر برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان بنموده آید چه صواب نیهای برای

سوال
در جواب

ایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی الآلی الفاضلة نقلاً عن نو القناد
ثواب طاعت برده و زین بخشیدن روستا نتهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب
تقریرش آنکه معتقد به قبضه موهوب له شرط است و به بدون قبض تمام نمی شود و در صورت
نبه کردن ثواب صدقات و کمالات و آن و غیر آن با موت شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت
رببه ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت نبهت
حقیقی البتة شرط است اما در بیهی حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه بیهی دو نوع است یکی
اموال و دیگر بیهی طاعات و قبض موهوب له را که از کمالات بیهی از جمله شرط آن که قبضه
مینویسند در بیهی اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضائل
الهی صرف ایجاب واجب بطنه بقول کلانی و وافی است و بعضی بنی منظر تقریر جواب کرده اند
که قبضه موهوب له در بیهی حقیقی شرط است و در بیهی حکمی شرط نیست و اینجا تحقیق بیهی حکمی است
بیهی حقیقی نقد آن قبض لا یتصح حصل المقصود فاو رک و نصف و اما العقائد الکلامیه منها
شرح العقائد المنفیقه و نه دعاء الایثار للاموات و صدقه هم ای صدقه الاحیاء
غیر هم ای عن الاموات نفع لهم ای للموات خلافاً للمعزلة الهی و بکذا فی جمیع الکتب الکلامیه
باجماله کتاب سنن و فقه و عقائد باثبات رسیده که ثواب عمل غیر دیگری میرسد زنده
باشد یا مرده قراة قرآن باشد یا سواي آن فرض باشد یا نقل و امام نووی و جلال الدین
سیوطی اجماع مزهیب اربعه بلکه جمیع مذهب و جماعت بر وصول ثواب همه عباد و تبارک
و مرده نقل نموده و آنچه که خلاف امام شافعی رح در مسله وصول ثواب قراة قرآن نقل می کنند
پس آن نقل اول است که ما فی بعض الرسائل و در شرح صدور مر قوم است و اما القراة علی
بقبر فخر بمشبهه عیبتها صحابنا و غیرهم و قال الرعفرانی سالت الشافعی عن القراة عند القبر فقال

بنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره والطلاق كلامهم وظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فادوا
 على فرضه جعل ثوابها لغيره فانه يصح ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يوجب
 عدم سقوطه عن ذمته انتهى لم يخبر مرام انك كسبه روزه دشت يانماز كزار ويا صديق وادو بخشيد
 آن برای غیر خود از مردگان و زندگان روست و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان
 اهل سنت و جماعت بخین است در بدائع و همین تقریر معلوم شد که تحقیق فرق کرده شود
 در میان آنکه مرده باشد آن کسی که ثواب خیرهای مذکور را بخشیده است یا زنده باشد
 ظاهر آنست که فرق نیست در میان آنکه این چیز را ابتدا برای غیر کرده یا اولاً برای خودش
 مقرر ساخته و در باشد یا مقرر سازد ثواب آنها برای غیر خود و بجهت طلاق کلام ایشان درین
 مسند و عدم خصوصیت و یکی از آن برود و ظاهر اطلاقاقت فقها فرقی ندارد در میان
 و نفل سیرچین بکار در نماز فرضیه و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است
 لکن فیض عاجز کرد و در زومه واجب یعنی این فرضیه از زومه هر سبب قط باشد زیرا که چون واجب
 ثواب این فرضیه بعد بخشیدن محال نشد بلکه ثواب آن به موهوب له رسید پس این لازم نیامد
 که این نماز از زومه هر سبب ساقط نباشد زیرا که عدم ثواب مستلزم نیست عدم سقوط را از زومه
 کما لا یخفی و نه ما فی المضمرات رجل عقیق عبد عن ابیه میت فالولاء و الاجر للاب من غیر
 ینقص من اجر الابن و کذا الصدقات والدعوات للوالدین و جمیع المومنین و المومنات
 یکون الاجر له و لاهل کلهم من غیر ان ینقص اجره یعنی مردی آزاد کرد بنده خود را از جانب
 خود که مرده است پس اگر که غلام برای آن مرد است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر او
 حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و تخمین است حال صدقه یا دعا یا که
 که برای پدر و مادر برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نمود و آید چه صواب یا نه برای

و اگر چه
 در بعضی
 از کتب
 آمده است
 که اگر
 کسی
 ثواب
 خود را
 بخواهد
 بکسی
 بدهد
 باید
 آنرا
 بخواهد
 بگوید
 یا الله یا الله یا الله

سوال جواب
در این باب

این نشان میرسد و از ثواب عامل تسبیح کم نمی شود و منها ما فی الآلی الفاضلة نقلا عن نوای القناد
ثواب طاعت برده و زین بخشیدن رویت انتهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب
تقریرش آنکه معتقد به قبضه موهوب له شرط است و به بدون قبض تمام نمی شود و در صورت
نبه کردن ثواب صدقات و ملاقات قرآن و غیر آن باموت شرط مذکور مفقود پس حکم صحیح
به به ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت سببه
حشی البته شرط است اما در سببین حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه سببه دو نوع است یکی
اموال و دیگر سبب طاعات و قبض موهوب له را که از تمات سببه از جمله شرط آن که معتقد
مینویسند در سببه اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضائل
الهی صرف ایجاب و سبب مبطنه قبول کلامی و وافی است و بعضی بن منط تقریر جواب کرده اند
که قبضه موهوب له در سببه حقیقی شرط است و در سببه حکمی شرط نیست و اینجا متحقق سببه حکمی است
حقیقی نفقذ ان القبض لا یقبح اصل المقصود و درک و نصف و اما العقائد الکلامیه منها
شرح العقائد النسقیة و سنن دعا و الاحیاء للاموات و صدقهم ای صدقه الاحیاء
عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافا للمعزلة انتهی و هکذا فی جمیع الكتب الکلامیه
باجماله کتاب سنن و فقه و عقائد باثبات رسیده که ثواب عمل غیر دیگری میرسد زنده
باشد یا مرده قراة قرآن باشد یا سواي آن فرض باشد یا نقل و امام نووی و جلال الدین
سیوطی اجماع مذکور بر اربعه بلکه جمیع مسنن و جماعت بر وصول ثواب همه عباد و تبارک
و مرده نقل منعه و آنچه که خلاف امام شافعی رح و مسند و حصول ثواب قراة قرآن نقل می
پس آن نقل اول است هکذا فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراة علی
القرن مخرم بمشروعیتها صحابنا و غیرهم و قال الرغزانی سالت الشافعی عن القراة عند القبر فقال

لاباسن و قال الموعود فی شرح المذهب استجب لراي القرآن في ما يفسر من القرآن في قوله
 الشافعي ولفظ عليه الاصحاب وفي موضع آخر وان جئنا القرآن كان فضله وان الامام احمد بن حنبل
 لما في ذلك اول احيث لم يبلغ فيه اثر ثم رجع حين بلغنا انتهى يعني خواندن قرآن نزد يك
 ايشين كرده اند حجاب شافعي رح و سواي ايشان باين كه شيعه است و گفته است
 غفراني كه پديد ام از امام شافعي از خواندن قرآن نزد يك قبر پس گفت بچ باكي است
 بان و امام نووي در شرح مذهب گفته كه مستحبت مزيارت كننده قبر را كه بخواند قرا
 ر است كه او را آسان شود و دعا مغفرت كند و رحي موده ها نصيح كرده است برين
 شافعي اتفاق كرده اند برين حجاب و سي و امام نووي در مقام ميكر گفته كه اگر ختم كنند
 قرآن بهتر باشد و بود امام احمد بن حنبل رح كه از خواندن قرآن نزد يك قبر كار مي نمود
 او را حديثي درين باب رسيده بود باز رجوع كرد از ان وقتي كه رسيد و حديث هرگاه
 از ذكر دلائل حقه فارغ شديم كنون بعضي تسكات متعلقه مع جرح و قدح آن بيان ميكنيم
 بايد دانست كه متعلقه تسك كرده اند بآيه كريمه الا تذكروا زوجه و زراخرى وان ليس لالنسان
 الا سمع ان سعيه سوف يري يعني انكه بر نخواهد داشت بچ مردانده بار كناه و ديكر بر
 نيست مگر او را كه آنچه عمل كرد و بدست يك سعي آدمي زود باشد كه دين شود از اين آيت مؤيد
 است كه كسي بكناه و ديكرى ما خود نمي شود و كسي به ثواب و ديكرى مشاب نكرد پس عمل
 در حق ديكرى مانند عا و صدقات و ملاقات قرآن و چنان مفيد نيست فثبت مطلقا
 قطعا و جواب اين است دلائل بخند و جوه است اول انكه مختار اين عباس ضي شد غنها
 كه آيه مذكوره منسوخ است بقول اولئك الذين آمنوا و اتبعوا و اتبعوا و اتبعوا و اتبعوا و اتبعوا
 ما اتناهم من علمهم من شئى يعني انما كذا ايمان آوردند و بر ايشان فت اولاد ايشان در

مذهب شافعي

جواب

ایمان به ساینم ایشان اولاد ایشان را یعنی در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی مگر درجات آبا بلند باشد و رجه اولاد نیز بلند گردانند تا چشم پدران بر ایشان روشن کرده و نقصان نیکویم ایشان را یعنی پدران را از خوار عمل ایشان چیزی یعنی بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان به ثواب ایشان رسد بلکه بفضل مکرّم خود او را در درجات ارزاداریم پس ازین آیت روشن است که سبب صلاحیت ایمان پدران بزرگ تعظیم و تکریم ایشان اولاد ایشان در بهشت داخل شوند و بدرجات بلند فائز گردند اگر چه اولاد از روی اعمال لیاقت آن مرسته باشند باجماع اعمال آباد در حق آنها نافع خواهد گردید ما هدم اساس مطلق المعتره و لاجستقامه پس اهل سنت و الجماعة فی الزیلعی اما قوله تعالی وان لم یس للانسان الا ما سعی فقد قال ابن عباس انها منسوخة بقوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریعتهم الاّیه و فی شرح الصدور و جواب عن الاّیه باوجهها انها منسوخة بقوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم الاّیه و دخل الابناء الخیجة بصلاح الآباء و وسم الله متبارک و علّمه است که قول او تعالی وان لم یس للانسان الاّیه خاص است بقوم حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما الصلوٰة و السلام زیرا که این کلام بطریق حکایت منقول است صحیفه ایشان دلالت میکند برین آیه کریمه ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی و فی و اما این است مرحومه پس ثابت است برای ایشان ثواب اعمالیکه سعی کرده باشد بنفس خود و نیز ثواب عملهای که سعی کرده شود برای این است بعد از مرگ ایشان فی الزیلعی و قبل من خایسته بقوم موسی و ابراهیم لانه وقع حکایه عما فی صحیفتهما علیهما السلام بقوله تعالی ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی و فی شرح الصدور الثانی انها ما تصیه بقوم ابراهیم و موسی علیهما الصلوٰة و السلام فما بنی الامة فلها ما صنعت و ما سعی لها قاله عکرمه

و این جناب فریاد است باین که شان نزول کرمیه مذکور دلالت دارد بر آنکه خاوند که
 برای روان آیت مرقومه نازل کردین در وقت مرحومه آن حضرت علیه الصلوة والسلام
 بوقوع عاده و اما پسند آن صحیفه حضرت ابراهیم و حضرت موسی نیز هاست سلام
 برای تکیه و شکات و ششین بود دست چپشان باین حضرت اعتقاد می داشتند و تفسیر
 شان نزول آنکه ولید بن مغیره که از اغرة و شش بود بت پرستی گذشته اتباع دین
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختیار نمود و آیات قرآنی می خواند و می شنید و کفار که حق
 و می وستان طلعت و اگر ند که دین آبا و اجداد ترک نموده و تبه ضلالت افتادی
 و تبه همین است که دین جدید را گذشته باز دین قدیم را اختیار نمایی پس ولید جواب داد
 که من از پیش از این که از کفر برگشتم باز کفر را زود ای گفته که این مانع بود از عداوت من با حق
 کونهای خود و خواهم بدشت القصه لید از دین حق برگشتم و قدری ملل مشرب با ایشان هم
 این بجای من شان برای بطل عقیده ای شاد و مولا از وزارت و زاری الایه با جمله خوا عکرمه طاهر
 مخالف صحیح ایشان بود که مذکور شد و هم در جواب اسعوم آنکه مختار بیع بن پس که مراد از انسان
 در آیه مذکور کافر است و یکنایه این است که انسان است آنچه سعی کند بذلت خود آنچه سعی کرده
 برای می پس از مر که می فی الزیعی و قبل ارید بالانسان الکافر و اما المؤمن فلیع
 اخوه و فی شبح بعد و در الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر و اما المؤمن فلیع
 ماسعی ما سعی که قاله البریع بن الانسل تهی و درین جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد
 و از ره که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مؤمن پس در آیت دوم
 کردن انسان بکافر یا می کند از آن آیت اولی که لا یخفی جواب چهارم آنکه جنین
 فضل معنی آیه کرمیه چنان عاده فرموده که نیست انسان از راه عدل مگر چه سعی

خود و اما از راه فضل و عنایت پس جا فرست که زیاده اند حق تعالی برای او هر چه خواهد
 تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم باو عطا فرماید چرا که فضل او تعالی را احدی پامانی نیست
 فی الریعی و قبل العین من طریق العدل لمن طریق الفضل فی شرح الصدور الرابع
 لیس للسان الامامی من طریق العدل فاما من باب الفضل فجا تران یزیده الله ما شاء
 قاله حسین بن فضل رحم الله لام در لفظ لسان مجنی علی است کما فی قوله تعالی وان
 اساتم فلها اسی فعلیها و لقوله تعالی ایهم للغة اسی علیهم پس معنی آیت چنان است که نیست
 برسان چیزی از کناه مگر آنکه سعی کنند نفس خود یعنی بجهت کناه دیگران ما خود بخوابد
 بکذا فی الریعی شرح الصدور و ترلیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بقرینه
 بودن لام معنی علی مضمون آیه مذکور با مضمون آیه الاثر و ازره و زراخری متجسب
 میشود مگر آنکه آیه لاحقه تا یکد آیه سابقه گردانند لکن ظاهر نیست که تاسیس میباشد از تاکید
 مادامیکه تاسیس ممکن باشد بر تاکید حمل نشاید کرد ششم آنکه مختار این تمام روح گشت
 چون اخصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل چنین اخصوص
 زیادت بر ظاهر است و آیه درست میشود پس در اینجا مستثنی دیگر مخدوف است و بقدر
 الایه کذا لیس للسان الامامی ما و سبب لایعنی نیست مرسان مگر آنچه عمل کرد و آنچه
 بخشیده شود و برای سی منضم آنکه لفظ ماسمی منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره
 سبیه مراد از ماسمی ایمان است و ظاهر است که در آیه هم لیس و بضرش مع متعلق گوی
 منه است مخدوف است و تقدیر الایه کذا لیس منته تصییر فقه سبب من الاسباب
 للانسان الامامی اسی سبب سبیه و هو الایمان لایعنی نیست نیکی که نفع کند مرسان و فیما
 یصح بسی از اسباب مگر سبب ایمان سی چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواهد

بجای

بجای

بجای

عمل این کس باشد یا از عمل دیگر منید نخواهد شد آقا و المولی الاعظم حسن بن محمد بن این
 بانظام النیسافوری رح فی تفسیره قال المحققون ان معنی غیره لما لم یفیع الا بهننا علی
 نفسہ ہوان کیون موصافا لکامان معنی غیره کانه سعی نفس انتہی لیس فی جوار النبی
 الاسعیه لکن بمعنی قد یکون مباشره سبابة تکلیف الاخوان و تکمیل الايمان حتی یصلوا
 یفیعہ شفاعت افعیل انتہی و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند مانند رخصتہ
 جمعه شعبه و دو شعبه فی عین العلم و قد تعیین اہایوم تخمیس یعنی و مقرر شده است برای
 زیارت قبور روز خپشہ و جمعہ و روز جمعہ کہ زیارت قبور در آن روز بہتر است از روز
 دیگر خصوصاً در اول روز جمعہ ہجین است متعارف در حرمین شریفین و بعضی و بعضی و
 اندہ است کہ داده میشود برای میت علم و اوراک بیشتر از آنچه داده میشود در روز
 دیگر تا آنکہ می شناسد زیارت کندہ را بیشتر از روزهای دیگر و پنجہ مشہور شدہ است
 و یا زما در عامہ مردمان از منع زیارت روز جمعہ و اشری در آن نقل میکنند علی صحیح
 بکذا فی ترجمہ مشکوٰۃ للمحقق الطہوسی و شرح عین العلم مذکور است نفی روایہ این حدیث
 عن ابی بکر رضی اللہ عنہ من زار قبر والدیہ او احد ہایوم جمعہ فقر عنہ عین غفرلہ
 کیسکہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین ہر روز و روز جمعہ پس بخواند
 یس امرین شود مگر کن را و فی مشکوٰۃ المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع محمد بن النعمان
 البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال من زار قبر ابویہ او احد ہما فی کل بقعہ غفرلہ و کتب بترغیمی
 است از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است در حالیکہ میسراند حدیث را تا پیغمبر صلی
 علیہ وسلم کیسکہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین ہر روز و روز جمعہ آفرید
 شود و انکس از نوشتہ شود در دیوان اعمال نیکی کنند و بہر روز و روزی شرح

از جلو کما تدر و ز جمعه روح مومنان بقبور خویش نزدیک میشود نزدیک شدی مجموع
 و تعلق و اتصال روحانی نظیر و تشابه تصالی که بدن دارد و از آنرا که نزدیک
 می آیند می شناسد این شناختنی زیاده بر شناخت سایر ایام انتهی و در شرح صد
 مسطور است که مدعی از اولاد محکم حجازی میگوید که در خواب دیدم عاصم را بعد از آن
 مردن وی پس گفتم آیا نه مرده بود وی گفت آری مردم گفتم پس کجاستی گفت سوزن خند
 من در شب ام از باغهای بهشت من و یاران من در شب جمعه و روز جمعه علی بن محمد
 نزدیک ابی بکر بن عبده نزد منی پس ملاقات میکنیم باز سرداران شما گفتم بهای شما
 میکنند یا روح شما پس گفت عاصم چه بعید است فهم تو بدنها بسیرده شدند و روح با
 ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبر از پیشه یا زیارت کردن ما گفت عاصم که از زیارت
 می شویم در آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب در پیش روایت
 فقیه بوسه دادن قبر و الدین نیز آمده است هکذا فی الترمذی و سبب و در شنبه که فضیلت
 و از جهت قرب او جمعه و الاثنین و روز و شنبه که فضیلت او با انواع کثیره از جهت
 و در خزانة الروایات مسطور است که زیارت بقور روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است و روز
 تا طلوع آفتاب روز شنبه در اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز نهمی و آخر این
 ابی الدین ابی هاشمی فی الشیخ عن محمد بن وسیع قال لم یغنی عن المؤمنین بزیارته یوم الجمعة
 و یوما قبله و یوما بعده و در فتاوی المآلی فاخرة نقلا عن الاحتساب مذکور است که حسن
 است زیارت بقور و شب برات و عیدین و عاشورا و عشاء و نیمی جمعه فی کثر العباد
 البقور فی کل الاسبوع مستحب فضل ایامها اربعه یوم الاثنین و اربعین و جمعه و سبب
 یعنی زیارت بقور در هر هفته مستحب است و بقیه یوم و در باب زیارت چهار روز و شنبه

وجمعه شبیه فی الالهی المأخوذة بحسب الریاق فی کل سبع و مانی رساله عمر بن الخطاب علیه السلام
 علی المؤمنین فی کل سبع فالما و منه حق الثابت لا الوجوب تهی یعنی مستحبت زیارت قبور
 در هر هفته و آنچه در رساله عمر بن الخطاب علیه السلام مرقوم است که وجبت زیارت قبور اهل بیت است
 مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب معنی متعارف که مقابل استحباب است و
 در مقام باید داشت که از آداب زیارت قبور است که تشکیک نب قبله و در بجانب
 کند و مقابل روی میت بایستد و سلام و بد بطریق که تفصیلش سابقا ذکر شد و بعد
 سلام تکبیر گوید تا آتش غلب قبر از کبرتش فرو میرود و هفت بار سون خلاص بخواند
 و خواندن سون پس و سون ملک و آخر سون حشمت مستحبت و بعضی روایات آن که
 یازده بار سون خلاص سوره بخواند بعد از آن بنشیند و مشهور است که سوره خلاص
 بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود فی شرح عین العلم و یقر القرآن ما یفسر فی صحیح
 مسلم عن ابی امامه الباهلی رح آفر و القرآن فانیاتی یوم لقیمه شفیعاً لاصحابه ثم یسبح و یدعو
 بالرحمة و المغفرة لنفسه و للمؤمنین الا ذکر کلها نافعه که فی ملک الدار عن حاتم
 من مر بالمقالم یعبر عنه لم یع لم یع فقد خان غشه طاهرهم و در قمره ایس فی مشک
 ای فی الاحادیث المشهوره و الاخلاص سبعاً ای سبع مرث و المشهوره انه یقر ثلاث
 لا بمنزله ختم القرآن بجمع الآیات فی روایه لعیلی عن رجاء الغنوی من قر قل هو الله
 ثلاث مرث فکان قر القرآن جمع تهی و خواندن سون فاتحه و عوذین و آیه الکرسی و
 اذان زلت و الهکم التکاثر برای مغفرت اهل قبور نیز ماثور است و فی المأخوذة قرآنه القرآن
 عند القبور فرجوان یونسه یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور امیدواریم که مؤمن شود
 میت را و در فتاوی سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه است

بسی قبه و صحیح مسلم برایت ابو مرثد غنوی رضی الله عنه ثابت شده که فرموده **مَنْ مَرَّ بِمَسْجِدٍ**
عليه سلم لا تجلسه على قعبه ولا تقصموا اليها يعني نه نشینید بر کورها که منافی است با کرام
مومن است و نماز که از دید بجانب آن و در صحیح بخاری و مسند احمد و مسند ابی یوسف و مسند
عنه ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لعن الله من لم يمسح بر راسه و لم يصلي
اتخذ قعبه را بنیاد هم ساجده یعنی لعنت کند خدای تعالی بر او و در نصاری را که ساختند
گورهای پیغمبران خود را مسجد مبادا که بقبور را مسجد ساختن بدو طریق متعذر نشود
یکی آنکه چون بجانب بقور نمایند و آن را تقصود از عبادت اند چنانکه در کتابان
میرفتند و دوم آنکه تقصود و منظور عبادت او تعالی باشد و لکن تقصود و در آنکه نوعی
ایشان نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و حق و حق و حق و حق
نزد او تعالی از جهت شتمال و بی بر عبادت و مبالغه در تعظیم بنای او و این بر دو طریقی
نامرئی و مامرئی است پس اول شکر کمالی که فرستد تا مانی نیز بر او است از جهت آنکه در
نیز از شکر آن بجهت اگر چه شکر که تعقی است و بهر دو طریق لعن و تجم است با جمیع نمازگزاران
بجانب قد نبی یا مدی صالح بقصد تبرک و تعظیم است بیکدیگر را در این ملاحظه است
اما اگر در قرب که ارشاد آن سجده بنا کنند یا نماز که از روی توجه بجانب آن ثابت
مجاورت آن موضع که در فن جب و مظهر ایشان است و با او از جهت از روی حیات
ایشان رعبادت کمالی و قبولی است پس درین صورت هیچ محدودی لازم نمی آید
باکی نیست بکدامی ترجمه اش که **الشيخ الحق ابو موسى نقل عن الشيخ بن حجر المكي و غيره**
ابو داود و ترمذی و دارمی از ابو سعید ثابت شنید که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم **لا**
كلها مسجد الا بقبرة و كحما تعني زمين همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است بی حوائط

و در صحیح مسلم
برایت ابو مرثد غنوی
رضی الله عنه ثابت شده
که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم
لعن الله من لم يمسح
بر راسه و لم يصلي
اتخذ قعبه را بنیاد
هم ساجده یعنی لعنت
کند خدای تعالی بر او
و در نصاری را که
ساختند گورهای
پیغمبران خود را
مسجد مبادا که بقبور
را مسجد ساختن
بدو طریق متعذر
نشود یکی آنکه
چون بجانب بقور
نمایند و آن را
تقصود از عبادت
اند چنانکه در
کتابان میرفتند
و دوم آنکه
تقصود و منظور
عبادت او تعالی
باشد و لکن
تقصود و در آنکه
نوعی ایشان نماز
و عبادت حق
موجب قرب و
رضای حق تعالی
است و حق و
حق و حق و حق
نزد او تعالی
از جهت شتمال
و بی بر عبادت
و مبالغه در
تعظیم بنای او
و این بر دو
طریقی نامرئی
و مامرئی است
پس اول شکر
کمالی که فرستد
تا مانی نیز بر
او است از جهت
آنکه در نیز از
شکر آن بجهت
اگر چه شکر که
تعقی است و بهر
دو طریق لعن و
تجم است با
جمیع نمازگزاران
بجانب قد نبی
یا مدی صالح
بقصد تبرک و
تعظیم است
بیکدیگر را در
این ملاحظه
است اما اگر در
قرب که ارشاد
آن سجده بنا
کنند یا نماز که
از روی توجه
بجانب آن ثابت
مجاورت آن
موضع که در
فن جب و مظهر
ایشان است و
با او از جهت
از روی حیات
ایشان رعبادت
کمالی و قبولی
است پس درین
صورت هیچ
محدودی لازم
نمی آید باکی
نیست بکدامی
ترجمه اش که
الشيخ الحق ابو
موسى نقل عن
الشيخ بن حجر
المكي و غيره
ابو داود و
ترمذی و دارمی
از ابو سعید
ثابت شنید که
فرمود پیغمبر
خدا صلی الله
عليه و سلم لا
كلها مسجد الا
بقبرة و كحما
تعني زمين همه
حکم مسجد دارد
که نماز در وی
جائز است بی
حوائط

مکرمه و ارجح آنکه غالب آنجا خذرات و جلالیت اوست باینچه جدامی شود و از مرد و با آنجا
 و اگر مکان پاک و نظیف باشد هیچ باکی نیست و اگر ایستنی نه و بعضی بر آنکه نماز و مقبره
 است مطلقاً از جهت ظاهری این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از جهت
 آنکه محل کشف عورت و مادی شیطانیست و فی المنیة و نشرها بیکره آن یکون قبل از
 الی المخرج ای الخلاء و الی الحمام و الی القبر و فی خلاصه هذا المکین بین المصلی و بین الموضع
 حامل کا حائض و آن کان حائض لایکونه تهی فی شرح المناسک ملّا علی تقاری آن کان
 بین المصلی بین القبر حجاب من جدا فلا یکره لصلیته تهی یعنی نماز بجانب بیت خلّا و جماع
 و قبر در انصورت مکروه است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن
 حامل واجب نباشد و اگر دیواری حامل باشد پس نماز و آن مواضع مکروه نیست و
 فی جامع الرموز لایکونه فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحيث لو صلی صلیت انما شیعین و تقع
 علیه تهی یعنی نماز بجانب قبر در آن صورت مکرون است که در حالت کزاردن نماز بطور
 خشوع نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه
 نیست که فی این شرح البخاری لما کانت الیه و و انصاری سجود بقبور الانبیاء تعظیماً
 شأنهم و یجوز لها قبله یموجون فی الصلوة نحو ما و تجدوها و اما العظم النبی صلی الله علیه و سلم و من غیره
 عن کث فی مشکوٰۃ المصابیح عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لان مجلس حکم علی حجرة فتحرّق ثیابه فتخلص الی جلده خیر من ان یجلس علی قبر و اوه سلم یعنی
 فرمود و غیر خدا صلی الله علیه و سلم هر آنکه بشیند یکی از شمار خاک سوزان پس بسوزاند
 خاک را مهای او را پس برسد آن خاک و اثر سوختن می تابد و است آن بهتر است او را از
 نشستن می بر قبر و در شرح سفر سعاده مذکور است که نهی فرمود و غیر خدا صلی الله

علیه السلام نماز کردن در کورستان و در برابر کور و بنی فرمود از خوار بستن کور بکمر می
 کنند یا بران تکیه نمایند یا بالائی آن نشینند و درین باب تشدید واقع شد و در حدیث
 مسلم و ترمذی و غیره آمده که نشینید بر قبور و نه گزارید نماز بسوی آن و از عمر بن حنظل
 مروی است که گفت دیدم راغب بن علی علیه السلام در حالیکه تکیه بنین ام بر قبر می
 فرمود که ای داده صاحبین قبر اقال شیخ الاجل فی شرح مشکوٰۃ اهل المدائن رحمه
 لایزنی بالاتکاء علی قبره بل یکره لثفننه ایاثه استخفافا و در لای فافره مذکور است که مذکور
 است نهادن سر بر قبر برای خوب مرویست که ابو ندابه بر قبری خطب کرد پس صاحب
 قبر او خوب دید که می گوید که ای داده ای مرا مشب قال الطیبی حکم نریان لقبور را در آن
 اهلها و الاستقبال و جلوس التادب حکم کان فی حاله تحقیق انتهی و از انجمیه است که ازین
 و شایستن بر قبر یا نزدیک قبر که حرام است جناب نماید الغرض بر فعلیکه موجب امانت
 باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموما و بقبور کالین خصوصا و از انجمیه است که حکم
 زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود
 از خداست لکن بخواب و از انجمیه است نهادن سبزه و کلمه های مانع و خوشبوها بر قبر چه تا وقتیکه
 این خیر یا تر هستند تسبیح خدامی کنند و تسبیح است و نیست بجهت تسبیح حال میشود و آنست
 شده که بگذشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جانب و قبر پس فرمود که این هر دو بسبب کناه
 کبیره در عذاب قبر قرار اند که از آن هر دو احتیاط نمی کرد و در تنجی و دیگری سخن حسنی می
 پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاخی از درخت فرمود و دینمه کرد آن و نشانیدن
 بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی عذاب
 مرد و قبر تا وقتیکه خشک نشوند این هر دو شاخ فی الله و سائل الله علی شکون و التوسل

علیه السلام قبرین فقال انهما ليعذبان في كبر اما احدهما وكان لا يستبى من البول في رؤيته
 المسلم لا يستنزه من البول واما الاخر فكان يمشي بالنيمة ثم انده جريق رطبة فشقها نصفين
 ثم غرز في كل قبر واحد قالوا يا رسول الله لم صنعت فقال لعل ان يخفف عنهما ما لم
 ينبتا انتهى وحق دلموی رح افاده فرموده که مشک کند باین حدیث در این سخن
 وکل وریحان بر قبور و بعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدلالة نص
 لا یحی شود که انداختن شیای ترو تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب هل قبور می شود چه
 معلق فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عدم تخفیف عذاب بر یوست شاخها اشان است
 باینکه ضد یوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف عذاب و موجب یوست چنانچه
 در علم اصول فقه برین شنیهی فی شرح الصمد و قال خطابی هذا عند اهل العلم معمول علی
 الاشياء ما دمت علی اهل خضرتها و خلقها و طراوتها فانها تسبح حتی یحب طوبتها و تجل
 خضرتها و تقطع عن صلبها و قال غیر خطابی فاذا اخف عنه بالتبیح کلیف بقوله المؤمن
 قال هذا الحديث اصل غرس الاشجار عند القبور و در رساله قراچ قوم است که بکریدن
 گیاه تان از قبر مکرین است فی البئر الرائق ناقلا عن خلاصة دیگره قطع اسطخ و خشیش من المقبرة
 الا اذا کان یابا و لا یستحب قطع خشیش الرطب انتهى و فی العالمیکیر وضع الورود و الرمان
 القبور حسن علم و شعور میت بنظر و جواب سلام اود و نیست که قتن میت از زائر اکتب فقه
 و احادیث متحقق و ثابت بالجملة خبر دار شدن اموات از زیارت زائران و جواب سلام اود
 شناختن ایشان از اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل است قال ابن قیم
 الاحادیث و الاثر امد علی ان الزائر متی جاء علم به المور و سمع كلامه و نس به و رد علیه السلام
 و بناء عام فی حق الشهداء و غیرهم یعنی احادیث و آثار دلالت میکنند بر آنکه هرگاه کسی بر زائر

اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل است

قبایلیت اور ایمان کلام اومی شہود و شہادت میگوید و جواب سلام اومی و زمین
تخصیصی شہیدان ندارد بلکه شامل است غیر ایشان را نیز و قال سبکی و اما الامور اکتات
نا العلم و اسماع فلا شک ان ذلك ثابت لهم سائر الموتی یعنی شہدیت در آنکه علم و سما
ثابت است مشہدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصدور باب
مستقل برای اثبات آن منعقد کرده و حیث قال باب زیارت القبور و علم الموتی بزرگوارم
و رویہم لهم اخرج ابن ابی الدینا و البیهقی فی الشعب عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال اذا
م الجبل بقریر فسلم علیہ و علیہ السلام و عرفہ و اذا م القبر لا یعرفہ فسلم علیہ و علیہ السلام
یعرفہ یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و شہادت مروجان زیارت کثرت
و دیدن ایشان را از آن رار و است موقوف بر ابی الدینا و البیهقی و شعب الایمان از ابو جری
رضی اللہ عنہ کہ گفت چون بگذرد مردی بقبری کہ می شناخت او را و زندگی پس سلام
دہد بروی جواب سلام او میدہد صاحب قبری می شناسد او را چون بگذرد بقبری
نمی شناخت او را و زندگی پس سلام دہد بروی جواب سلام میدہد و او را نمی
و اخرج ابن عبد البر فی الاستذکار و التمشید عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول
صلی اللہ علیہ وسلم من احید قبر اخیه المؤمن کان یعرفہ فی الدنیا فسلم علیہ لا عرفہ
علیہ السلام صحیح عبد الحق فی اللالی اضاخرة فی تذکرة الاخرة التي صنفها الشيخ الاجل مولانا
غوث الدین شیخ الاکل ابی الدمالی الغسانی نقل عن شہدۃ و فی شرح الصدور اخرج ابن ابی
الدینا فی کتاب القبور و اصحابونی فی الماتین عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم من عبید قبر رجل یعرفہ فی الدنیا فسلم علیہ لا عرفہ و علیہ السلام کذا فی غیر
الروایات و فی حیلہ العلوم للامام حجة الاسلام الغزالی قدس سرہ الاثر فی فی شرح الصدور

ابن بن ابی الدینانی کتاب اقبور عن ام المؤمنین عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من رجل يزور قبر اخیه وکلیس عنقه الاستانق وروی علیه حتی یتیم
نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میگیرد
بوی و جوب سلام او میدهد تا آنکه پتاده شود از روی عین العلم الموتی یلمون روز قیامت
یعنی مردی و دانش زیارت کندگان خود را در آن روزهای روزی شبیه و جمعه و شنبه
دو شنبه یعنی درین روزها بنیست دیگر روز مردگان اعلم اند بحال زائران رو میدهند
و حضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحدثین مولانا شاه عبدالغیر قدس سره الغیر در جواب
بعضی استغفار یا یتیم فرمودند که انسان بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین معنی
شرع شریف و قواعد فلسفی جماع داد اند اما شریع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای است
بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذات روحی مجمع علیه فلسفه است اما باینکه
ولهذا اوراد فلسفه شمرده اند و ظاهر است که بدن و اما در تحلیل است در روح شعور
ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود
ادراک شعور اهل قیوم در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنجا در آنچه تعلق با قیوم
ما در ادراک آنرا زیاده است و در آنچه تعلق با موزونیه دارد ادراک آنرا کم و بیش نیست که انکسالات اوله
اسور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا
ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر ازل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیاده
و کمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه توافق علیه و کلام در بار بسیار کم می فهمند لذا
طعام و کیفیات نعمات و مزایر امیرزاده با خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک
آن خیر با بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه انکسالات است و کثرت آن کدافی الا

الغریزۃ و طویلیا الشیخ عن ذکره فی المتن حذر عن الاهیات و مالایا بجاز و حضرت مولانا
 حسن علی صاحب دہلوی قدس سرہ و بعضی مکاتیب قیم فرمودہ اند کہ مرد با سخن مردمی
 از آنرا آنچه کہ بر قہر رفته و عا و کلام بگوید ہمہ می شنوند و چہل درین باب گفت کہ اموات را
 شعور و ادراک باقی است و ہمین است کہ سب اہل سنت و جماعت عند تحقیق خلافی را نہ
 و دلائل و براین آن عقل و نقل و کتب کلامیہ و احادیث معتبرہ ثابت اما عقلا پس
 اہل مل و خل نفس را بعد صدف بقائے است ابدی بخشنی کہ فانیہ نیست بنا علیہ
 نفس تعلقی خاص بنابرین بعد مفارقت از دوی و تغیر کیفیت او باقی می ماند کہ بدان علم
 شعور بر اثران قبر و احوال ایشان دارد و در احوال و لیا و کمال کہ در حیات ایشان اسباب
 سب علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود و بچہ رفع جلیب بدن زیاد و از آن
 و جوہر قومی کہ در حالت حیات بتوسط اینہا سایر محسوسات حاصل میشدند الان نیز
 بلا فرق بلکہ بطور قوت و غلبہ موجود اند چہ نسبت یعنی اجزای لطیفہ بدن کہ مرکب و حاصل
 و تا بودنش باقی و نفس اخف و صمیمتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوسی متحقق
 همان جوہر قومی واقع شدن اجملا در اکات عقلیہ و حیثہ بعد مفارقت و بقای اجزای
 لطیفہ بدن بدستور قدیم مشاہد و محسوس ستہند بلکہ زیادہ تر یافتہ می شوند و ہمین
 حضرت شیخ اجل مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث الدہلوی قدس سرہ بطریق اینی
 قطاب سطعات اشارہ فرمودند چون نفوس بشریہ بموت طبیعی میرند از روح طبیعی
 قدریکہ مطیہ آنها تواند بود با خود نامی گیرند و در عالم برزخ می باشند باقیہ از علوم حلا
 و ملکات و آنها مانند سواری باشند کہ سب اورا از دوی گرفته باشند یا مانند
 کاتبی کہ دستہ اورا برین اندالغض ہمین شیخ مولانا فی است ہیئتہ و وصفہ الا انکست

بعد صدف بقای است

و پایی اور نیخته است غیر آنکه در قوی علییه خود استحسانات و استجانات ملائعی مانند خواب می بیند و وقتاً
لطیفه و عنفیه تجلی تحیل میکند الا نادرا که بعض قوی مثالیه بر ایشان منسج نمایند روح الشهداء
فی اجواف طیر خضر انتهی و تفصیل آن قدر می از کتب مستکلمن بسیاری از کتب صوفیه میزد
و اما نقلاً پس کتب نفایس احادیث بر آن تفسیر دارند و شرح اقصی و اضعیف شیخ
خلال الدین سیوطی پیش علما دستور این مطلب است و قرآن شریف در ضمن تصویر حال
اتیرج قوی بر این مطلب دارد و القصه احادیث بسیار و آثار بی شمار از صحابه تا مابعدین و علما
عظام و ادیاسی کرام درین باب بقدر شهرت بلکه تواتر رسیده اند پس غلب
قبر و نعم قبر تواتر ثابت است درین مقام تحقیقات چند نوکر ز قلم می کنیم تحقیق اول در
لفظ عذاب چند احتمال است یکی آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی روع و منع زیرا که عذاب
میکند و باز میزد از شخص از مخالفت امر و نهی و دوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی خس و
خاشاک که در آب قد چنانکه افتاد و جنس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش را
منغص و کدر سازد سوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی آب شیرین و سیکه دشمن و بدخوا
شخصی باشد عذاب را در حق او شیرین ظاهر کند پس باین علاقه عذاب نام کردند که
ترجمه مشکوه تحقیق دوم سابقاً معلوم شده که مراد بقبر عالم برزخ است که در نقطه است میان
دینا و آخرت و تعلق دارد به هر دو مقام نه آن گویی که مرده را در آن دفن کنند چه بسا مر
در آب غرق شوند و در تش سخته گردند و در شکم جانوران تجلیل و فدا الا خبری که آن را
اخباری صلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت کماله
نمود او را انکار دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود تحقیق سوم کردی از
تعداد ان بل موایعنی فرقه جمیه اکثر متغیر و بعضی روفض انکار کرده اند عذاب

تحقیق
تحقیق
تحقیق
تحقیق
تحقیق
تحقیق
تحقیق

میگویند که میت در قبر تا وقت بعثت مانند جماد است و مغموم ابو الهذیل علف و بشرب
مغموم است که میت را بحال در قبر سوال و عذاب نمی شود و لکن میان هر دو نفخه مغرب و
سبحان خواب شد و بن بر طبری و صالحی معتزلی و بعضی از کرامیه میگویند که مردگان
در قبور بدون زنج شدن مغرب می شوند و بعضی از متکلیفین عزم کردند که اموات در قبر
مغرب متالم میشوند لکن فی الحال در قبر حسا عذاب و الام نمی کنند بلکه وقت حشر آن
خواهند نمود چنانکه در حالت غشی و سکر با وجود رسیدن عده قطع و ضرب در وی
مغنی محسوس نمیشود و این فرق نیز در حقیقت با منکران عذاب در یک عالم است و بعضی
از متاخرین معتزله تصریح کرده اند باین که معتزله منکر عذاب قبر نیستند و وجه اشتباه نگارنده
ایشان آنست که چون نمر ابن عمرو که منکر عذاب قبر است و اکثر سفاهات و بی باب باو می سر
شدند مخالفت و مجالست با معتزله می داشت پس نسبت نگار طرف معتزله شیوع یافت و سلف
صالح پیش از ظهور ربه دعان قبل از شیوع نگار ایشان همه با اتفاق می داشتند بر نبوت
قبر و تعظیم وی و معتقد بحقیقت آن بودند و بعد از ظهورشان و رواج یافتن طرق ختلاف
اکثری اهل حق بحقیقت آن ایمان دارند بکذا فی شرح المقاصد و شرح المواقف و شرح
العضدیه و الفیفة و شرح المصابیح و ترجمه اشکوت تحقیق چهارم منکران عذاب قبر و عزم
خودست دلال آورده اند لائل عقلیه سمیعہ اما العقلیة فبما نزلت الیه و المقبول و المصلو
ببقی من غیر تحریر و کلم ولا اثر نلذ و تالم الی ان یذهب اخباره و لانا باذنیة جبار و لا
مسأله و لقول بهما مع عدم اثبات نفس طاهرة و لیس با بعد من ذلک القول
سیر المیت و کلامیه و تعذیب خستہ المصلوب احراقها و نحن نرئها بحالها و بلغ منه من
اسباع و الطیور و نفرقت اخباره فی بطونها و حوصلها و بلغ منه من احرق حی تفتت

شیعہ چهارم

و العقلیه

بفره و منتشرت فی الرياح العاصفة شمالاً وجنوباً وقولاً و دبوراً فانما نعلم عدم احياء و سألنا
 ضرورة و ربما يدفن فی صندوق او محضيق لا يتصور جلوسه كذا فی شرح الموقف شرح المفيد
تفصيل استدلال آنکه می بینیم که مرد یا مقتول یا کسیکه بر دار کشیده شود یا
 است بدون جنبش و بلا کلام و بغیر اثر فرج و اندوه مابعدی که اعضای او نیزه ریزه
 میشوند و مشابه نمی کنیم در آن اشرعیات و غلات سوال و ظاهر است که تجویز کردن زندگی
 و سوال بلامشابه باطل محض است بلکه ازین تجویز لازم می آید که قاتل شوند بزندگی سخت
 و هم کلامی او و منع شدن چوب دار و بسوختن وی و حال آنکه ما می بینیم که این چیزها بطور
 خود باقی میماند هیچ تغییری در آنها راه نمی یابد و عجب است تجویز کردن سوال و عذاب
 در حق کسانیکه لقمة جانوران در زمین و پر تن شدند و در شکلهای ایشان تجلیل فرستند
 نیز در حق کسانیکه در شش بسوختند و خاکستر آنها در باد ما می تند پیران شدن و نیز کاهی
 مرد و را در صندوق تنگ و قبر تنگ که کنجایش شستن میت در آن نباشد و دفن کنند
 پس در صورت شستن مرد به جهت سوالی تصور نیست و **محو** **عنه** **عن** **بن** **التمیم** **کما**
 الفاسدة علی ما احتار القاضی و غیره انه لا بعد فی الاحیاء و المسئلة مع عدم مشاهد
 فی صورة بقای میت او المقتول او المصلوبة بلا تحکیر و کلام کافی صاحب کتبه فانه
 حی مع انما الانشاء حیوة و کما فی روية النبی صلی الله علیه وسلم جبریل علیه السلام و بنوین
 اظهر اصحابه مع ستره عنهم و اما الصوق الثانية والثالثة فالتمسک بهما بنی علی بشرط
 البتة فی الحق و بنوهم عندنا فلا بعد فی ان یعاد الحق الی جمیع الاجزاء المتفرقة او بعضها
 ان کان خلاف العادة فان خوارق العادة غیر متعنة فی مقدور الله تعالی و اما الصوق
 الرابعة فاجوب عنها ظاهراً فانه لیس ببعید ان یوسع القادراً المحتال الحد و الصندق و یحیی

فی
 شرح
 المفید

محو

يكن يجلوس فيه كما ورد في غير موضع للمؤمن في الصبر سبعون ذراعا في سبعين ثم ينور الله
تعالى قادر على ان يجعل اجزاء الارض على لميت كما جاز الهوا قال الشيخ في الشفاء اذا كان
الساكن قوته شرقية شبيهة بالمبادى اطاعها الغصن الذي في العالم واقفل عنها ووجد
في الناصر ما يتصور فيها ثم قال فبنو النفس ترى المريض ويتبعها ان يهدم الطبائع وان
تستحيل لبن الغصن فتصير غير النار نارا او غير الارض ارضا انتهى واذا كانت النفس كذلك
فما ظنك برب الارباب ليس بعيدا ان لا يشاهد الناظر ما يجري على لميت لان كثير من
الاشياء التي لم يخلق الله تعالى رويتها فبما لم يربها ان الروية عندنا محض خلق الله تعالى
الا ترى ان النائم يرى امر الفرج به وقد يفرغ عنه ومع ذلك فنحن لا نعلم ما يجري عليه
هو باعينا والقول بان تجوز مثال ذلك يفضى الى السفسطة انما يصح فيما لم يقيم عليه الدليل
لم يخبر به الصادق كذا في المواقف وشرح المقاصد قال المحقق الدواني في شرح القفا
العضدية ولا يلزم ان يرى اثر الحيوة في لميت حتى ان المأكول في بطون كحيات يحيى و
ينعم ويفدب للينغي ان ينكر لان من خفي النار في الشجر الاخضر قادر على خفاء الغدب لثقم
انتهى وفي شرح القفا النفسية من مل في عجائب ملكه وملكوته وعجائب قدرته وجموده
لم يتبع مثال ذلك فضلا عن الاستحالة انتهى توضيح جواب انك از قدرت كالم
قادر مطلق صلا بعيد نيت كه مرده مقتول و مصلوب نه شدند و از شان سوال در
شود اگر چه با چشم سر نمي بينم همچنانكه سيكه بيماري سكه دار و زن است با وجوديكه حيات
او شان بنمي كنيم و همچنانكه جبرئيل عليه السلام نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم مي آمد
و مي نشست و سخنها مي كرد و پيام حق تعالى و اقدس ميرسانيد و صحابه رضاي الله عنهم
در مجلس شريف حاضري بودند و نميديدند و براي حيات و سوال تقارب بدن شرط نيت

جواب سوال
در مجلس شريف

تجربہ و تامل

تجربہ و تامل خوردن جالور این است که در دهن و دهان و در آن لازم است
استعمادی نیست در آنکه همه عناصری تهرزه و اجزای تشنه و بیانی از آنها زنج کرده
شوند و تغیم و تغذیه بان متشنج گردد و جواب از صورت چهارم نیز ظاهر است زیرا که
از قدرت قادر مطلق چه عجب است که زمین و صندوق را فراخ گرداند بمقدار نشستن مرد
در آن بلکه زیاده از آن باشد که خواهد چنانچه مروی شن که طول قبر مومن بمقدار کز
عزیشن نیز بمقدار کشید و نکته اش آنکه چون درین عالم بود و باش نبی آدم و جبرئیل
که همه مصالح ایشان را کافی و دانی باشد بالاسی زمین بود پس زیر زمین نیز کجایش
وسعت عطا فرموده که یار عالم بزرخ باذن حاکم علی الاطلاق اجزای ارضیه قبر حکم
اجزای هوایه در لطافت و وسعت گرفته اند تا مومن صالح را بزرخ تنگی قبر و ندید بلکه
بعیش و عشرت در فراخی بسر کند و مثل همچنین عجائب و غرائب فلا سفیه نیز بمقدار شن
چنانچه شیخ ابوعلی بن سینا در کتاب شفا تصریح نموده که چون نفس ناطقه اقوت و شرافت بود
مشابهت بعقول عشره که مبادی عالیله اند بهر سده همه عناصر طبع و مفاد او
و کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر را که خواهد کیفیت و صورت نوعیه عنصر دیگر تبدیل کند
پس هوایر آتش متقلب سازد و آتش ابر زمین و بکذا الغرض کون و فاعنا صریح حکم او
و از اعانت نفس کل مرصیان اصحت دست میدهند بجهان و جدایی فصاحت
هرگاه در نفس خاں تصرفات قویه دست دهند پس از قدرت قدیر خیر نوسیع قبر و جبار
اموات و حصول سمع و ادراک بموتی چه مستبعد بلکه اگر چشم انصاف بکشاید بر آن قطعه
معاینه کنند که ناظم خیرهای شکر و یمنند و از کجا تا کجا سیاحت میکند و کاه
خوابت سان میشود و کاه می شود و کاه می شود و کاه می شود و کاه می شود و کاه می شود

مبحث فی حقیقت و باب سمع موتی نصیب شد و از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه کجا مدار وین
ثم آئین و اما الدلائل السمعیة الشریعة علی شکب المنکر و ان لغالب القبریات کثیرة و نحن نقنع
بذكر ثلث آیه منها مع الاجابة عننا فالایة الاولیة ان فیها الموت الاولی و وجوبها
ظاهر فانه لو کان فی القبر حیات و لا محالة یعقبها الموت لعدم خلاف فی الایام یوم شه
لکان لهم قبل دخول الجنة موتان لا موتة واحدة فقط و الجواب انک وصف الابل
الجنة و الضمیر فی فیها للجنة اسی لا یدعوق الی الجنة فی الجنة الموت فلا یقطع عنهم کما انقطع انهم
اهل الدنیا بالموت فلا دلالة فی الایة علی انها موتة اخرى بعد سلة و قبل دخول
الجنة کذا فی شرح الموقوف فان قبل یا معنی هذا الاستثارة او من لم یعلم ان الموت فی الجنة
فلما یقطع اسی لکن ذاق الموت الاولی او متصل علی قصد المباحة فی عدم لقطع نعم الجنة الموت
بمنزلة التعلیق بالمحال اسی لو کنت فیها موتة کانت الموت الاولی التي مضت و مضت لکن و
محال فلا یتصور موتهم فیها و هذا مما احتجنا بالمرحمة فی الکشاف و افاد رئیس المتکلمین فی
التفسیر الکبیر و همین لطیفین فی الاستثارة احدیما ان الجنة حقیقتها ایتهاج النفس بمعرفتها
وطاعة و محبة و اذا کان الامر كذلك فالانسان الذی فاز بهن السعادة فهو فی الدنیا
فی الجنة و فی الآخرة یرى فی الجنة و اذا کان كذلك فقد وقعت الموتة الاولی حین کون الانسان
فی الجنة حقیقته فذكر الاستثارة کالتیة علی ان الجنة حقیقته یرى حصول بن حاله لا الدار
هی مدار الاکل و الشرب لهذا قال النبی صلی الله علیه سلم اولیاء الله لا یموتون و لکن یقلون
من ارالی و اریهنا انه من جرشینا و یوف علیه صح ان یتقال انه ذاق و اذ اصح ان یرى
ذلك العلم بالذوق صح ان یرى تذکره الیق بالذوق فمعنی قوله تعالی الا الموتة الاولی الا الذکر

خبری مدار و باجملة یرى و ذکر تعالی نور ایمان عطا فریاد و اتباع شریعت و طریقت
مجتهدین و عقیق و باب سمع موتی نصیب شد و از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه کجا مدار وین
ثم آئین و اما الدلائل السمعیة الشریعة علی شکب المنکر و ان لغالب القبریات کثیرة و نحن نقنع
بذكر ثلث آیه منها مع الاجابة عننا فالایة الاولیة ان فیها الموت الاولی و وجوبها
ظاهر فانه لو کان فی القبر حیات و لا محالة یعقبها الموت لعدم خلاف فی الایام یوم شه
لکان لهم قبل دخول الجنة موتان لا موتة واحدة فقط و الجواب انک وصف الابل
الجنة و الضمیر فی فیها للجنة اسی لا یدعوق الی الجنة فی الجنة الموت فلا یقطع عنهم کما انقطع انهم
اهل الدنیا بالموت فلا دلالة فی الایة علی انها موتة اخرى بعد سلة و قبل دخول
الجنة کذا فی شرح الموقوف فان قبل یا معنی هذا الاستثارة او من لم یعلم ان الموت فی الجنة
فلما یقطع اسی لکن ذاق الموت الاولی او متصل علی قصد المباحة فی عدم لقطع نعم الجنة الموت
بمنزلة التعلیق بالمحال اسی لو کنت فیها موتة کانت الموت الاولی التي مضت و مضت لکن و
محال فلا یتصور موتهم فیها و هذا مما احتجنا بالمرحمة فی الکشاف و افاد رئیس المتکلمین فی
التفسیر الکبیر و همین لطیفین فی الاستثارة احدیما ان الجنة حقیقتها ایتهاج النفس بمعرفتها
وطاعة و محبة و اذا کان الامر كذلك فالانسان الذی فاز بهن السعادة فهو فی الدنیا
فی الجنة و فی الآخرة یرى فی الجنة و اذا کان كذلك فقد وقعت الموتة الاولی حین کون الانسان
فی الجنة حقیقته فذكر الاستثارة کالتیة علی ان الجنة حقیقته یرى حصول بن حاله لا الدار
هی مدار الاکل و الشرب لهذا قال النبی صلی الله علیه سلم اولیاء الله لا یموتون و لکن یقلون
من ارالی و اریهنا انه من جرشینا و یوف علیه صح ان یتقال انه ذاق و اذ اصح ان یرى
ذلك العلم بالذوق صح ان یرى تذکره الیق بالذوق فمعنی قوله تعالی الا الموتة الاولی الا الذکر

حاصل بسبب تذکر الموت الاولی الی الهمی روح هر کس که منکران غلاب قبر متسک کرده اند بقول
 او تعالی لا یندرک الموت الاولی که در سوچ و خان مذکور است یعنی نه
 انجام مرگ را که مرگ نخستین او تقریر است لال الکه ازین آیت چشیدن یک موت که عبارت
 از موت ویناست ثابت شدن پس اگر در قبر نیز حیاتی حاصل میشد لازم می آمد چشیدن
 دوموت یکی موت در دنیا و دیگری موت در قبر زیرا که بعد از حصول حیات در قبر چاره
 نیست از چشیدن موت هم در قبر چاره اموات در حشر بلا شبهه ثابت است و این
 ایجاب دهن تحقق موت در قبر ثابت نمی شود پس نن شدن در قبر برای تنعم و تعذیب
 میکند چشیدن یک موت را که منطوق صریح آیه است و اهل سنت و جماعت کثرتهم است
 جواب ده اند باین طریق که آیه گزینیه مانع است و صفت بهشتیان و ضمیر در قول سبحان
 و تعالی فیها جامع است بسوی جنت نه بسوی دنیا یعنی چشند بهشتیان در جنت موت را
 چه نعمتها انجام پذیر نیستند مانند نعمتهای دنیا که بعد مرگ منقطع میشوند الغرض آیه مذکور آنست
 نمیکند در آنکه بعد سوال در قبر پوشیدن از داخل شدن و بهشت موت لاحق میشود حتی تنعم
 باقی ماند سوالی جواب طلب تفسیرش آنکه هرگاه در بهشت اثری از موت متحقق نشد و اهل
 اگر موت انجام ثابت می شد موت اولی که عبارت از موت وینو است صلا متحقق نمیشد پس
 ذکر قول او تعالی الا الموت الاولی که اسم نکته مرعی شده جواب داده اند ازین سوال بچند
 اول آنکه این استثناء منقطع است بمعنی لکن و حاصل معنی آنکه چشند در جنت مرگ را لکن چشیدن
 بود و مرگ نخستین و دوم آنکه تسلیم کردیم که استثناء متصل است لکن مقصود از آن مبالغه
 است بر اثبات دوام نعمتهای جنت به ثبوت موت اول از قبیل معلق کردن چیزی بحال
 یعنی بالغرض اگر برای بهشتیان در جنت موت متحقق میشد برآینه می چشیدند انجام موت

موت

موت

موت

اول که عبارت از موت دنیوی است لکن چشید و این موت باقین محال است پس هرگز در حق
 بهشتیان موت متحقق نخواهد شد و رئیس ملکین در تفسیر کبیر برای توضیح استثناء و وجهیه که
 عمداً اهل طریقت است افاده فرموده یکی آنکه مراد از جنت جنت حقیقی است که عبارت است
 از خوش شدن نفس بمعرفت و محبت و طاعت حق سبحانه و تعالی و حصول این جنت حقیقی
 موقوف بر آخرت نیست بلکه کسیکه باین سعادت عظمی و مرتبه کبری فوری و فلاحی حاصل
 ساخته باشد ویرا در دنیا خیر حقیقی متصور و برین تقدیر سه کام بودن انسان در دنیا
 و مشرف شدن او بجهت حقیقی و الله موت اولی باقین خواهد چشید پس در این استثناء
 است بر آنکه جنت حقیقی عبارت است از عرش و معرفت پروردگار جلالت سماء و نه از دنیا
 آن محل اکل و شرب است و مقام ندارد دائم و اینها جاریست و بعد دوم آنکه سیکه هشت
 و وقفیت و تجربه در کدامی خیر داشته باشد او را میگویند که آن کس در آن خیر ندانی و او
 را در اذوق وی حاصل است باجملة تعبیر علم و تجربه بذوق و در محال عرب کثیر الوقوع است
 و تخمین یا کردن علم را نیز تعبیر بذوق می کنند و در آیه کریمه همین معنی مراد است پس حاصل تجربه
 آنکه نه چشند و بهشت مرک را که چشند مرک خستیدن یعنی یا نکنند مرک دنیا را و الا آیه القائل
 قوله تعالی کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیا کم ثم یمیتکم ثم یمیتکم ثم الیه ترجعون و بهشت است
 لوکان فی القبر حیاة لکان الایحیاء ثلثه فی الدنیا و فی القبر و فی الحشر و جواب ان ثبات الایحیاء
 و الایحیاء بقوله تعالی ثم یمیتکم ثم یمیتکم محمول علی ما یقع بعد حق الدنیا فی القبر ثم فی الحشر
 لا دلالة لفعل علی المرة لکن بما یقال ان فی لفظه ثم الثانية بعض استبعاد عن ملک ثم انما
 المراد من الایحیاء فی قوله تعالی ثم یمیتکم هو الایحیاء فی الآخرة و لم یعرض لما فی القبر خفا
 امره فلا یصلح ذکره فی معرض الدلالة علی ثبوت الاولویت و وجوب الایمان و تعجب من الکفر

در این استثناء

و تعبیر

و اما در شرح المقاصد و اقا و مفسر المسکله فی غیره من مستحق قسم بنی الایة علی بطلان

القبر لانه تعالی بین انما یسهم مری فی الدینة ای سهم مریة اخرى فی الآخرة ولم ینکر حق القبر و

انه لا یلزم من عدم الذکر فی نوح الایة ان لا یكون الحق حاصل فی القبر و مع غافل عن الایة

تعالی ذکر حق القبر فی بن الایة لان المراد من قوله تعالی ثم یحیکم لیس هو بحیث الدائمة الا

یصح قوله تعالی ثم الیه ترجعون اذ کلتم ثم تنقضى الراخی و الرجوع الی الله سبحانه حال

الحیث الدائمة بدون الراخی فلو جعلنا الایة من هذا الوجه دلیلا علی الحق فی القبر کان

انتهی توضیح مراد انک منکر ان عذاب قبر نعم کرده اند که قول او تعالی کیف تکفرون بالله

وکنتم امواتا فاحیاکم ثم میتکم ثم یحیکم ثم الیه ترجعون لالت میکند بر نفی عذاب قبر یعنی چگونه

کافر شوید بخدا حال انکه بودید حیا پس زنده کرد اند شمار بعد از ان بمیر اند شمار با ان

کرد اند شمار با ان بسوی وی کرد اندین شوید و تعریستد لال انکه درین آیه و موت و

مذکور شده و موت اول عبارت است از بودن انسان لطفه که آن وقت جانی ندارد

و مراد از موت دوم موت عرفی است که کسی از ان کریری نیست و حیات اول عبارت

از زندگی دنیا و حیات دوم از زندگی افروسی پس در آیه کریمه زندگی قبر که مناط اعتدال

و تنعم سوال و جواب بران است مذکور نشده و الا سه حیات مذکور میشد حیات دنیا حیات

قبر حیات حشر اهل سنت و جماعت کثریم الله تعالی بدو وجه ازین استدلالات جواب

اندا اول انکه تسلیم داریم که حیات قبر در آیه کریمه مذکور نشده و بیاننش بدو طریق است

طریق اول انکه احیاء که در قول او تعالی ثم یحیکم مذکور شده شامل است احیاء که در قبر است و احیاء

که در حشر باشند زیرا که صیغه فعل بر خصوصیت مره دلالت میکند تا از ان بحر احیاء را خبری

دیگر مراد نباشد طریق دوم انکه مراد از قول او تعالی ثم یحیکم حیات قبر است نه حیات حشر

سنة محمد بن ابراهیم که در اندیشه او در آیه

که دومی است و قول سبحانه بل ثمانه ثم الیه ترجعون این تفسیریه و واضح است زیرا که اولی است
 تراخی است صراحتاً متعیناً و میشود که رجوع بسو و خالو و جل بعد طول مدت خواهد شد
 و ظاهراً است که وجود مدت طویله صورت نمی بندد مگر بعد حیات که در قبر متحقق باشد چنانچه
 حیات خودی بلا تراخی رجوع بسوی حق تعالی شأنه بظهور خواهد پیوست پس تقدیر اول
 حیات دومی از قول او تعالی ثم یکم لازم می آید که لفظ ثم که در کرمه ثم الیه ترجعون از کرمه
 زائد و مستدرک شود و هم آنکه مسلم داشتیم که در آن آیت حیات قبر مذکور نشد
 لکن عدم ذکر آن مستلزم نفی آن نیست بجهت عدم تلازم میان عدم خبری عدم خبری چه جائز است
 که خبری در کلام مذکور نشود و در واقع موجود باشد و الاثمه الثالته فالوارثا بمنزله
 جنتیان اثنتین فاعرفنا ذنوبنا فهل الی خروج من سبیل تقریر تمسک ان الامامة الاولى
 محمولة علی خلقهم فی اطوار لطفه و الامامة الثانية علی الامامة انطوائها لاجلها بین جموع
 علی حیات الدنیا و احوالها بحشر فلیکن فی القبر احیاء ایضاً لکان الاجیاء لثمة فی الدنیا
 و فی القبر و فی حشر دون الاثنين المذكورین فی ذلک الایة و جواب انه لیس المراد من الاثمتین
 و الاجیاء بین الامامة الدنیویة ثم الاحیاء فی القبر ثم الامامة فی القبر بعد سلة منکر و کفر
 الاحیاء فی الحشر و اهلشائع المستفیض بین صحاب التفسیر قالوا و الغرض بذكر الاحیاء بین
 انهم عرفوا انها قدرة الله تعالی علی ابعث و لهذا قالوا فاعرفنا ذنوبنا فی الذنوب التي
 حصلت بسبب نکار حشر و انما لم يذكر الاحیاء فی الدنیا لانهم لم يكونوا متعینین بذنوبهم
 بذل الاحیاء و ذهب بعضهم الی ان المراد بالاثمتین ما ذکر و بالاحیاء بین الاحیاء فی الدنیا
 و الاحیاء فی القبر لان مقصودهم ذکر الامور الماضية اما مجموع الثالته عنی حتی حشر فثم
 فلا حاجة الی ذکرها و علی باین تفسیرین ثبت الاحیاء فی القبر و من قال بالاحیاء فیقال

الاحیاء فی القبر

حجابه

بسمه

بمسئله و الغالبه ايضا فقد ثبت ان العمل خيرا و اما التفسير الذي ذكرتموه فهو قول شاذ لا يعتمد
 عليه اما المتعمد فهو قول الاكثر كذا في شرح الموفى و شرح المقاصد قال فخر المله والدين
 الرازي في تفسير الكبير و جواب عن استدلال المعزلة من وجهين الاول ان مقصود الكفار
 اوقات البلاء و المحنة و هي اربع الموتة الاولى و تحقيق في القبر و الموتة الثانية فيه و تحقيق
 في القيمة فمن اربعة اوقات البلاء و المحنة و اما تحقيق في الدنيا فليست من تمام اوقات البلاء
 و المحنة بل هي وقت غيرهم و غيرهم فلذلك السبب لم يذكرها الثاني لعل الكفار ذكرها و السجود
 و هي تحقيق في الدنيا و التحقيق في القيمة و اما التحقيق في القبر فاهملوا ذكرها بالقصور مدتها انتهى
 مقام الله منك ان غلب قبر بقول او تعالى قالوا ربنا ائتنا اثنتين مصيبتا اثنتين فاعرفنا
 فهل الى صرح من سبيل استدلال كرامة انما يعني كافران در دوزخ بگويند كه اسي پروردگار
 ما مرده ساختی ما را و بار دوزخ كردايندي ما را و بار پس اقرار كرديم به كنايان خود پس
 بسوی پروان آمدن از دوزخ راهی هست يعني حيلة است كه بجهت آن از دوزخ برترسيم و بهشت
 برسیم مراد ایشان قبول ايمان و توبه است و طريق استدلال آنكه در آيه كريمه و موت و
 و حیات مذکور شدن و موت اول عبارت است از بودن انسان نطفه و علقه و مضغه
 و موت دوم عبارت است از موت ظاهري كه در دنيا بهر يك لاحق ميشود و مراد از حیات
 اول حیات دنياست و از حیات دوم حیاتی كه در شه خواهد شد و اگر در قبر حیات می
 ذكر آن نیز بوقوع می آید و باعتبار آن سه حیات می شد و انیس اهل حق جواب
 اندازین استدلال بچند وجه اول آنكه غرض كفار شمار کردن مصائب است كه چهار مرتبه
 اند اول موت دنیا و دوم حیات در قبر سوم موت و دم در قبر چهارم حیات در حشر و چون
 ایشان را عیش و عشرت میباید بود لهذا در بیان مصائب حیات یار او گشت ساختن و نوم

در جواب
 سؤال
 در حیات

در جواب
 سؤال

منصور و کفار یا دگر کردن امور گذشته است پس با مردم و مروت دنیا محبت بفرموده
 دنیا و زندگی قبر را و چون این یاد کرد و در دنیا باشد و زندگی شد و خود مشایخ چون
 که پس این را ذکر نمود و وجه سوره که از کلمه بسم الله الرحمن الرحیم در این سوره که در دنیا و
 حشر را ذکر نمود و زندگی قبر را یاد نکرد و در این سوره که چون زمانه زندگی قبر نهایت قلیل بود
 لهذا آن را مذکور نکرد و سابقا لاجتماع که از نفی ذکر نفی قومی لازم نمی آید جمیع
 سخن آنکه اهل سنت و جماعت کثر هم بقوله تعالی عذاب قبر و نعم قبر بآیات کثیره و احادیث
 ثابت نموده اند اما آیات فیهما قوله تعالی الباری یعزونی علیها عند و اعشیا و یوم تقوم
 الساعة و خلوا آل فرعون أشد العذاب لا یخفی علی البیست السعیدان بن الایة صریحیه فی
 تعذیب آل فرعون بعد الموت قبل البعث کیف و اراده التعذیب بعد البعث استدعی
 قوله تعالی و یوم تقوم الساعة و یوم تقوم الساعة و ذلک انما هو عذاب القبر اتفاقا فثبت القول
 که ان فی شرح الطوالع و قد یقر بسقوط این عطف فی بن الایة عذاب القیمه علی العذاب الذی هو
 عوض النار صبا حاصلا و ما فعل ان غیره و لا شبهه کونه قبل الانشای من القبر و کما یدل علیه
 نظم الایة مرآة و ما هو کذلک لیس غیر عذاب القبر اتفاقا لان الایة و ردت فی حق الموتی فثبت
 التعذیب ثبت الاحیاء و لم یکن الایة لان کل من قال بعذاب القبر قال بها کذا فی شرح
 الموقف و شرح المعاصد و قال المحقق الاعظم حسن بن محمد بن حسین مشتهر بالنظام فی تفسیر
 الینسا فوری و الامام القمقام فخر المله الدین الرازی فی التفسیر الکبیر المولی المدقن احمد الممد
 یحیون فی التفسیرات الاحمدیه فی بیان الایات الشریعیه قوله تعالی یعزونی علیها انشی
 بها تعالی عرض الامام الساری علی السیف اذا قبلهم به و قرأ ابو جعفر زنا فع و یقرب
 علی و خلف و الک فمخص عن صمم او خلوا من الا و خل و الباقون او خلوا من الدخول و علی

و جبر

مختص

و جبر

القرعة الاولى خطاب للربانية ومنتصاب آل فرعون على انهما مفعول بهما وعلى القرعة الاخرى خطاب
لآل فرعون منتصاب آل على النار وثبت على انه مفعول به ثم حتم هذه الآية اهل الجنة
على اثبات عذاب القبر لانها تقتضي عرض النار على آل فرعون عدا وادعيا وليس المراد
منه يوم القيمة بقية قوله تعالى ويوم تقوم الساعة جعل عطا على عدا وادعيا كما
فهم من كلام البضاوى ونحوه في اوطاف القول تعالى ادخلوا آل فرعون كذا هو المفسر في ذلك
لان معناه على الاول يعرفون على النار عدا وادعيا ويوم تقوم الساعة فيعطى عليها
بقتضى المغارة بينهما ومعناه على الثانى ان عرضهم على النار عدا وادعيا امت الدنيا
يوم تقوم الساعة فيقول ادخلوا ايها الملكة آل فرعون او ادخلوا انتم يا آل فرعون انتم
من عذاب الدنيا وهو عذاب جهنم وايضا ليس المراد منه الدنيا لان عرض النار عليهم عدا وادعيا
ما كان حاصلا في الدنيا فثبت ان هذا العرض لما حصل بعد الموت قبل القيامة وذلك بل
اثبات عذاب النار في حق هو لا في القبر ولا شك ان آل فرعون انما كانوا مغيبين لكنهم
كفار الاخصاص اشواصهم فاذا ثبت في حقهم ثبت في حق غيرهم لانه لا فاعل بالفصل فان
لم لا يجوز ان يكون المراد من عرض النار عليهم عدا وادعيا عرض الضالحي عليهم في الدنيا لان
اهل الدين اذا ذكرهم اهتم الغيب والترتيب وخوفهم بعذاب الله تعالى فقد عرضوا عليهم
ثم نقول في الآية ما بينهما من حمل على عذاب القبر بيان من جهنم الاول ان ذلك انما
يجب ان يكون دائما غير منقطع وقوله تعالى يعرفون عليها عدا وادعيا يقتضي ان يحصل
العذاب الا في هذين الوقتين والثاني ان العداوة بعثية انما تحصلان في الدنيا اما في
علا وجودها فثبت بهذين الوجهين انه لا يمكن حمل هذه الآية على عذاب القبر فاجوب انه في
الدنيا عرضت عليهم كلمات تذكرهم ان النار ولم يعرف عنهم نفس النار على ذلك القول

یصیر معنی الآیه بکذا الکلمات المذکرة الامر النهار کما نبت تعرض عليهم هذا یعنی الی ترک انظار
والعدول عن تحقیق الی المجاز واما قوله الآیه لنزل علی حصول هذا العذاب فی بدین الوتین
لیجوز قلنا لم یجوز ان یمتقی فی القبر باصیال العذاب الیهم فی بدین الوتین ثم بعد قیام القیام
بلقوله فی النار فیدوم العذاب ایضا لا یمتنع ان یکون ذکر العذوة وبعثته کنایه عن الدوام
لقوله تعالی وایمهم زعمهم فیها بکرة وعتیا اما قوله انه لیس فی القبر عذوة وعتیه قلنا یجوز
یعال عند حصول بدین الوتین لابل الدینا یعرض عليهم العذاب وبعثه اعلم انتهى ویرى ان
بن الآیه المعطوفة ولیل علی حق ثبوت عذاب القبر فان کون العذاب شد علیهم یوم القيمة
یدل علی وقوع العذاب الخیر الاشد قبل یوم القيمة ولس فی الا فی القبر وفيه نظر و یجوز ان
یکون الاشدیه بالنسبة الی عذاب کفار اخر فی القيمة وعلی تقییر و لا یتها علی ذلک الوقوع
علی وقوعه فی القبر و یجوز ان یکون هذا العذاب فی الدینا کالفرق انتهى **تفصیل مرام**
انکه از جمله آیتهای که دلالت می کنند بر عذاب قبر قول پروردگار تعالی است النار یعذب
علیها عند و اوعشیاء و یوم تقوم الساعة و دخلوا لک فرعون اشد العذاب یعنی در گرفت فرعون
آتش و فزع حاضر کرده می شوند ایشان بران آتش بامداد و شب کما کاه و وزیر که فاشم
قیامت کو تیم که در آید ای فرشتگان خوشان فرعون را در سخت ترین عذاب که عذاب
است یا اینکه فرشتگان ایشان بگویند که در آید ای خوشان فرعون در سخت ترین عذاب
بدانکه عرض در بعضی حاضر کردن و پیش آوردن است لکن در اینجا بمعنی سوختن متعل
شدن یعنی سوخته می شوند فرعون با تشنه چنانکه عرض در قول عرب عرض الامام الای
علی السیف کشتن متعل که یعنی کشتن حاکم قیدیان را بشمشیر و در قول او تعالی و دخلوا
از ابو جعفر و مانع و یعقوب حمزه و علی و خلف و کانی و حفص لعنته حمزه و کانی و خلف

الکلام و اما فی قوله المذکرة الامر النهار کما نبت تعرض عليهم هذا یعنی الی ترک انظار

تفصیل مرام

و سواى ایشان بضم همزه و ضم نا خوانند پس موافق قرئت اول خطاب او سواى ابرار
 و شترگان است و لفظ ال اشد منصوبست بنا بر آنکه مفعول به او خلوا واقع شدن و موقوف
 دوم خطاب بر اى آل فرعون است و لفظ ال منصوبست بجهت بودن او منادى مضیاف
 و حرف یا مقدر است و لفظ اشد منصوبست بنا بر بودن او مفعول به بر اى او خلوا و فقر
 است دلالت آنکه در آیه کریمه النار یعرضون علیها غدوا و عشیما یعنی سوخته مى شود و فقر
 با تشبیه با دوزخ شبانگاه سه احتمال است اول سوختن فرعونیان با تشبیه در قیامت دوم
 سوختن او شان در دنیا سوم سوختن ایشان در عالم برزخ تعبیر از آن بقبر مى کنند
 احتمال اول ظاهر البطلان است بقریه قول حق سبحانه و تعالی و یوم تقوم الساعة
 ال فرعون اشد العذاب زیرا که اگر این قول را عطف کنند بر قول او لغا غدوا و عشیما
 پس معنی آیت چنان خواهد شد که سوخته مى شوند فرعونیان با تشبیه در وقت با دوزخ شبانگاه
 و روز قیامت یعنی برای سوختن شان دو وقت است یکی با دوزخ شبانگاه و دوم روز
 قیامت و شبیه نیست در آنکه میان معطوف و معطوف علیه مغایرت می باید و از غدو
 و عشی روز قیامت اراده کردن مغایرت را برهم میکنند و اگر آن قول را طرف او خلوا قرار
 دهند مضمون آیت چنان خواهد شد که اى و شترگان در آید روز قیامت فرعونیان را
 و سخت ترین عذاب که عذاب دوزخ است و ازین صافات لایح میشود و که سوخته شدن ایشان با تشبیه در
 عذاب و عشی پیش از آمدن قیامت است یعنی تا قیام دنیا با تشبیه میسوزند و روز قیامت
 اندرون دوزخ ذل خواهند شد الغرض بهر تقدیر از غدوا و عشیما قیامت مراد میشود و
 احتمال دوم نیز باطل است چرا که فرعون در دنیا با تشبیه دوزخ معذب نشدند پس این
 سوم متعین گردید و مؤید است بچهارین مسعود ضی الله عنه مروی شدن که ارواح فرعون

در درون فرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض می کنند تا قیامت کلاه
 تعذیب فرعونیان در بزرخ بسبب کفر ثابت شد تعذیب همه کفار در بزرخ بطریق اولی
 ثابت خواهد شد زیرا که کسی تفرقه نکرده است در میان کافران باین طریق که بعضی کفار
 قبر مغذی می شوند و بعضی مغذی نمیشوند بلکه منکران در حق همه کافران تعذیب قرار نگذاشته
 می کنند و منتان به نسبت همه ثابت می نمایند باقی ماند درین مقام و بخت جواب
 طلب تقریر بحث اول آنکه مراد از پیش کردن آتش بر فرعون و سوختن ایشان نوعی
 و عشیائست که مومنان در دنیا او شان را ضایع میگردانند و آتش دوزخ تنجیه می نمود
 پس در آیت مذکوره کلمات ترمیم و تخویف را پیش کردن آتش و سوختن بوسیله غیر نمود
 و جواب ازین بحث ظاهر است چرا که در آیت شریف پیش کردن آتش بر فرعونیان مذکور است
 نه پیش کردن کلماتی که شعر برترسانیدن از آتش دوزخ باشند پس بلا ضرورت معنی
 حقیقی را ترک نمودن و مجاز را اختیار کردن روشنست کما تقریر فی محله تقریر بحث دوم آنکه
 غلبه آتش دوزخ همه وقت می شود و اورا انقطاعی متصور نیست و خصوصیت بوقتی
 ندارد و لفظ غذا و عشیاء اول است بر آنکه فرعونیان در غیر این بهر دو وقت مغذی میشوند
 اگر مراد تعذیب شان در قبر می بود و مقید بخصوصیت نمی شد و اهل حق جواب داده اند این
 بحث بدو وجه اول آنکه جائز است که غلاب بزرخی مخصوص بهر دو وقت مذکور باشد
 غلاب آخر و البته علی الدوام میباشد خصوصیت بوقتی معین ندارد و وجه دوم آنکه
 مراد از غذا و عشیاء اوقات مخصوصه نیست بلکه کلیه اوقات است همچنانکه در کریمه
 و لهم از قهرم فیها بکره و عشیاء مراد و اوست نه وقت خاص و باید دانست که بعضی علما
 زعم کرده اند که قول او تعالی و یوم تقوم الساعة الایه دلیلی است علی صحیح برای ثبات آن

باب چهارم در بیان
 عذاب کفار و عشیاء
 و عذاب کفار و عشیاء

قهر بر آنکه گرفتار شدن فرعونیان روز قیامت در عذاب شد دلالت میکند بر آنکه مثل این
 بعذاب غیر اشد مغذب شده اند و ظاهر است که تحقق این عذاب نیست مگر در قبر و این عذاب
 مجروح است بر دو طریق اول آنکه محتمل است که شدت عذاب بر روز قیامت در حق عوینا
 به نسبت عذاب دیگر کفار باشد نه به نسبت عذاب قبر دوم آنکه تسلیم کردیم که قبل از
 قیامت در عذاب غیر اشد گرفتار شدند لکن منع می کنیم تحقق این عذاب در عالم برزخ چه
 غرق شدن او شان در دریا اول دلیل است بر تحقق عذاب غیر اشد در دنیا و منهای
 تعالی مما خطیایتم اغرقوا فادخلوا ناراً فی التفسیر النبی افری کلمه من للتعلیل کقولک صحتک
 من اجل کذا واصله التکید و سبب تقدیم اجار بیان آنکه لم یکن اغرقهم بالبطون فادخلهم
 النار الا من اجل خطیایهم و همی کفرهم المضموم مع انداز رسول الله فی من الف سنه
 الا حسین علما و قد استدلل بقای التقیب لاسیما و قد دخل علی ما ضعیف معطوف علی ما
 اخر علی اثبات عذاب القبر انتهی و فی شرح الطوالع الفاء فی بن الاية للتعیب فیکون حال
 النار عقیب الاغراق فیکون هذا الادخال قبل الادخال الذی یکون فی القیمة لان الادخال
 لیس عقیب الاغراق و ادخال النار قبل القیمة انما هو عذاب القبر انتهی یعنی از جمله آیهایی که دلالت
 میکنند بر عذاب قبر قول او تک است در حق قوم نوح علی نبینا و علیه السلام مما خطیایهم
 اغرقوا فادخلوا ناراً یعنی بسبب گناهان خود غرق کرده شدند بطوفان پس آورده
 در آتش ای در عالم برزخ بدانکه کلمه من برای تعلیل است چنانکه در قول صحتک من اجل
 اسی آمدیم نزد بوجیه چنین کاری و کلمه ما برای افاده معنی کثرت زیاده شدن چنانکه
 در کثیرات و طیلانما و تقدیم جابر و مجرور مفید حصر است یعنی سبب غرق در دریا و داخل شدن
 در آتش سوا کسی گناهان ایشان نبود و قوی ترین گناهان شان کفر بود که سبب آن

در عالم برزخ

در عالم برزخ

در عالم برزخ

در عالم برزخ

در عالم برزخ

از تپهای مختلفه قامت دراز به پیغمبر وقت خود رسانیدند و غرق شدند و آب باران از آسمان
 و آب جوش زنند از زمین و این غرق کردن ایشان رانه برای دفع شر ایشان بود و
 زین نقطه تا بریان غرق الکفامی شد بلکه برای چپ اندن عقوبت بزرخ بود زیرا که بعد از
 غرق بلافاصله نخل کرده شدند و تشیی از تشبهات تشیی دوزخ موعود که دخول در آن
 بسیار حاصله دارد و درین آیت که بقاء تعقیب فعل ماضی را بر فعل ماضی دیگر عطف نموده
 اند دلیل صریح است بر اثبات غدا قبر چنانچه از صحاح منقول است که قوم حضرت نوح
 از جای غرق می شدند و از جای می سوختند و نیز ازین آیت معلوم می شود که هر که
 از گناه کاران بهر طریق که می میرد مثل غرق دریا یا سوختن در آتش یا خوردن در نعلب
 کز قمار غدا قبر می شود و آنچه مرده مقبور را می رسد او را نیز می رسد زیرا که مغذی است
 و بقای بدن برای تعذیب شرط نیست بکذا فی التفسیر الغریزی و منها قوله تعالی ثبت الله
 الذین آمنوا بالقول الثابت فی حیث الدنیا و فی الآخرة و یصل الله الظالمین یفعل الله
 ما یشاء اعلم انه سبحانه لما شبه حال الفریقین بما شبه بین مال حالهما فقال ثبت الله
 آمنوا بالقول الثابت ای الذی ثبت بالجحیم و البرهان عندهم و ممکن فی قلوبهم حیث لم یکن
 فیه مجال فلا جرم اذا اقتضوا فی ذنبهم لم یزکو لکن یزکی و جویس علیهم السلام کاصحاب الآخرة
 و الذین نشر و بالمناشیر و مشطت کحیث بهم بامثال احدید و هذا البتة فی حیث الدنیا و
 نتیجتهم فی الآخرة فانهم اذا اسئلوا فی القبور لم یلقوا او اذا وقفوا عین یدی الحبار لم یهتوا
 عن ابن عباس رضی الله عنهما من داوم علی الشهادة فی حیث الدنیا نتیته الله علیها فی قبره
 و یلقنه ایما و بسبب العقلی فیه ان المواظبة علی الفعل متوجب سوخ المملکه بحیث لا یزول تبدل
 الاحوال و قلب لا طور و مطلقا کانت مواظبة العبد علی ذکر کلمة التوحید و التامل فی حقائقها

اكمل انتم كان نسخ من المعرفة في قلبه تحمله بعد الموت اقوى اكل من انما فسر الآخرة مهنا بالقبر لان ^{المستقطع}
 بالموت عن اكمال الدنيا ويدخل في احكام الآخرة فمعنى الآية يثبت الله الذين آمنوا بالله وبما يجب الايمان بما
 يوجبهم على ما آمنوا به في الدارين او يثبتهم الله فيها بسبب القول الثابت وهو لا يصح اكله
 الطيبة وقيل معنى الآية يثبتهم الله على الثواب والكرامة بسبب القول الثابت الذي كان يصدر
 عنهم حال كونهم في حجة الدنيا وسيصدر عنهم حال ما يكونون في الآخرة ويرد عليه ان الآخرة
 ليست دار عمل وان جعل قوله تعالى في حجة الدنيا وكذا قوله ثلثه وفي الآخرة متعلقا بقوله
 يثبت الله يثبتهم الله على الثواب في الدارين بسبب القول الثابت في الدنيا ^{للمستقطع}
 واثواب ويمكن ان ينافس في هذا الايراد بقوله تعالى من عمل صالحا من ذكرا وانثى ومومن
 فانه يثبتهم طيبة قد بر وقوله سبحانه وفضل الله الظالمين اى الذين وضعوا الباطل موضع
 الحق وشبهه بدل التوحيد في الدارين فلما جرم اذا استلموا في قبورهم قالوا لا ندرى
 هو لاء اصحاب كلمة نخشيه وقوله سبحانه وفضل الله ما يشاء من يثبت المؤمنين وضلال
 الظالمين ولا اعترض عليه لاحد فعله البتة من منح الاطاف منها كما تقتضيه الحكمة
 اللازمة واما معناه على التفسير الآخر فهو ان الظالمين يضلهم الله عن كرامته
^{اى حتى يحوطهم بغير اذن الظالمين} ^{الذين ذكر بقوله وقيل معنى الآية}
 وينعهم عن الفوز بثوابه بهذا في التفسير الكبير والبيان في فروع المداكر
 قال الامام البغوي في معالم التنزيل قوله تعالى في حجة الدنيا يعنى قبل الموت في الآخرة
 يعنى في القبر في اقوال اكثر اهل التفسير وقيل في حجة الدنيا في القبر عند السؤال في الآخرة
 يعنى عند البعث والاول هو الاصح انتهى وفي التفسيرات الاحمدية ذكر بعض اهل الكلام
 وحديث ان من الآية في عذاب القبر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يثبت الله الذين آمنوا
 بالقول الثابت نزلت في عذاب القبر اذ قيل له من بك وما بينك ومن بينك يقول لبي

المستقطع
 وان كان
 المستقطع
 المستقطع
 المستقطع

ويشئ الاسلام من محمد عليه السلام من لفظ الحديث وانما ههنا غيب القبر بالمعنى المشهور لا
مجرد قوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الا بانضمام قوله تعالى وفضل الله
الظالمين انما ثبت منه التثمين وتفسير النبي صلى الله عليه وسلم بقوله اذا قيل له يدل على سوء
القبر دون غداً فظني ان غيب القبر منها بمعنى عام تناول جميع الاحوال التي في القبر كما
راسى البعض ان هن الاية جامعة لسؤال القبر وغداً وتنعمه لان التثبيت والتفصيل المذكورين
في الاية لا يكونان الا بعد السؤال ولهذا وقمة النبي عليه السلام بقوله اذا قيل له فعلم انه يوثق
السؤال او لا على كل واحد من الموتى بانه من ربك وما دينك ومن بيبك ثم الميثان كان
مومناً ثبت الله بالقول الثابت اى باقرار الربوبية والاسلام والنبوة وان كان ظالمًا فصل
الله تعالى ان لا يوفقه بالحجاب الصادق وفعل الله ما يشاء على المؤمنين والظالمين جميعاً
من الثواب والعقاب كليهما فيفهم منه حقيقة السؤال على كل واحد ثم فوز المؤمنين بعن مفصله
الظالمين عقبة تذكر اى اولى الباب او قبلوا بعين الانصاف وقال الامام الزايد
قوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت مخصوص في حق مامون خاتمة الاية فلا
تثبت حين خاتمة الكل وقوله في يحق الدنيا يعني في القبر وفي الآخرة اى الصراط وفي
الدنيا عند الموت وفي الآخرة عند السؤال في القبر وان الظالم هو الكافرون تركب الكبر
كما هو راسى المترد وقيل ان يحق الدنيا هو يحق قبل الموت وفي الآخرة هو القبر والقول
الثابت عند الكل هو كلمة التوحيد وقال بعض المحققين في حاشيته على شرح العقائد النسفية
معنى قوله عليه الصلوة والسلام ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت نزلت في غيب القبر
ان هن الاية نزلت في شان غيب القبر بمعنى ان الله يحيى المؤمنين بتثبيتهم بالقول الثابت
ان غيب القبر وقوله اذا قيل طرف لتثبت من حيث المعنى تثبت المؤمنين اذا قيل وقوله عليه

السلام فبقول تفصيل له فيكون القول الثابت هو قوله ربلي بئس آه انتهى وفي شرح لمصباح
 المسئلة خامسة في معنى الآية الثبوت والنبات اللزوم والقيام على حال لا يتغير ولا يزل
 عنها الثبوت جعل الله لشخص ثباتا فقوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا حتى يجعل للمؤمنين ثبوتين
 قائمتين على القول الثابت وهو كلمة الشهادتين في تحقيق الدنيا يعني عند الموت ومعانيه ملك
 الموت وفي الآخرة يعني في القبر عند سوال الملكين قيل في القيمة وقال بعض العلماء ^{لثبوت}
 يكون في ثلثة احوال عند معانيه ملك الموت وعند سوال القبر وعند المحاسبة في القيمة
 اما الاول فعلى ثلثة اوجه احدها العصمة من الكفر والثاني تشيير الملائكة بالرحمة والثالث الحفاة
 مقصود من محبة واما الثاني فعلى ثلثة اوجه احدها تعلقين بصواب ليجب والثاني زوال الخوف والطمع
 والثالث ازالة مكانه في محبة واما الثالث فعلى ثلثة اوجه احدها تعلقين بحجة عما يسئل في الدنيا
 لتسهيل حساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقيل التثبيت على اربعة اوجه الرابع
 عند الصراط انتهى توضيح مقام انك ازجمله آيات الله برغائب قبر قول الله تعالى ثبت ^{الله}
 الذين آمنوا بالقول الثابت في تحقيق الدنيا والآخرة ويضلل الله الظالمين في فعل ^{الله}
 يعني ثابت ميكرواند و مستوار ميسار و خدا مسلمانان را سخن درست و درست و محكم و ثابت
 قاطع و برهان ساطع تراویشان ثابت و محقق شن و در دلها تائیدشان بر تائید ممکن
 رهنش گشته تشکیکات مشکلیکن و ان خلی نماده و مراد از قول ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد ^{الله}
 است که خدا بران ثابت میدارد و مومنان در زندگانی دنیا تا در وقت ابتلا و افتنان صبور
 و رزند و از جاده استقیمه توجید نه لغزند چون زکریا و یحیی و جبرئیل علیهم السلام چون
 صاحبان خندق و کاینکه استخوانها و کوشتهای ایشان بمشارها و شانههای منی پاره
 پان شن و بعضی گویند که ثبات و مومنان در زندگانی دنیا یعنی وقت مرگ تا ختم حیات ^{ایشان}

در زندگانی
 و در وقت ابتلا و افتنان

یکمی باشد و ثابت در ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل آخرت
 تا جواب منکر و نیکر بطریق صواب رود و بدو نیز بعضی مراد از حقیق دنیا قبرست بحجت قرب
 او بدینا و از آخرت وقت بعثت که مردمان را قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت
 موقف سوال است و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه
 شهادت در زندگانی و نیابت دارد او را خدا تعالی بر آن کلمه در قبر و پیامور دارد و آن کلمه
 و امام فخر الدین از سی دلیل عقلی برای تثبیت مذکور افاده فرموده تقریرش آنکه هر که بر کار
 مربوط به مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کدامی وقت زایل نشود
 پس هرگاه بنده مومن بر کلمه توحید موطئیت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیة نسخه که ملکه عباد
 از آن است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و نیکر در نفس
 مرتکز و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنده مومن بقول حق
 گوید خواهد گشت و گمراه می سازد و همت همکاران را که حق را گذشته در تباه باطل حیران شده
 و از نعمت توحید محروم ماندند و نجاست شرک بیاورد و سپس او شان بکلمه توحید راه بینا
 نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعثت و نه در موقف سوال میکنند آنچه میخواهند
 یعنی مومنان بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان اگر چه می سازد و حکیم علی الاطلاق است
 حکمت ازلی او هر چه قضای میکند بنیان ظاهر می شود و بعضی مفتیان آیه کریمه را چنان تفسیر
 اند که غیبت میکنند خدا را از ثواب و کرامت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت بر آن
 مربوط است و مزاولت نموده اند و محروم میدارند ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت در دنیا
 تفسیر خدشه است ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز بمومنان تکلیف اعمال باشد و
 کماتر سی بعضی باین نحو ان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

و این سخن
 در بعضی نسخ
 حذف شده است

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمه توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دار ثواب
 باشد و این باطل است و مجروح میکند این رایه کریمه من عمل صالحا من فی کرا و انشی قوم
 مومن فخلنجینه حیق طیبته یعنی هر که عمل نیک کرد و موم باشد یازن و او مسلمان است
 زنج کشش نبردگانی پاک یعنی در دنیا نعمت و هم چه این آیت دلالت صریح دارد بر
 ثواب در دنیا نیز قائل و باید دانست که فخر مسلمین و محدثین نیست که آیه مذکور دلالت
 میکند بر غلب قبر زیر که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که ثبت الله الذین آمنوا بالقول
 الثابت نازل شدن است در غلب قبر چون گفته می شود میت را کیست پروردگار تو و
 دین تو کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است
 و پیغمبر من محمد است و در اینجا بحثی است جواب طلب تقریرش آنکه آیه ثبت الله الذین آمنوا
 بالقول الثابت دلالت میکند بر غلب قبر بلکه دلالت بر نعم قبر لکن اگر منضم شود بآیه
 مذکوره قول او تعالی و یضلل الله الظالمین البته غلب قبر ثابت خواهد شد و در حدیث
 مذکور آن قول مروی نشن و تقریر جواب آنکه مراد از غلب قبر در حدیث مذکور معنی عام
 است که شامل است همه احوال قبر از سوال و غلب و تنعم پس آیه که مشتمل است بر
 جمیع حالات قبر تفصیل این احوال آنکه اولامیت را از امور مذکور سوال می شود
 میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است وی را تضلیل نصیب
 پس کریمه ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر نعم قبر میکند و کریمه و یضلل الله الظالمین
 دلالت بر غلب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا
 میشود اول وقت مشاهد ملک الموت علیه السلام و درین وقت سه طریق تثبیت است
 محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۲ قزوید دادن ملائکه بر حمت ۳ دیدن مکان بهشت

جواب است

جواب است

وقت تثبیت عطا می شود
 اول وقت مشاهد ملک الموت

دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بسته صورت حامل می شود آملقین جواب
 با صد باب ۲ زائل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در دنیا
 و درین وقت نیز تثبیت بسته طویر غایت میکرد و آملقین حجت پراز بدایت ۲ سنان
 حساب ۳ و در گذشتن از کنا مان بعضی گویند که تثبیت در چهار وقت نصیب میشود
 وقت مذکور شدند و وقت چهارم نیست که هنگام گذشتن بر صراط که ماریکی بیفتا
 آنجا خواهد شد در روشنی با سایش تمام مرور بطهور انجامد و مهابت و مهابت قولی تعالی
 و لا تقولون لعل فی سبیل الله اموات بل حیا و لکن لا تشعرون قال البغوی فی معالم
 التنزیل بن الاية نزلت فی قتلی بدر و کانوا اربعة عشر شهيداً من المهاجرین و ثمانية
 الانصار قال الحسن الشهداء حیا عند بهم تعرض از اقامهم علی ارواحهم فیضیل الهمم الروح
 الفرح كما تعرض النار علی ارواح فرعون غدق عشتیة فیضیل الهمم الوجع انتهى قال القسیر
 لکن فیت فی الله شبا هم تقدیرت بائسار و احهم و من کان فناه و الله کان بقا هم
 بهم فی ظلال الانس مسطهم حماله مرة ویتفرقهم جلالة اخرى وقال جعفر الصادق علیه السلام
 الشهداء اقلوا فی ذات الله و استوجبوا الثواب عند الله فهم حیا - مرزوقون شهداء فرحون
 و الذین قتلوا الهوا هم صاروا بالهوی قتلی و قلوبهم حیا - و قد سکنت حرکاتهم قلوب
 مدی ملکهم فهم خدام فطوبی لهم هم اولیة الله و جبار و فی التفسیر النیسافوری
 ثم من یحقق الی الله الشهداء حیا فی الحال لکن یحیون روحانیة و ان ارواحهم ترکع و تسجد
 العرش الی یوم القيمة و ذلك لان الانسان لیس عبات عن بن النبیة بل هو امر مفاد
 للبدن ثم ذلك الشی النعارة لهذا البدن لمحسوس سوار کان جسماً مخصوصاً ساریاً و جوهراً
 مجرداً لا یبعدان فیضیل بعد موت البدن حیا او امانه الله فیعیده حیا و یهدی ثبته غداً

در وقت
 در وقت
 در وقت

بند کلام

در وقت
 در وقت
 در وقت

القبر وثوابه ومن تامل في الامور الواردة عليه وجد حوال النفس مضادة لحوال البدن ووجد
احدهما مقتضيه لضعف الآخر فالبدن الضعيف وقت النوم وتقوى النفس على مشايخ الغيبا
واذا اعرضت النفس عن الطعام الشرب قبلت على مطالعة العالم العلوي اذ تسرور
بها بما نطبت فيها بجلايا قدرته واكثر ارباب الشريعة على نهيم حيا - في مجال يحق حسنة
ثم نهيم من قال انه تعالى رفع حسادهم الى السموات او الى قنديل تحت العرش ويوصل انواع
السعادت والكرامات اليها ومنهم من قال بتركها في الارض ويجهها ويوصل هذه السعادت اليها
ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تجوز كون البدن الملقى الرب حيا تنفعا
عاقلا نوع من بسفطة الحق في نهيم مستلذ عند خلاف ما يقوله بل التنازع من ان النفس بعد
بذنها تقبل على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقوله الفلاسفة
من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وتماثل في تسالم هي بما اكتسبت من المعاد
والاخلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والملكات النعمية والذميمة قوله ان النفس تبقى لها
علاقة مع بدنها لا بالتحريك واكتساب الاعمال ولكن بالتلذذ والتأمل لتحقيق فيه النفس
هذا جعلت متفرقة في البدن لاجل اكتساب الاعمال والملكات وان تفقر الى تحريك
وعمال الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متصرفه فيه من اجزاء وحساب فكيف ينبغي ان
يقاس احدنا على الاخرى فلعله يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة التلذذ والتأمل والآلة
فقط الى ان تقوم القيمة الكبرى وهذا القدر لا ينافي كون البدن مشاهدا في القبر من غير تحريك
ولا احساس ونطق انتهى وقال ابو حنبلان في تفسيره خالف الناس في نهيم يحق فقال
معنا ما بقا - ارواحهم وذنوبهم لاننا شاهدنا وفناها وذهب آخرون الى ان
الشهيد الحيا - الاجساد والارواح ولا يقع في ذلك عدم شعورنا بنعيم نراهم على صدق الامور

فان قيل
فان قيل
وقت النوم

فان قيل
واضح في ذلك
سنة

فان قيل
مع ذلك

و هم حیا کما قال الله تعالی و برای بحال نجسها جات و همی ترم سحاب کما تری النائم علی
 هیئت و هویری فی منامه تنعم او تیا لم غنت و لذک قال الله تعالی بل حیا و لکن لا تشعرون
 غنته یقول ذلک خطا باللمنین علی انهم لا تدرون بنی حقیق بالثابده و بحس و یتمیز
 الشهداء عن غیرهم و لو کان المراد حقیق الروح فقط لم یحصل لهم تمیز عن غیرهم لثا که سائر
 السموات لهم فی ذلک اذ المؤمنون یعلمون حقیق کل الارواح فلم یکن لقوله تعالی و لکن لا تشعرون
 لغنی انتهى و فی انوار التنزیل یوتیبه علی ان حیوئهم لیسیت باحد و لامن جنس بحسب انجوت
 و انما هی امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی و فیها دلالة علی ان الارواح جوارها قائمه بآنها
 مغایله بحس من البدن بقی بعد الموت و راکه و علیه جمهور الصحابة و التابعین و لقطات
 و سنن علی هذا تخصیص الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالی و مزید الهیة و الکرامه
 و قال المحقق السید و انه تعالی لما ثبت حقیق الشهداء و لا شک ان حیوئهم لیسیت بهذا احد
 و ضحاله فلا بد ان یکون حیوئهم بوجه اخر غیر بنی روحانیا و لذ استدرک بقوله و لکن لا تشعرون
 لان شعورهم لیس الا بالحق بحسب ادیتة تکلیف حقیق لیسیت بهذا احد انتهى یعنی و ارجله
 بنعم قرآن کریم است و لا تقولوا لمن لقیل فی سبیل الله اموت بل حیا و لکن لا تشعرون
 امی و مکتوبه مرسمی که کشته شود در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند
 در حضرت ملوک لکن شما آگاه نمیشوید یعنی نمی دانید کیفیت آنجیات ازیر که ادرک ان عقل
 نیست مرویست که صحابه رضی الله عنهم بعد از جنگ بدر ذکر شهداء میکردند و بعضی بزرگتر
 می گفتند که بچاره فلان در روز بدر جان شیرین براد و نعمت حیات و لذت نعیم
 محروم شد حتی سبانه فرمود که ایشان را مرده بخوانید که فی التفسیر یعنی و در تعابیر
 مقبره مرقوم است که آیه کریمه در حق شهداء بدر نازل شد و ایشان چهارده کس بودند

بخش از بهنجارین و بهشت از رضا رضوان الله علیه جمیع و مختار خفاک نیست که آینه مذکوره
 در حق شهیدان بهر معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود و ز قهار بر ارج
 شهیدان پس میرسد ایشان ارجت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود و تشش و وزج بر
 فرعونیان صبح و شام پس میرسد او شان را در دو خون و از تشیری مروی است که این
 شهیدان در راه خدا فاش شدند و ارواح شان نزد خدای تعالی باقی اند و هر که فانی شود و
 خدا میت بانی ماند نزدیک خدا و شان در سایه انبیت و محبت آرام آسایش می کنند و در
 درایمی صفاح الیه جلایه مستغرق میشوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
 که شهیدان در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و حتی ثواب گردیدند پس او شان نون اند شادان
 و فرحان و روزی داده می شوند از میوه های جنت و کسانیکه مجاهدان کشته گردند و کسانیکه
 شان نون اند و فعال و حرکات ایشان منقطع پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است
 حال شان و ایشان اولیاء الله اند و بروایت ابوهریره رضی الله عنه بابت شج که فرمود
 خدا صلی الله علیه و سلم که روز قیامت شهیدان بر روی یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شوند
 بنشینند پس حتی سبحانه و تعالی از او شان ارشاد فرماید که آیا و عی انعام و اکرام و فا
 نکردم جواب دهند که خداوند او عن و فا کردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا
 تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که هر آینه دعوت میدارم
 که شهید شوم باز زنم کرد این شوم باز شهید شوم باز زنم کرد این شوم باز شهید شوم باز
 زنم کرد این شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که برین
 بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بروی تار و ز قیامت بر کعب
 پوشیده ماند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام احیاء و جواب سلام دادن ایشان

این حدیث
 در صحیح
 مسلم
 و ترمذی
 و ابوداود
 و ابن ماجه
 و نسائی
 و بیهقی
 و غیره
 آمده است

و در شنیدن و سلام از قبر سید الشهداء و شهدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار
 آید است و فی التفسیر الغریزی یعنی و کموتید در حق کسی که گشته شود در راه خدا و از جمله آن
 باشد و چهارم که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود
 پس متبعی عدم حس حرکت و عدم ادراک و شعور جسد را بجای روح رو می دهد و روح را
 اصلاً تغیر نمی شود و چنانچه حامل قوی بود حالا هم هست و شعوری و اولی که دشت حالا هم دارد
 بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تپس بدن و توجه با امور سفلیانی او از صفای ادراک مانع
 می شد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقاً خواه روح
 شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مرد
 صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با وی از وی
 ظاهر می شوند حال آنکه می شود آری روح را بدو معنی موت لاحق می شود اول آنکه بعد از
 مفارقت بدن از ترقی باز می ماند و تا وقتی که باین متعلق بود میدان ترقی بر روح او فرا
 بود و دوم آنکه بعضی تمتعات و لذات مثل کمال و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن آنها
 خوگر شدن بود از دست او می روند و بندگان او را نیز در شرع حکم موت می فرمایند اما در این امور
 فقط مثلاً میگویند که عمل نیک و بد او ختم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقا
 مرد و من بعد او را در کمال فاقات متصور نمایند و نیز میگویند که مال او میراث و امان گشت که
 حالا او را کاری ببال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد از قضای آن با دیگری
 کند جائز نیست زیرا که علاقه که باین زن دشت و بآن متمتع بود موقوف برین جسد بود و چون
 جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار سپ خود را فروخت دیگر او را حاجت نیست و زوجه
 و کلام نماند و سوداگر چون دکانه داری موقوف کرد دیگر فرونی مال او را ممکن نیست بماندن

روح را اصلاً تغیر نمی شود

اند و خسته خودش با اوست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان راه است
اما شهیدان راه خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زندگانند زیرا که دائماً در راه
و تضاعیف ابر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند و دران جان داده حکم عمل
دامی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند در حدیث صحیحین از دست که کل ابن آدم
یختم علی عمله اذا مات الا المجاهد فی سبیل الله فانمی له عمله الی یوم القیمه یعنی هر آدمی چون
میرد بر عمل او هجدهم می نهند مگر یک که در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاری
تا روز قیامت گویا جهاد میکند و پنجاه تمتعات و لذات جسمانی نیز از ایشان متوف
نشد بلکه ایشان را بجز و مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا با
آن ابدان تمتعات و لذات جسمانی بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی
و نسائی بن جبر روایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرمودند که از راه
شهیدان در شکم جانوران سبز رنگ مثل طوطیان و سبزه گامی اندازند و ایشان را
بر واکلی میدهند که از هر میوه و هر درخت بهشت شکم میخورند و بیایند و از نهر باغی بهشت
هر چه خواهند از شراب آب و شیر و شهد بنوشند و شیان ایشان قندیلهاست
که متعلق است بعرش دران است رحمت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود
است ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دنیادور افتاده اند اما تمتعات جسمانی
بی تکلیفات دارند و صلا روی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان تمام است
و دنیوی است و لکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و در تمتعات و لذات
بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان
از نظر شما غائب و در عالمی دیگر و راسی عالم شما رزق ایشان و سیر و واریشان

مقرر است مانند کسی که در ولایت میخورد و سیر شکوفه و گلزار می نماید اهل هند و ستان
چون اورانه بینند مرد و نکارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود
گور می کنند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان هیچ
نمی شود اگر چه بطریق غرق عادت از تلف و بوسیدگی محفوظ مانند مثل کسی که خانه
شخصه اویران و خالی دین حکم بموت او کنند انتهى و فی بعض الرسائل الغریزیه ارواح
بعد موت فنا نیست بلکه قطع از بدن است لکن ارواح عامه اهلین و متدرجات
روح است و شهداء و اولاد و زائد باین بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق به بدن
دنیوی نیز همان و امر بود اول ترقی در آخرت بحديث صحيح که نمی له عمله الی يوم القيمة
رزق بتوسط بدن دیگر اخروی که ارواح شهداء فی اجواف یطخض تعلق فی ثمار الجنة تا
الی قنابل المعلقة تحت العرش و در رض و در سون بقره و در سون آل عمران شاست
صیح باین و دو وجه است و انبیاء عرض احوال مت و توجیه بصلاح اموارشان داده تر
تجلیات است باقی مجرد شعور بعض احوال و لذت و تالم لازم بقا و روح است که لطیفه
در اک هم انست و حیات با نفعی مشترک است در موشین کفار زیرا که ارواح همه باقی است
و شعور و ادراک که ذاتی او است منسلخ نشده انتهى و اما الاحادیث المثبتة لتغییب القبر
تغییم فکثیره و نحن نذكر منها الاحادیث الثلثة الصحیحة بحديث الاول روى البخارى و مسلم عن
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه
صحابه انه لیسمع قرع نعالهم اناه ملكان فيقعدها فيقولان ما كنت تقول فی هذا الرجل يعني
محمد صلى الله عليه وسلم قال يا ابا المومن فيقول شهداءه عبد الله و رسوله فيقال له انظر ان مقعدك
من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة فيراهما جميعا و اما المنافق و الكافر فيقال له ما

ارواح
بعد موت

تغییب
القبر

احادیث
الاول

من النار

تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول یا تقول الناس فیقال لا دریت و لایست
و یفر بمطارق من حدید ضربت فیضیح صیحه لسمیعها من علیه غیر تثقلین یعنی فرمود و بنابر حدیث
علیه السلام که چون نهاده شود بنوع در کور و بگردند از وی یاران وی بدستیکه نمی تحقیق
می شنود و کوفتن نعال ایشان یعنی آواز پای ایشان که بر زمین می روند بسیار آید و در ششم
می نشاندند و پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی
علیه السلام و این شارت یا از جهت شهرت امر و جعفر را دوست در اذان یا باین طریق
که در قبر مثالی از حضرت وی حاضر می ساخته باشند تا لبش به حق جمال جهان آید و اعتقاد
است که در کار افتاده گشته شده و ظلمت فراق بنور انوار کاشای او روشن گردد
پایل مومن پس میگوید که گواهی میدهم که وی بنوع خاص از نور ستاره بر حق پس گفته می شود و مومن که
نگاه کن بجانشین است خود که آتش و دوزخ که برای تو آماده ساخته بود و بد تحقیق بل کرد و حجت بر او
نست تو که در دوزخ بود بجانشین است از بهشت پس می پذیرد آن مومنین و کار که در بهشت
و بهشت حکمت این است که فرج و سرور نیز بعد از سختی است از بهشت دوزخ و دیگر اعتبار این است
و کار و احوال عکس این بدو و اما منافق و کافر پیش می دهر یک که یک قفسی تو در حق این می گوی
و کافر در دنیا هم که میگویند در شان انجی میگویند مردم و دنیا فتنه حقیقت حال پس میگویند او از منافقین
و کفار و تفرق از دوزخ میشود هر یک حق و کافر بطریق عالم از دنیا میگویند یا کفری که می شنود از
نزدیک و جنت آید میان پران ایشان نمی شنود تا قاعده بتای و کلفت حال ماند و این غیب است و در عین
مکر و موجب اقطاع سلسله معیشت نکرد و کفری نرجمه شکن و نافرمان علی القاری فی مرقاة المفاتیح
شرح مشکوٰۃ المصابیح قبل لسمع صوت نعالهم لو کان جانا فاجبه قبل ان یاتیه الملك فقیعه
میت لاجس نشی و موضع ضعیف از ثبت بالا حدیث ان المیت یعلم من یکفنه و من یصلی

علیه من بحمد من یدفنه قال ابن الملک فیہ دلالت علی حقیقت لمیت فی القبر لان الاجساس بدون
 احیاء تمتنع عادةً انتہی و فی شرح المنہاج قال بعضهم ان الاموات یوزیہم صوت النعال قال
 العلماء ذلک لعل علی ان لمیت یسمع فی القبر ما یقال من کلام و یقر من القرآن انتہی توضیح
 مقام آنکہ منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم للسمع تسرع فاعلموا تاویل کنید
 کہ خلاف ظاهر بعید از صواب است اختیار نمودن بیانش آنکہ اگر میت زنی می بود او را
 کوفتن بغلها می شنید چه بدن میت پیش از آنکہ بیا یزد او فرشته پیش باند او را
 و حساسی دارد پوشیده مانند کہ این تاویل ضعیف است چرا کہ الفاظ حدیث از ان باب
 دارد چه تقدیر نمودن لو کان جیاب دون قرینہ صارفہ از وجه صحت بعید است بلکہ در
 کنایہ تاویل را آنچه از احادیث صحیحہ بہ ثبوت پیوستہ کہ میت می شناسد کسی کہ کفن
 میدہد شامد او را و نماز جنازہ او می گزارد و سیکہ بر میدارد و جنازہ او را و دفن می کند و را
 و گفت ابن ملک کہ درین حدیث دلالت صریح است بر آنکہ میت در قبر زنی است زیرا کہ
 او را کہ بغیر زندگی محال است بحسب عادت و بعضی گویند کہ ایز امید ہر اموات را او را
 نعال و تخم را اکثر علما است کہ این حدیث دلالت میکند بر آنکہ میت می شنود و کلام را
 و قوت قرآن را و بعضی تشدین بدان حدیث جواب داده اند باین طریق کہ شنیدن
 میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نہادن میت در قبر از برای مقدمہ ال پس
 سمع اموات در ہمہ اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقاً مع غر الخط
 عن خصوصیتہ وقت دون وقت و متحققان یف کرو اند این جواب را باین کہ تخصیص کوفت خلاف ظاهر است
 بر آن تخم چنانکہ حدیث دلالت میکند بر آنکہ حالت مذکور حاصل میت را در قبر اختصاص قرینہ و عیہ ما
 یسمع وینہام و رشح تقدیر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور شکالی آورده و جواب از طرف

ایشان تخصیص کن که بلفظ اللهم افاده منزه و نیک ظاهر است که این لفظ دلالت میکند بر
 جواب که این لطیفه الوسطی قال مولانا علی القاری فی المرقاة و شکل علیهم خبر مسلم است
 لیستعجل نعالم اذ انصرفوا اللهم الا ان تخصیصا ذلك باول الوضع فی القبر مقدمه للسؤال
 جمعاً بین الایتن فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی سبحانه الکفار بالموتی لا فای
 فقد سماعهم بمو کما ترسی فیہ نقض لا یحصل بجمع مع ان باور و من سلام علی الموتی یرد علی
 التخصیص باول احوال الدفن انتهى و گفته سخن درین مقام است که تنعیم و تعذیب قبر و اجای
 موتی در قبور و سوال و جواب و مستح و ریجیه بهشت برای ترویج و تفریح با حیان کشتاران
 در ریجیه و دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث
 و میرین شده منی است بر اعاده روح حجد و بقا تعلق آن با جزاء لطیفه بدن که عجا
 است از نسمة ظاهر است که استدمت تهرت در حق مغفوران و دوام غدا بر مقتولان
 تا بخت و نشر که مشهور و متواتر است بدون بقا روح و تعلق خاص آن با جزائی
 صورتی ندارد و نیز مناسط شناختن اموات زاران را و شنیدن کلام و سلام اجای
 و جواب دادن ایشان که بمرتب متواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص
 شنیدن میت آواز نعال را بوقت نهادن در قبر قضای کند که همه امور مذکور از
 شناختن و شنیدن و جواب دادن و مغذبتن و منعم بودن مخصوص بوقت وضع
 در قبر باشد اذ لا قائل بالفصل فلیک بالانصاف و تجنب عن الاعتساف و یعضد
 ما قال ابن عبد البر ما دیت اسوال و عرض المقعد و غدا القبر و نغمه زیات بقبور و السلام
 علیها و خطابهیم مخاطبه الحاضر العاقل و الله علی بقاء تعلق خاص بین الروح و جسد الی یوم
 الحشر انتهى و فی شرح الفقه الاکبر للملا علی القاری علیه رحمته الباری اعلم ان الروح

و کتب و صحاح و کتب

الروح اما بانسان حیات و انوار و شفق

و اما زعم ان استنباط سماع الاموات عن نبي كحديث معارض لقوله تعالى انك التسميع
 و ما انت لمسمع من في القبور مستعلم و فمعه عن قريب فانظره منقشا الحديث الثاني روى
 مسلم عن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال نبينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط لبنى
 على حفلة له نحن معاصوات به فكدات ليقه و اذا اقبirstه او خمته فقال من يعرف هذه
 الاقبirstه قال جل انا قال فمتى ما توا قال في لشرك فقال ان بنى الامة يتبلى في قبور ما فعلوا
 ان ترا فموا الدعوت الله ان سمعكم من غلب القبر الذي سمع منه يعني كفت زيد بن ثابت
 در انماي انكه پغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بود در بوستان بنى بخار كه قبيله است از نصبا
 سوا بر پشتري كه آنحضرت را بود و بوديم ما با حضرت كه ناكاه بر ميده و هم كه انكه
 را از پشت خود پس نزديك بود كه بندگان و حضرت را بر زمين و ناكاه قبرها بود در بخا
 شش ما پنج پس فرمود و آنحضرت كه كدام كس مي شناسد صاحبان اين قبر گفت
 مردى كه من مي شناسم فرمود آن حضرت پس بكو كى مرده اند و در كدام زمان از
 عالم رفته اند گفت در زمان شرك مرده اند و مشرك بوده اند پس فرمود آن حضرت
 اين ميت قبل ساخته ميشوند و از انيش ده ميشوند و گويى خويش كنمى و ترس و ملاحظه انكه دفن
 كنند شما مرد هاى خود را و رسم گور كردن بر نقيده از عالم بر آينه دعامى كردم خدايى
 را كه بشنوا شما اخيري از غلب قبر كه مي شنوم من از ان لغنى اگر بشنويد شما ان عبد
 ديكر مرد ها خود را و گور نمى بنيد و در بخا اشكال مي آرند كه غلب قبر موقوف بر دفن و
 نيست خدايى جل شاناه اگر خواهد غلب كنند مرده را اگر چه باشد در صحر ايا در شكم جانور و
 نيز امر كرده شدند مومنان بر دفن اموات پس تركه آن از نشان بجهت اين سترس چه
 كنجايش را و توجيه كرده اند از بن شكمان چندين وجهي انكه مراد است كه اگر بشنويد عذاب

حديث الثاني انما غلبت
 القبر

قبر را خفی و پستی عارض میشد و شمارا که بهیوش و بی عقل میکرد و قوت فرصت و نین
 نمی نماید پس بزرگ دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات محصل و رفتن
 بهوشن میکرد آنکه اگر بشنود غدا مرد هارا دشتی و دشتی حاصل میکرد و شمارا از مشا
 اموات بعدی که نزدیک نمی تو ایند آمد بایشان تا تخمین و تکفین نماید و دفن کنند
 و دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مرد های خود و در شریعت نیز امر
 کرده اند که اذکر و مهو تا کم بانجیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحیح
 بعدینند از مذاکسی نرو و دشو غدا بایشان را و مطلع نکرد و بر عیبهای ایشان السلام
 بکذا فی الترجمة بحديث الثالث روى بن ماجه عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله
 قال اذا دخل الميت القبر مثلت له الشمس عند غروبها فيجلس يسبح عيینه يقول دعوني
 یعنی چون در آورده نمی شود و مرده در کور مثل ساخته می شود و نموده می شود و مرده را
 آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می نشیند میت در حالیکه می ماند
 هر دو چشم خود را می گوید بگذارد مر که نماز شام بگذارد و این دلالت بر زنا بیتیست حال
 میکند کویا هنوز در دنیا است و خواب رفته بود و اما تخصیص مغرب جهت مناسبت حال
 و تنهایی است در وقت شام کذا فی الترجمة لمشکوئ تحقیق ششم آنکه در حدیث صحیح
 تغیم تغذیب قبر نجات مومن و غدا کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را
 خواهد بود و مذکور شده که حال مومن فاسق حصیت ایما و را عذاب است یا نه پس گفته
 که حکم مومن فاسق نیست که در جواب شرک مومن مطیع است نه در بشارت نیست بشارت
 و امثال آن یا در نهان شرک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از عذاب کنند
 فاسقی باشد که خسته است خدا تعالی مغفرت او را بگذارد فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر

الحديث الثالث في غدا

الحديث الثالث في غدا

الحديث الثالث في غدا

کاف و تکبر بر وزن ایسه یعنی نا آشنا و خوش شوق است از نکرت ضد معرفت و چون میت
از آنها آشنائی ندارد و صورتی مانند صورت آنها ندین لهذا بر دو فرشته را که از سوال
می کنند بنگر و تکبر نمایدند بگذرانی مرقاة المصابیح و ظاهر است که منکر و تکبر نام و فرشته است
معین و شخص که بر سر هر میت تمثیل حاضر می آیند و بعضی رجم کرده اند که نام دو گروه است
و سیرگی این دو گروه افرادی شمار دارد و متسک نمودند بلکه در کیساعت مردمان کثیره
شرق و مغرب می میزند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از آن همه باوریک آن
سوال نمایند و درین متسک خدشه است ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد بر دو فرشته
معین اصور مختلفه و ابدان کثیره تشکل و تصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال
گشتند این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع چنین امور غریبه از او
الله قدس ابراهیم معیداوست قال بعض المحققین فی حاشیة علی شرح العقائد النسفیة قال
استاد النبیر الطاهر منکر و یکله احسان والافهی ساعة و احق تیقوت الموت لاشخاص کثیره
فی اطراف العالم فلا یکن ان سیالاً بالجمیع فی آن واحد تم کلامه اقول عدم امکان السؤال
بحث او یکن ان یصور اصور مختلفه و ابدان متعدده کما نقل عن اولیاء ائمه محمد صلی الله علیه
و آله سلم انتهى تحقیق هشتم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مرویه در باب بنوم غدق ثابت شود که از اطفال از سؤل
و مودیت آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیه السلام
تلمیص فرمودند که اسی ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که او تعالی پروردگار من است
و پیغمبر دایر من است و سلام دین من است و مختار ابو عمر بن صلاح و صاحب حدیث است
که اطفال را تلقین بکنند چنانکه از سوال در قبر نمی شود و رویت مذکور در حیز نبوت
رسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام خواندند و دفن

كبر وند بگویند بوقت در گزاران نماز مسوف مشغول بودند و بعضی گویند که از اطفال مشغول
 سوال میشود. الحال مؤمنین که مغفور اند مسؤل نمی شوند و بعضی بعکس این عزم کرده اند
 بعضی راه توقف ورزیدند فی شرح المصباح طوهر الاخبار تدل علی ان الاطفال کالبیاض
 فی سوال القبر فیکمل لهم العقل یعرفوا بذلك منزهة وسعادتهم وقد صرح بذلك فی مقصده ابنه
 ابراهیم علیه السلام وهو ما ذکره شیخ ابوسعید المتوفی فی التتمة ان النبی صلی الله علیه وسلم لما
 ابنه ابراهیم علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم قل لله ربی ورسول ابی والاسلام
 دینی وقال شیخ ابو عمر وبن الصلاح صاحب الروضة فی الاذکار صواب انه لا یفطن الا
 لانه لا یستل هذا قرب لانه لا یعذب فانه تابع غیر مکلف و تحدیث فی ابراهیم لم یثبت
 بل الثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل علی ابراهیم ولم یحضر دفنه لاستغناء بصلوة
 الکسوف ووعظ الناس رواه ابو داود و غیره انتهى و فی بعض النسخ علی شرح القواعد المستفیة
 قبل ان یصیان المشکین یملون فی القبر واما یصیان المسلمین فکلهم مغفورون فلا یستلون و قد
 یقال بجوزان یمکن للکل سوال و فی سؤاله حکمة لم نطلع علیها کما فی الانبیاء علیهم السلام و
 قبل منعی ان یمکن هذا خصوصاً یصیان المسلمین لا یقال لافان فی سوال یصیان المسلمین
 فانهم مغفورون لانا نقول لعل فی لسوال منهم حکمة لم نطلع علیها و کیفیه السؤال عن الصبی
 غیر معلومة قبل یسأل الصبی عن مفارقة الابوین وعن کیفیه معاملتهما فی الرسالة
 المعینیة لیس للانبیاء و للعشرة المبشرة و الصبیان للمؤمنین سوال و لا عذاب و لا احسان
 و ما وقع فی بعض النسخ من وقوع السؤال عن الانبیاء و اطفال المؤمنین فهو محمول علی
 حساب العرض فیکال فعلت کذا و کذا و لکن عفو عنک و اما حساب المناقب فیه و قد
 لم فعلت کذا فهو لیس للجماعة المذكورة انتهى و در کتاب شرح اصدور فی احوال المؤمنین

و بقول تفسیر شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود است این تفسیر
 مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم قد ذکر و لا تغفل و نیز در احادیث و تفاسیر
 و بابت یارت قبور سلام بر موتی و هم کلامی با آنها ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور
 شد و لکن اینجا هم بگوید حدیث آنها مالمومنین و انما مالمومنین بیان میکنیم پس بدانکه
 ابو شیخ از عبید بن مروق ثابت شد که زنی بود در مدینه منوره که جارب کشتی مسجد
 می نمود و وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حال تقاش اطلاع نداشت
 بگذشتند آن حضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند ام محسن فرمودند
 که همان ام محسن که جارب کشتی مسجد میکرد عرض نمودند که آری همچون انتقال کرد
 پس آن حضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوسی مخاطب فرمودند که انحن
 کدام عمل بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیامی شوند فرمودند که شما از نواده تر
 نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنوید باز از اندرون قبر آوازی برآمد که
 جارب کشتی مسجد را بهترین عمل یافتم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال اذا مررت
 بالقبور قد كنت تعرفهم فقل سلام علیکم صحاب القبور و اذا مررت بالقبور لا تعرفهم
 اسلام علی المسلمین یعنی چون بگذری بابل قبور که می شناسی و ایشان در دنیا پس بوقت
 زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گور و چون بگذری بابل قبور که نمی شناسی ایشان
 پس بگو سلام باد بر مسلمانان و قال حکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فبصر احوال الدنیا
 ارواح جولانی می کنند در عالم برزخ پس می بینند احوال دنیا را و اخرج ابن عدی عن ابی هریره
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حسنوا کفان موتاکم فانهم تیر اورون فیها
 یعنی خوب تر و سید کفنها می مردگان خود را چرا که ایشان در قبر با یکدیگر ملاقات می کنند

يوم المباركة ويدر بدركم بدر نام اني حسنت
في شهر رمضان المبارك ودر بدركم بدر نام اني حسنت
منفرد به رمضان المبارك ودر بدركم بدر نام اني حسنت
التي هي من شئ صحيح مسلم اعلم ان بدر هو موضع الغزوة العظمى المشهورة وهو ما معروف
وقرية عامرة على حوزة من المدينتين بها وبين مكة قال بن قتيبة بدر بئر كانت
لرجل يسمى بدر اُسميت باسمه لابي القحطان كانت لرجل من بني غفار وكانت غزوة
بدر يوم الجمعة سبع عشرة خلت من شهر رمضان في السنة الثانية من الهجرة انتهى كشيء
خطاب فرمود بن وجدتم ما وعد ربكم حقاً ومعرض كردند كه يا رسول الله ما تكلم
اجساد ولا ارواح لها فرمودند كه ما نتم باسمع لما اقول منهم ولكن لا يجيبون تفصيل مقام آنكه
مشكوة لمصايح فذكرت عن قتادة قال ذكر لنا انس بن مالك عن ابي طلحة ان النبي
صلى الله عليه وسلم امر يوم بدر باربعة وعشرين رجلاً من منا ويدر قرش فقد فاضل
من اطوار بدر حيث مجتث وكان اذا ظهر على قوم اقام بالعرصة ثلث ليال فلما كان
بدر اليوم الثالث امر برجلته فشد عليها رطلاً ثم مشى واتبه صحابه حتى قام على شفة بئر
فجعل يناديهم باسمائهم اسماء آباؤهم يا فلان بن فلان يا فلان بن فلان يا فلان بن فلان
اسم رسول الله فاما قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فبل وجدتم ما وعد ربكم حقاً قال عمر بن الخطاب
ما تكلم من جبال ولا ارواح لها قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده ما نتم باسمع لما
اقول منهم وفي رواية ما نتم باسمع منهم لكن لا يجيبون متفق عليه زاد النجار قال قتادة
اجلهم الله حتى استمعوا قوله لويحاً وتصغيراً ونقمة وحسرة وندما انتهى قال الطيبي فوالله انكم
انكم طعتم الله ورسله مغناه بل تمنون ان تكونوا مسلمين بعد ما صلتم الى غلب النار اقول بن

ان فی سبب ما یترب علیه قوله فانا قد وجدنا الامیرة النعیم فی غالب وجهه مبارک و سمرقانی
 انحرز، الکاتبه تهکما و مختریه کالبشاره فی بشرتهم بغلاب الیم و کما ایته فی فواهم عتیقه
 ضرب جیع و مقام الشماة بحسرة یقتضیه فالمعنی انحرزون و تسرن علی افاکلم من طاعة
 الله و رسوله و تذکرون قولنا لکم ان الله سبطه و نیه و نصرا و لیاره و یخذل اعذاره فانا قد
 وجدنا ما وعد ربنا حقا انتهى و قال الامام النعیمی فی شرح صحیح مسلم قال المازری قال
 بعض الناس ان لم یستسمع علما بظاہر هذا الحديث ثم انکره المازری و ادعی ان هذا
 فی حق الیل بدور و علیه القاضی و قال یحیی سماعهم علی ما یحیی سماع الموقفی فی احادیث
 غلاب القبر فمئنة التي لا مدفع لها و ذلک باحیاءهم و احیاءهم فیهم یعقلون به و
 فی الوقت الذی یرید الله هذا کلام القاضی و هو الظاهر المختار الذی یقتضیه احادیث مسلم
 علی القبر انتهى و فی المرافاة شرح مشکوٰۃ و کان المازری اخذ الاختصاص من قول قتاد
 و هو خلاف الجمهور کما یومنین فی شرح الصدور توضیح مرام انک عدد مقتولان بدر از کفار
 اشرار قتلوا و بوند و نقاد و دیگر سیر شدند و از مسلمانان چهارده کس بدرجه شهادت رسید
 شش از مهاجران و شش از انصار شش از غریز و دوازده از اوس و حکم پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم بست و چهار کس از ان نقاد و شقیای قریش کشته شده بودند و انداخته شدند و چهار
 از چاه های بدر که آن چاه پلید و پلید کننده است و این صفت در آن چاه از قدیم بود که مردگان
 و کندیها در آن می انداختند یا بجهت انداختن مردارهای این پلیدان در وی و بود
 صلی الله علیه و سلم وقتیکه غالب می شد بر قومی و شخ میگرد و اقامت میفرمود و در جنگ
 جنگ و میدان آن سه شب پس چون بود حضرت در بدر و فورسوم امر کرد بستاندن
 برشته سوارهای پس بسته شد بروی پالان آن پستروان شد حضرت و پیروی کردند

شرح صحیح مسلم

آنکه بایستاد آن حضرت بر کنار و چاه پس شرف فرمود
و گفت که ای کدخدایان ما را بناهای ایشان و نامهای پدران ایشان اهل طاعت است
این مردان آیتها و خوشحال میکردند شمارا که فرمان برداری میکردید خداوند
مژده داد این می آورد پس بدستی که با تحقیق یافتیم خیری را که وعده کرده بود پروردگار
ما پس آیا یقین شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم کرد
که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می فرمود حق است و محتاجی نیست
السرگرم استعانت مسرت است برای حسرت و اندوه بطریق استهزا یعنی آیا اندونسا که
وحسرت میخواهد بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یا میکنند این را که پیغمبر خدا از شما
که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان را
ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عسری پیغمبر خدا چه سخن میگوید از ابدان که نسبت جانها
در آن یعنی آنها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن با ایشان چیست و چه معنی دارد فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه سلم سوگند بخدا می که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست شما
شنو اتر مرغ خیر را که میگویم من از ایشان یعنی آنها شنوا ترند از شما و یا برابر اند و در
روایتی چنین آمده است نیت شما شنوا تر از ایشان و لکن جواب نمیدهند ایشان داده
کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قناده از برای جواب استبعاد
کلام مردم و انکار سماع ایشان نه که اینها ایشان را خدای تعالی تا آنکه شنود
ایشان را کلام آن حضرت از جهت سزانش کردن و تهدید نمودن
و خرد و خوار داشتن و عتاب کردن و تنعام کشیدن و براظهار حسرت و شیمانی و
متحقق دلموی قدس سره در جمعه شریف و سراج البلق افاده فرمود که این حدیث

صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع و شعور باموات و حصول علم بالزینا را بانه
 کرده می شنود و پوچمین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود و گوشتن نغای مردم
 را و فیکه بر می گرداند از دفن وی و پوچمین آنچه در زیارت حضرت علی علیه السلام
 بقیع را آنکه سلام کرد بر ایشان را و خطاب کرد و مرثیان را و گفت سلام باد بر شما
 اهل و از مسلمانان آمد شمار آنچه وعده کرده شده بود و دید و مانده است اندکی پیونیم
 بشما چه خطاب با یکدیگر نشنود و نه فهمد معقول نیست و نزدیک است که شمار کرده
 از جمله عبث و در حدیث ترمذی آن است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها
 برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بکجه خطاب کرد و او را و گفت اگر حاضر میشدید و میت
 تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت است
 باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صریح است
 در سماع اموات بچند وجه اول آنکه سماعت مردگان که در آن حدیث صراحت مذکور است
 از خصائص و معجزات حضرت صلی الله علیه و سلم است بر کسب و پرده مباد که جوت این
 وجه اظهر است بسط طریق اول آنکه حمل برین مجرد احتمال و تاویل است و حمل نمی توان
 کرد بر وی تا قائم نشود دلیل بر استحالة سماع و پروردگار غرور جل قادر است بر آن و
 سبب خوش مراد را که را عادی است و بجز خلق باری تعالی است چنانکه در کتاب
 مقرر شده است بکافی الترجمة طریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه میبود
 حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکند و کما لا یخفی طریق سوم آنکه
 علمای محققین بحیث مذکور مسکله سوال قبر متسک منوده اند و ظاهر است که اگر حد
 مذکور از جمله معجزات میبود متسک مذکور صحیح نمی شد و اولی فلس فی فتح الباری

اول

دوم

سوم

چهارم

شرح چارچوب کتب و احادیث من یقولی ان السوال یتوجه علی الروح و البدن و رة
 من ان السوال یتوجه علی الروح فقط ان السماع تحمل ان یمکن ان لا یدخل قلب لم یبق
 بقیة فکذا و کان اندی وقع جلد من خوارق العادة للنبی صلی الله علیه و سلم لم یبق
 به فی السوال صلا انتهى طریق چهارم آنکه در رساله شریفه مسطور است که هرگاه سماع
 کلام احیاء علی علاقه روح ببدن غیر متصور و تخمین تعذیب میت بدون همین علاقه نمیشود
 شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب
 بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروری نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه فرمود
 قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که ما نتم با سماع منہم است معارض کریمه انک لا تسمع لک
 انکاشته چه مراد از ان نمره سماع است نفس سماع از ان حضرت سوال کرد و آنحضرت
 فی المعنی جواب داد که علاقه روح ببدن بعد موت هم باقی میماند اگر چه مانند علاقه
 حیات متعارف نمی تواند شد که متقنی خواب و خور و موجب دیگر حوائج کرد و دیگر همین
 که ترتیب سماع و غلب بران تواند شد در کتاب نووسی در ذیل شرح حدیث ما تم
 با سماع منہم مذکور است چنانچه سماع علی یا حمل سماع الموقی فی احادیث غلب القبر و ذلک
 با حیا هم او با حیا جز منہم یعقلون و یسمعون و فت یرین الله تعالی هذا کلام القیام
 و هو انظار المختار فی حدیث احادیث اسلام علی القبر و انتهی وجه دوم آنکه حدیث مذکور
 از باب ضرب المثل است در واقعیت کلام نیست بلکه مقصود از ان عبرت زندگان
 حسرت کافران است پوشیده نه آنکه جواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین طور که نشاء
 از شما زیاده ترمی شنوند یا برابر شما سمع میکنند شد با دار و از انکه حدیث مذکور
 عبرت حشره محمول کرد و زیرا که در بنصورت ظاهر آن بود که میفرمودند که برای بخت

بحث چهارم

و جود

شما و حضرت کافران خطاب میکنم و نیز منافی اوست موقت فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جواب را بقسم چه درین وقت مسیح حتماً میسر بود فی المرافاة نهی لشکرها و اجابوا عن هذا الحديث آتت بان تلك خصوصيته صلى الله عليه وسلم معجزة بزيادة حسرة على الكافرين اقول يراد ان الاختصاص لا يصلح الا بالليل

بل السؤال و جواب باینمانه و تا آنکه بانه ضرب المثل اقول و در وقت روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در جاسوم آنکه در روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آنست که گفت که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در قلیب بدر فقال بل و جده و وعدکم بها ثم قال الان یسمعون ما اقول پس از قید الان لایح می شود که شنیدن کفار مخصوص به روزی خطاب فرمود

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را و بلا شبهه برین تقدیر سمع کفار را قبیل معجزه خواهد بود تقریر جواب آنکه مراد از تقیید فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سمع کفار را بقید الان آنست که اکنون که بر

بر افتاد و کفار غلبه خدا را معاینه کردند و بر ترک اطاعت خدا و رسول خدا جسته تنهایی و تمنا میکنند که مسلمان میبودند بلا تکلف مقوله طیبه رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم را می شنیدند و شکلی نیست در آنکه رفع حجاب مشابه غلبه همه کفار را در عالم برزخ تا قیامت رسیده

اصلاً خصوصیتی بکفار بدر ندارد پس سمع نیز و تحقیق کفار در آن عالم متحقق خواهد شد تا بعد میسر بر این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که اولاً مذکور شد هیهاتکم انکم اقطعتم الله

کما لا یخفی علی المتدرب و از اینجا هویدا شد که از قید مذکور وقت مخاطب آنحضرت با کفار بدر اراده کردن خلاف سیاق حدیث شریف است هذا ما ظهري الان و لعل الله

بعد از آنکه امر او با القینا علیک ظهران ما تو همه بعض المتعصین من ان باروی بن عمر رضی الله عنهما قید بکلمه الان و هو الوقت الذی خاطبهم النبی صلی الله علیه و آله وسلم فیه نهی التقیید بقید ان

و جبهه

و بعد از آنکه امر او با القینا علیک ظهران ما تو همه بعض المتعصین من ان باروی بن عمر رضی الله عنهما قید بکلمه الان و هو الوقت الذی خاطبهم النبی صلی الله علیه و آله وسلم فیه نهی التقیید بقید ان

سماعهم كان مختصا بذلك الوقت مخيرة لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عمومه انتهى مما
 ينبغي له الى الرضا كما لا يخفى على اهل السداد واما ما طعنوا به من ان قوله صلى الله
 عليه وسلم لما اقول لهم ولا تتين على الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة على المصو
 والى بناء اقول للواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين مما سبق من الاجابة الدقيقة
 التعميم المبطل للاختصاص فان منع حمل اللام عليه اما ذكر الواحد المتكلم ببيان للواقع وتخصيل
 لمطابقة السؤال فانه لا سال عن رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم وخاطبه بقوله يا رسول
 الله ما تكلم من جبار الا انزل على الله عليه وسلم في جواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عرق بخصوص
 واستحوطت من جبار وجهها من وجهها من حضرت قتاده رضي الله عنه احياءهم الله حتى تم
 قوله الخ اولها ببراختصاص جواب ازين وجه ظاهرست زيرا كه هرگاه شنیدن ابد
 بلا ارواح متبعه بود پس فتاوه حال واقعي را بيان كردند كه او سبحانه جل شانہ
 او شان را زنده كرد ايند يعني ارواح را در جبار اكرار عاده نموده تا كلام تهديد بخام
 بشنوند و داغهاي حسرت بخورند و شبهه نيست در آنكه همه كفار براي حشيدن ذاتقه
 غلب در عالم برزخ زنده مي شوند و اين زندگي بطوريكه براي او را كيفيت غلب
 باشد على الدوام تا بعث باقي مي ماند پس از تاويل حضرت قتاده صلا تخيص بكذا ابد
 مستغاثي شعد و احياءى مذكور از قبيل مغفرت نيست آري اكر او شان احياء حسني است
 مي داد قطعاً در جرحه معدومي شدي ففتح لباري اراد فتاوه رضي الله عنه بهذا التاويل الاول
 من انكر انهم يسمعون انتهى و بما تلونا عليك طهران ما زعمه تر المتفتين من انه لما فهم فتا
 هذا تخيص من نظم الكلام زاد ايضا حا و صرح بقوله احياءهم الله الخ وعجبا من الذي قيل
 ان ذلك الاجبار لم يكن مختصا بالنبي صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل لطيف احياء الاموات

وجهها

الروايات الواردة في
 هذا الخبر

امرا سید احتی حکیم محمود و ما را و مصیبا بل قال قولاً غریبا و خطاً خطاً صریحاً و مسلکاً
 قبیحاً تم بعنوانه اسخف خطاً صریح و قول غیر صحیح فالصنف و لا تتبع الهوی بلکه انزال
 پس مانند کاین خود هم خوشوقت می شوزد قال به تعالی و استبشرون بالذین لم یخفوا
 من خلفهم الا خوف علیهم و لا بهم خیر نون توضیح مقام آنکه حق سبحانه و تعالی رزق نبهت
 احد و سورة آل عمران ارشاد فرموده و لا تخسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً ایضا
 عند ربهم یرزقون فرمین با تا بم الله من فضله و استبشرون بالذین لم یخفوا بهم
 خلفهم الا خوف علیهم و لا بهم خیر نون استبشرون بمعنی من الله و نفس الله لا ینسج
 اجر المؤمنین یعنی مرده کمان کمان سانی را که کشته شدند در راه خدا این ماس رضی
 عنهما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم صحابه افرموده که چون در آن
 شمار و را صد شهید شدند حق سبحانه و جانهای ایشان را جوان مرغان سبزه جی
 که در بهشت طوف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از نهر فردوس آب خود
 و بر وقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد و سایه عرش آنجته
 ایشان میگویند خداوند اجزده یاران و برادران ما را این دولت که یافته ایم تا
 رغبت ایشان بجهاد و جهاد زیاده کرده و حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان
 تشریف این آیه ارزانی فرمود و نیز مردی است که پدر جابر اصراری رضی الله علیه از
 شهید بود از حق تعالی در خواست که مرا باز بدینا فرست او یکبار به شربت شهادت
 فرمان رسد حکم از لی برین وجه رفته که آمد کان از رجوع ممنوع باشند گفت پس
 از سعادت حال و نعمت لا ازال که مراد داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهید
 مرده پندارید بلکه ایشان زنده اند نزدیک پروردگار خویش بدان معنی که هر سال توانا

غزوه بدیشان میرسند یا خاکیشان را بخود زوری داده می شوند از میوه های بهشت
 با نچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است
 و راسی این مقصود نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شوقی پدید
 ذات ایشان ابلغات معارف ربانی مستین کردند نیز توفیقشان بآنست پس از آن
 منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فریض عبارت از آنست و بحسب واقع اینها خبری
 از وصول بمقام وصال و مستلزم افزون تر از نظر بحال و چه کریم نمی تواند بود و شمع
 مایه خوشدلی انجامات که دلداری است می کنم چه بد که خود را مکرر بخوابانم
 و خوشوقت می شوند بسبب آنکه هنوز بایشان نرسیده اند از پس ایشان بسبب آنکه
 هیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اند و نهال گردند بر مقام
 دنیا و آنچه در و بگذارد خوشوقت می شوند شمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر
 دارند شهدا بآنکه خدا ضائع نمیکند و مومنان را بکذا فی التفسیر حسنی فاتح مختار محققان است
 که شهداء بالفعل نفع اند بجهنم روحانی و روحانی ایشان رکوع و سجود بجای می آرند زیر عرش
 تا قیامت و بعضی بجهنم حسنی گویند و ایشان و فرقه اند فرقه می گویند که ابدان ایشان
 بسوی آسمان صعود میکند ساداتهای و افراد کرامتهای مستکار بایشان عنایت می
 و فرقه میکنند که ابدان شهداء از زمین اند و بانواع عنایات رحمت حاصل میکنند بر حسب
 در پرده مبارک از مومنان هر دو فرقه خلاف مشابه و بعد از تحقیق است و در مدارج ابوالنور
 مندرج است که حضرت علی علیه السلام در شان شهدای احد مخصوص بعد از ورود و اتحاد
 که در فضل مطلق شهداء و ارواحشان فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند در آن
 تحت تاج الهی از در جوف مرغان سبز و پرور از آن مرغان بلب جوهای بهشت می
 آید

و از آنها می‌شامند و از میوه‌های بهشت می‌خورند و در منازل و خانه‌های بهشت و
 بوستانها و گلستان باطیران می‌نمایند و بعد از آنکه از سیر بهشت فارغ میشوند شبها
 بقای دل طلبا که آویخته شده اند بساق عرش باز میگردند با جمله انکار شعور و ادراک امرت الهی
 کفر نباشد و الحاح و بودن او شبه نیست نم بکلمات الطیبه و نیز مولانا صاحب دوح نوکر زخم
 فیض قم فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شده
 چیزی از باطن اخذ نمیتواند کرد و تحقیق این مقام مفصل است و کتب حضرت صوفیه قدرست هم از
 معاینه باید کرد و بیان اجمالی در بحث مسأله است که در خود بود و حضرت رسیدن
 مرشد مسلمین لانا رشید الدین خا نصاحب روح منعم و در کتب بعضی سوالات بحر کرد
 که چون سماع کلام حیا در حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در تحقیق باطن
 اولی ثابت باشد و هر که قائل باشد که نیت سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف
 عقیقه صحابه تابعین است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین برضا و تفسیر کلمه
 و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات یعنی و مگوئید در حق کسی که کشته شود در راه
 خدا که ایشان مرده اند می‌نویسد و فيها اسی فی الآیة و لآله علی ان الارواح جوهر قائم
 بالفنیه و هذا ما اختاره الفلاسفة و المحققون من اهل الاسلام و اما القول بان الارواح
 حجاب طیفه ساریة فی الابدان کما بان المانی الورود و النار فی الفم و الدهن فی السم
 نقوه به بعض الملمین مغایرة لما یحس من البدن تنقی بعد الموت در آنکه لآن البدن بضعف
 وقت المدت و منعه لا یقتضی ضعف النفوس بل النفوس تقوی وقت النوم فتشأ
 الاحوال و تطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فیهذا تقوی
 فی ان موت البدن لا یتعقب موت النفس لآن کثره الافکار سبب تکمال النفس بالانوار

۹۷
 لایته و معونایه کمال نفس فاما بسبب کمال نفس فهو سبب نقصان البدن و بهر علوه
 فی ان نفس لامتوت البدن و لان احوال نفس علی ضد احوال البدن و ذلك
 انفس انما تفرج و تنبج بالمعارف الالهیه الدلیل علیه قوله تعالی الا بذكر الله تطمئن قلوبهم
 وقال صلی الله علیه وسلم اتیت عند ربی لطیفی و یستغنی و لا شک ان ذلک الطعام و الشراب
 لیس الاجارۃ عن السرفه و المحجۃ و لا ستره اراه بانوار عالم الغیب و باجملة السعاده
 الفانیة کالمضایة للسعاده جسمانیة فکل ذلک شیطان النفس مستقل بذاته و می
 کذلک و جب ان نفس بوجهی ۲۰ فی تفسیر الکبیر تفصیل مقام انکه بعض
 از اینین میگویند که روح به نام طیفه الله است و در بدن مانند سریان آبی و در دوا
 و کشت و دروغ و کبر و کینه است و کینه است و روح بدو دلیل یکی انکه در آیات و
 احادیث او صراحتی که از لوازم و خصایص جسم است برای او روح مثبت شده مانند توفی و
 و ارسال و مساک و تغیم و تغذیب و اخراج و تار و خروج و شغال و آمد و رفت کردن در عالم
 برزخ و خوردن و نوشیدن و سیر کردن و نطق کردن و شناختن و عدم شناختن و هم
 ارواح او را که می کنند ذات خود را و معقولات را و سکی نیست در انکه او را کات و علوم عا
 اند پس اگر قائل شویم که ارواح حساب نم بینند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود
 و بطلان این قیام در علم کلام همین شبح و محققان اهل اسلام و فلاسفه اختیار کرده اند که
 ارواح جواهر مجردة از احوال ادراک و شعور از ذاتیات ارواح است که کلامی از ان منفک
 و احوال ارواح مغایر و مباین احوال ابدان است چرا که بدن وقت موت ضعیف و محمل
 می شود و روح را قوت و شغلی را میدهد و هنگام خواب بدن را تعطیل می کند و
 و نفس سواره میکند و بر عجزه غریبه را و بعد موت بدن خواب و متغصن میشود و او را کات

نفس صورت ترقی نمایان میگرد و بکذا الی ما لا نهائیه که در تفسیر غزیری مرقوم است که جان
 آدمی هر چند در شدائد و مصائب گرفتار شود و به حفظ الهی محفوظ است شکسته شدن فناء
 آن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابیع یعنی جان آدمی
 و حقیقت آدمی عبارت از آن است ابدی است هرگز فنا پذیر نیست او پنجه در عرفت مشهور
 که موت، هلاک جان میکند محض مجاز است نه ذات کار موت نیست که جان از بدن جدا
 شود و بدن بسبب یافت مربی و محافظ از هم پاشد و الا جان فناست سوختن و انجم
 عالم برنج و مکان حشر و نشو و نهی بر زمین مستلک است و درین سوره نیز انهمین ایدلعا
 ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزو
 عظم او جان است که بتبدل و تغیر در آن راه نمی یابد بدن نیز که لباس است که در جا
 بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از بر آمدن از شکم تا آخر سن طفولیت رنگی دیگر
 در جوانی و پیری مختلف بسیار در وی راه می یابد پس جزو عظم او که جان است
 و اذراک و تلذذ و تالم خاصه اوست چون فنا قبول نکرد و در دست محافظانی که از جنود
 جناب که بر او بر آن گذاشته شده مقبوض ماند و جمیع اجزای بدن و اعاده تالیف زیر
 آنها همان شکل و صورت چه استبعاد ماند که مانند آن از ابد تا ابد است اما آنها عمر بارها متناهی
 کرده می شود و تهی و فی التفسیر الکبیر تحقیق ان الانسان جوهر و هو الخلق و هو الدراک
 المؤمن هو المطیع و هو العاصی و هذه الاعضاء آلات و ادوات انی العقل فاضیف الفعل
 الی الآله فی الظاهر و فی حقیقه ضیاف الی ذلک اجموع انتهى فی تحقیق همین است که این عبارت
 است از جوهر یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان بالذات
 برای نفس ثابت است و همه اعضا آلات و وسائل فعال او هستند و فی شرح مشکوٰه تحقیق الکبیر

قدس سره قد ثبت فی الدین ان الروح باقیه و لها علم و شعور بالارائین و الارواح الملک و
 من خباب الحق تعالیٰ کما کان فی حیوة نبتی و فی شرح الصدور و ذهب الی الملک من ملین
 الی ان الروح بقی بعد موت البدن لقوله تعالیٰ کل نفس ذائقة الموت و الذائق لا بد ان
 بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الکتاب الایات و الاثبات بقاها و تقرها و تنعمها و تغنیها
 الی غیر ذلک علی هذا افضل تحصیل لها عند قیامه ثم تعادیل علیها قوله تعالیٰ کل
 علیها فان اول الابل که ان من ثمن فی قوله تعالیٰ الا من شاء الله قولان حکمی یکی
 تفسیر لم یکن فی الاصل ان الاثبات انها من ثمنین کما قبل فی الجورین انت
 یعنی در شریعت حدیث است که روح را بقا است بعدی و اعلم و شعور زیارت کنندگان
 حاصل میشود و مراد روح کاملان است و ثبات حق تعالیٰ متحقق بمحکمات و علو شان
 زندگانی دنیا حاصل بود و مختارین و فلاسفه که روح بعد موت بدن باقی می ماند
 ای کریمه کل نفس ذائقة الموت یعنی هر جان چشیده مرگ است دلالت و ضمه دارد بر آن بر آنکه
 چشیده خیر یا ضرر است که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز آیات و احادیث که از آنها نظر
 بقا و تغیم تعبیه و ثبات شده دلالت می کنند بر بقای آن و اختلاف است در آنکه در قیامت
 روح را فنا خواهند شد یا علی بابها باقی خواهد ماند از ظاهر آیه کریمه کل من علیها فان فنا
 مستفاد می شود لکن اقرب به موافقت است که روح را در قیامت نیز فانی نیست و مندرج
 است در ذیل شیهایی که او تعالیٰ شانها را در آیه کریمه الا من شاء الله از حقوق فنا
 استثناء فرموده و مؤید اوست آنچه در بدو مسافره از بحر الکلام منقول شده که مختار
 جماعت است که گفت خیر اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد عرش و کرسی و لوح قلم
 و نهشت و روح و روح و روح هر گاه مانند تابش صبح روشن شدن که بان در

جدایت است از روح که جوهری قائم بذات و صفت ادراک و شعور و سمع بذاته و احوال
 و عاقلانه او را فنا و هلاکت طاری شود پس انکارش پدیدن ارواح سلام و طایب احوال
 و شناختن اثران و جواب دادن سلام ایشان از پائیه اعتبار عباد و ساقط است و علیه
 بهمه الصحابه و التابعین به نطق الایات و حسن علی بن اخصیص الشهداء لاختصاصهم
 بالقریب من الله و مزید البهجه و الکرامه فلایرد الایات الروحانیة المستبته لادراک اللغز و العلم
 شتر که فی الجمع فما وجه تخصیص الشهداء بهما و حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله
 در کتاب جذب القلوب دیا المحبوب افاده فرموده که تمام اهل سنت و جماعت بر این
 نقلی عقاید دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مراد از اموات را انتهی و قال الامام
 جعفر الاسلامی الامام الغزالی رحمه الله ان الروح اذا فارقت البدن یعنی تحقیق روح
 جدا می شود از بدن مثل القوق الوتیه بنوسط القوق النطقیه یعنی بر میدارد قوت
 را بنوسطه قوت لطفی فکون مطالعة المعانی محسوسه لان تجرد ما من هیات البدن
 غیر ممکن یعنی پس می باشد روح درین وقت اگرگاه شوند برای معانی محسوسه زیرا که
 حالی شدن روح از جمیع بیتهائی بطوریکه هیچ گونه تعلقی و خصوصیتی با آنها باقی نماند
 ممکن نیست و بی عند الموت شاعره بالموت و بعد الموت متخیله نفسها و تصور جمیع ماکولات
 نقیصه حال الحیق یعنی در روح نزدیک مرگ شعوری به مرگ میدارد و پس از مرگ خفا
 میکند ذات خود را و تصور میکند همه آن چیز را که عقلا می دان در حالت زندگانی دنیا
 و صدر الدین شیرازی باینمیر باقر و اما در انفسار را بعد بعد نقل این کلام گفته اند کلاماً
 صحیح بر باطنی است بالبرهان القطعی باجمله سماع میت و او عبارت است از روح که در
 مفارقت از بدن طاری شدن لکن تعلقی بدان دارد که مناسطه شناختن از آثار آن

کلام و سلام زندگان بر همان تعلق است با حدیث بسیار که قدر مشترک آنها مرتبه توار می
رسیده ثابت است چنان که آن حدیث ساجدی میگوید و لهذا بر تعداد انواع احادیث و کلمات
به سمعیت می کنند گفتگای کم نیست پوشیده ماند که انواع احادیث و کلمات در حدیث و کلمات
لام و سکون مایه تحاشیه و بای موصوفه یعنی پاد و تفصیل انقیام بوجه اتم مسیت شده قدر که

ع

علما از این حدیث استمدال بر سماع میت نموده اند و منکران را بحد سکوت رسانیدند و انکار
حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها را قبول نموده اند چنانکه در شرح الباری

شرح بخاری و دیگر شرح حدیث موجود است و انقیام غنای لایح خواهد شد فاشطه

م

دوم حدیث معرفت است بل بغیر از کتب و سماع اعیان و ما یقول و انجاز ماز یعنی
شناختن میت کسی را که غنای میت را بداند و بداند که میت را که گفته شود حق

او شنیدن احیای کلام میت را و اصل آنکه بخارزه در حدیث ردی احمد و ابن ابی الدینا

و الطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنهما بنی صلی الله علیه و سلم قال من

يعرف من يعينه ويحله ومن يكفنه ومن يدليه في حفرة يعني يتحقق مروه ميتا ناسد کسی که او را

میدهد و بر میدارد او را کف میدهد وی را و داخل میکند او را در قبر و روی او را

عن بکر بن عبد الله المزني قال قال ابن عباس من ميت يموت الا و روحه في يدك ما لم يغتم

يقولونه و يكفنه و هو يرى ما يصنع الله فلو قيد على الكلام لنهاهم عن الزلة و اصل حدیث

که می میرد روح او در دست خدا است و می باشد پس مردمان غسل میدهند و او را کفن

میدهند و وی می بیند چیزی که میکنند تا آنکه او پس اگر میت را قدرت بر کلام بود
بر آنکه باز میداشت او همان را در روحه کردن و آواز نمودن و فی بعض الرسائل مردمان
قبل از دفن آنچه حال پس ماندگان میباشد می بینند غسل میدهند و دفن میکنند

می شناسند کما فی الاجزاء عن عمر بن دینار قال ما من میت میت الا وهو یعلم ما یکون فی الب
 بعده و هم یعلمونه و یکفونونه و انه لیظن الیهیم و قال ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ سمعت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان میت یعرف من ینسک و من یدلیه فی قبره و بعد از وفات
 حال پس ماندگان را بلا واسطه می دانند مگر به واسطه ملائکه و دیگر مرزها چنانچه در بعض
 مقبره مذکور است که بعد مردن ملاقات مرد با با هم می شود و یکی از دیگری حال پس
 ماندگان را قارب او غیار دریافت می کنند نهی و بر روایت شخین از ابو سعید خدری رضی اللہ
 عنه ثابت شد که فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی
 میت بغرض پس بر میدارند و مردان بر کمر نهایی خود پس اگر باشد میت نیکو کار میکو
 پیش فرستید مرا ثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بخباز که جنه میت است
 بطریق مجاز است و قابل روح است و تواند که روح را در آن حالت بجهت فرستاده باشد
 و اگر باشد بدکار میکوید جنازه مکران خود را یعنی آنها که بر میدارند او ای و ای کجا
 میرید او را می شنو آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مکر آدمی که بقضه
 تکلیف است و گمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی را
 هلاک میشد بحجت و هشت و شش بکذا فی الترجمه و بر روایت ابن ابی الدنبا از عمر بن خطاب
 رضی اللہ عنہ ثابت شده که هر چیز بعد از آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میکوی ای
 و ای بر دارنده جنازه من در فریب نینداز دشمارا دنیا همچنانکه در فریب انداخت مرا و
 کند زمانه بشمار همچنانکه بازی کرد من بکند شتم مال دنیا برای و ارثان خود و روز قیامت
 حساب آن بر من است و حال آنکه شما پس خیاره من می روید و می خوانید مرا بکذا فی شرح
 الصدور و رسوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح این مقابله بر

قلم در چهارم حدیث اوراکلمیت لمن یرید جلال الدین سید علی برای اثبات این دعوی بایستقل معتقد
 کرده چیت قال بئار القبور علم الموقی بزوارهم و رویتهم لهم و حدیثهای مستملق این باب پیش
 ازین بیان کردیم فقیر حشم احادیث و الا بر شنیدن میت حقوق نفعی تحقیق مقام مسبوط
 سابقاً بقلم حواله نمودیم فتدکرسوای این نوع بسیار احادیث اندک دلالت صریحه دارند
 اجماع و اوراکلمیت است باطل است که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال
 زندگان علی ما شاهد است حدیثی که مستملق برای اثبات این مطلب منعقد نموده چیت
 قال باب عرض علی الامام علیه السلام ان ابی الحسن بن مالک صنع لده عنه ثابت شد که
 فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض علی اقا بکم و عثمان کرم من الاموات فان کان
 خیر استبشر و ان کان شراً فاعلموا انکم فی تمییم یعنی بدستیکه علمهای شما پیش
 برز و یکان کرده امی شما که پیش از این من یکت می باشد خوش میشوند از آن اگر
 بد باشد دعا میکنند که خداوند امیران او شان تا آنکه بدیت نمائی ایشان و بدوایت طهارت
 ازجا برین عبدالله رضی الله عنه ثبوت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه الصلوة و السلام درستی
 اعمال شما پیش میشوند که با نوزدیکان شما و قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شما را
 میشوند از آن اگر بد باشند دعا میکنند که خداوند الهام کن او شان و در دلهای ایشان
 اتقان کند بفرمان بر داری تو و افریح بن ابی الدنیا و الاصبها فی التریب عن ابی
 رضی الله عنه قال من اراد الله ان یسلمه لا یفصحوا متوالم بیات اعمالکم فانها تعرض علی
 اولیاکم من اهل القبور و از آن جمله است که دلالت میکند بر این حق میت از خیزی که از اینها
 این زنده و این اول است بر آنکه میت را شعور و اوراک و سمع باقی می ماند و سیوطی بایستقل
 اثبات این مدعی منعقد کرده چیت قال باب تانوی لمیت بایبلغه عن الاجرام من القول فی

حجیر

حجیر

حجیر

حجیر

والله عن سبته واداه اخرج اليماني عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يؤد
 في قبره ما يؤد في بيته يعني ميت را ايزا ميد بد و در قبر جز می که ايزا ميد او را در خانه و در
 ابو نعیم و ابن مند و از ابو هريره رضي الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا علیه السلام موتوا بالثبات
 و دفن کنید مردگان خود را میان قبور صاحبین چرا که میت ايزا میدا در سبایه بد بخواند
 ایدامی یا بد زند از سبایه بد و اخرج البخاری عن عائشة رضي الله عنها قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد فضوا ابا قحطه و البقی و شمام مد سید فر و کان اتحقق
 ایشان رسیدند بسوی اسماء بیک پیش ساینند و بر اویت سعید بن منصور از ابن مسعود و از
 عنه ثابت شده که گفت بزارم از ایدادون میت همچو الکی بزارم از ایدادون زنده بکلانی
 شرح الصدور و اخرج ابو داود و عن عائشة رضي الله عنها ان غلام المیت گستر حیا قال ایهو
 فی شرحه روایانی جز من حدیث ابن یحیی عن حابس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خر جناح
 جازة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا جئنا القبر اذا هو لم يعرف فجلس النبي صلى الله عليه وسلم
 علی شفير القبر فخرج فخا غطما ساقا و عضد فذنب لیسکه یا فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تکره
 کسرک ایاه یتاک کسرک ایاه حیا و لکن و سه فی القبر فاستفدنا من هذا سبب الحدیث انتهى فی
 ترجمه مشکوٰۃ شکستن سخوان مرد همچو شکستن سخوان اوست در حالت زندگی ابن عبد البر
 که اینجاست فاد میگرد و که میت متالم میگرد و جمیع آنچه متالم میگرد و بوان زنج و لازم است
 که متلفه ذکر و تمام آنچه متلفه میشود بران زنده انتهى بقیه نداء علیک ان شرح حدیث خلقوا
 فی تعیین ممانه ففقهوا الی ان المراد کسر غظم المیت گسره حیاتی الاثم و یعضد و ماروسی
 ما تخرج عن مسلم رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم ان غلام المیت کسر غظم الحی فی الاثم و شر و
 توجهوا الی ان المقصود کسر غظم کسر غظم الحی فی التقیح و التوین قال الطیسی فی هذا الحدیث شاف

الى انه لا يهان يتا كما لا يهان جواد في الكتب الفقهية في كسر عظم الميت لتفقيج الصوت واما انه لا ينفخ
 رغبوا الى ان المراد كسر عظم الميت لكسر عظمه حي في التام والتا في حال ابن عبد الملك وابن
 جبر بن سفيان من هذا الحديث ان الميت يتالم بما يتالم به الحي قال ابن حجر ومن لوازمه ان
 الميت يستلذ بالاستلذ به الحي ويؤبده ما خرج ابن ابي شيبة عن ابن مسعود عن سعد بن عذرة قال اذ
 المومن في موته كاذاه في حياته وما اخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود عن سعد بن عذرة قال
 كما اكره اذى المومن في حياته فاني اكره اذاه بعد موته كما في شرح الصدوق وما اخرج ابن
 عمر بن خرم قال ان النبي صلى الله عليه وسلم متكيا على قبره قال لا تؤذ صاحب هذا القبر او اولاده
 كذا في مشكوة المصابيح قال الشيخ الديلمي لعل المراد ان روحه تكرر الرضى بالانكسار على قبره
 امانة واثقا وبعضه ما في الميزان لشعالي من انه قال لسانهم وجميعهم يعظمون عظم الميت قال
 ابو حنيفة وما لك لا يجوز فالاول مخفف والثاني مشدود ووجه الاول ان ذلك من جملة النطفة
 المأمورة بها بعد الموت لا في الدنيا مع كونه لا يولم الميت ووجه الثاني ان في ذلك تصرفا في بدن الميت
 ولم يصح الشارع فيه بامر فكان تركه مقدما على فعله انتهى فقوله لا يولم الميت مشعر بان مالكون
 مولا للميت لا يجوز فعله لاحياءه وهذا النص على ادراك الميت وشعوره وما في مراقبة المفاتيح لا
 ان ارواح الاموات تتالم من المذريات وتفرح بالذات في البرزخ كما كانت في الدنيا اذ
 وعيت هذا فاعلم اولان اتباع لسواد الاغظم والحجم الغفير لا حرة في وجوبه فمجمع من ذلك
 ان الميت شعوره اذ اذراكا وحساسة اذن هذا لا تناو نائيا ان بقي ذلك حديث على اطلاقه
 ولم يعيد يعيدون قيد شمل جميع احتمالاته من ان كسر عظم الميت لكسر عظمه حي في التام والتا في
 واما انه لا ينفخ الصوت فوزر الاثم للكارس ولا شك في غيوت الشعور لميت حيا ايضا ومنه سطر
 ان ما قبله بعض المتنفذين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت كسر عظمه حيا على الميت

و شعوره بانه لولم يكن له حسن لم مثبت له انما لم فكيف يصح تشبيهه من الكسرين خطا لانما لولم
 ان اردتم ان المراد به ان كسر عظم الميت كسر عظم حي من جميع وجوه فليس بشئ لانه يلزم منه
 ان يجب على الذي كسر عظمه من القصاص ما يجب على كسر عظم حي و هذا باطل فتعين ان
 المراد ليس بذلك وانما المراد ان كسر عظم الميت انم كما ان كسر عظم حي انم لانه يجب ان يحسن
 صورته و يعظمه كما يعظمونه في الجوهه و بهذا مفسره شرح حيث قالوا في الحديث دلالة
 على تعظيم الميت كما كان في حياته و لهذا صرح العلماء بان الايلاء لا يتحقق في الميت انتهى
 مما ينبغي ان لا يلتقى اليه اسمع فالصنف كان من تصنيفين حتى ياتيكم اليقين توضيح مقام انكسار
 حديث خلاف کرده اند و تعين معنی حدیث پس بعضی میگویند که مراد نیست که شکستن سخوان
 مرده گناه است بچنانکه شکستن سخوان زنده گناه است و مراد است آنچه بروایت ابن ماجه از ام سلمه ثابت شده که فرمود
 بنمبر خدا اصلی الله علیه و سلم شکستن سخوان مرده مانند شکستن سخوان زنده است در گناه
 فرقه میگویند که مقصود نیست که در شکستن سخوان مرده امانت میت و بقیع صورت است او
 و مختار اکثر محققین آنکه در شکستن سخوان مرده ایذا و ریخ و درد میت حاصل میشود این
 و ابن عبد البر تصریح کرده اند که ازین حدیث ظاهر میگردد که میت در ذمات می شود و آنچه
 در ذمات می شود زنده و از چند احادیث و اخبار تأیید این مدعی نمایان میگردد و از آنجمله آن
 آنچه بروایت ابن اثیر از ابن مسعود و بنی سعد عنه ثابت شده که ایذا می رسد به مسلمان در حالت موت
 مانند ایذا دوست و ذمات حیات و از آنجمله است بروایت سعید بن مسعود ثابت شده که
 شخصی از ابن مسعود و بنی سعد پرسید که آیا ما یلین قبر و دست فرمودند که مکرده میدانم ایذا
 مسلمان میت بچنانکه مکرده می دانم ایذا و او را مسلمانان زن و از آنجمله است آنچه بروایت عمرو
 از حنین بن ازیمر بن خرم گفت که دیدم را پیغمبر خدا اصلی الله علیه و سلم گمیه کننده بر قبر می

این حدیث صحیح است

که ایذا ده صاحب این قبر را میفرمود که ایذا ده او را این شک دی است محقق دلبوی قدس
افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرده راضی نمیشود به یکیه دادن بر قبر او و مکرر
حیدرالدین را چه درین تکلم ذلت و امانت میت است و از آنجمله است آنچه در میزان شعلی
مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل ترشیدن ناخنهای میت جائز است زیرا که
بجبت آن نظافت و طهارت مرده حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و برنج رو نمیدهد
و نزد امام ابوحنیفه و مالک ترشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن میت
و شارع بآن امر فرموده پس ترک وی اولی باشد بر فطن مجتنب نیست که جواز ترشیدن
ناخنهای میت بجبت عدم ایذاست و هر چه مرده را ایذا دهد مانند شکستن استخوان
البته ممنوع است از کتاب او حیار الکمال الخفی و از آنجمله است آنچه در مرآة مذکور است که
نیست در آنکه ارواح مردگان در عالم برنج اند و نه پاک و در ذم می شوند از نشیای
موزیه که از زندگان در حق اموات بظهور انعام و نساوان و فرجان می شوند در آن عالم از
اشیای لذت بخش که از اجساد در حق ایشان ظاهر کرده و هرگاه اینهمه بیان درین شین شد پس بر
مباد که شبهه نیست در آنکه پیروی جمهور واجب است و سابقا مسلک جمهور در معنی حد
مذکور بمیشد پس در بصورت ازان حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را شعور
و ادراک حاصل است و هو المطلق نیز پوشیده مباد که ممکن است که حدیث مذکور از تعبیر
از قیودات و احتمالات از محاللات مقیدان از مذبلکه او را مطلق و عام گویند تا حدیث مذکور
شامل مانده جمالی را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه در شکستن استخوان
مرده ایذا و امانت و کثرت و تسبیح صورت دست میدهد و ظاهر است که بر تقدیر غیر
اطلاق نیز شعور و ادراک میت متحقق میشود و القصه از جمیع ماسبق و حتی مباد باشد که مرده

بعضی بجهان
بعضی بجهان
بعضی بجهان

آنچه بعضی بجهان رزم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم است عظم المیت لکمه حیاً
استدلال آوردن بر صورت باینطور که اگر میت را حساس و رنج بآب نشود چگونه میت
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده متحقق گردد خطای است صریح که مقصود است
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه وجب می شود قصاص از شکستن
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد است که شکستن استخوان مرده گناه است
شکستن استخوان زنده گناه است چرا که واجب است تحسین صورت میت و در صورت تن
استخوانی سی تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شرح حدیث تفسیر کرده
که حدیث مذکور دلالت میکند بر عظم میت مثل تعظیم او و زنده کی و لهذا علما تصریح نموده
که در میت ایلام و آید امتحان نمی شود و نهی کلام ذلک بعضی از تجلیه است حدیثی که دلالت
میکند بر آید ایافتن میت از نوحه زنکان گریستن ایشان با و از بلند عن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالبنیة علیه فی قبره اخرج البخاری و مسلم و ابن حنبل و غیره
بن جبان فی صحیح و عمرة بن جذب عند الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود در قبر
به سبب گریستن و نوحه کردن زنده بر وی و فی الشکوک عن عمرة بنت عبد الرحمن انها
قالت سمعت عائشة ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان ایت لیعذب بکاء الحی علیه
تقول ان عمر اسد الابی عبد الرحمن اما انه لم یکذب و لکنه کنی او خطا و اما رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی یهودیه یکی علیها حال بهم یکون علیها و انها تعذب فی قبرها متفق علیه انتهى
فی ترجمه مشکوٰۃ روایت است از عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زاره که وی گفت شنیدم
عائشة و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشة را که عبد الله بن عمر می گوید که میت غذا نخورد

بجهان
بجهان
بجهان

بکبریتین زندہ بروی می گفت عالتشہ بایم ز و خدای تعالی مراد بن عبد الرحمن کہ لقب ابن عمر است
 این کلمہ در جایی میگویند کہ کسی سخنی گفته و خطا کردہ میگویند خدا او را رحمت کند و بیامزد باد
 عالتشہ میگوید آگاہ باشید بدستیکہ دی یعنی ابن عمر آمد اوروغ کفقتہ است و چون کویدنا
 وی اعلی وارفع است از ان لکن سی فراموش کردہ است انچہ از ان حضرت شنیدہ یا خطا
 کردہ است در شنیدن و فہمیدن بعد از ان بیان خطا این عمر میکند بقول خود خویش
 کہ گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر زن یہودیہ کہ مردہ بود و کہتہ میشد بروی پس گفتیم
 بدستیکہ ایشان می کرید بروی و حال آنکہ دخی تحقیق ہر آنیہ عذاب کردہ می شود و در
 پس سخن آخرت و خصوص یہودیہ این گفت و کفار و دیگر در حکم دی خواهند بود و در خصوص
 دی ہم گفت کہ دی سبب بکالیشان معذب است بلکہ دی در عذاب است چنانکہ سنا
 کافرست ایشان می کرید و اورا غریب دارند و مرحوم میدانند و دی خوار و ملعون است
 از انجا ابن عمر فہمیدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق کلیہ فرمودند کہ میت سبب کرت
 زن کان بروی در قبر معذب میگردد انتہی و در نظر ہر حق ترجمہ ہست مشکلی نہی قوم
 است اعتراض حضرت عائشہ فی انپی جہا دی کی اور یہ اعتراض جب دائر ہو کہ یہ حدیث
 خالص سی قضیہ عینی سنی گئی ہو حال آنکہ یہ ثابت ہوئی ہی ساتھ الفاظ مختلفہ اور
 روایات متعددہ کی ابن عمر سی اور ان ہی متفقہ او مطلق ہی پس صورت خاص کہان
 رہی انتہی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الميت یبعث
 بکاء و اہل علیہ فی روایہ بکاء انھی دنی روایہ یغذب فی قبرہ بمانع علیہ فی روایہ من یک
 علیہ یغذب و تخلف العلماء فی ہن الاحادیث فتا و لہا الجمعہ علی من اوصی بان یک
 علیہ جناح بعد موتہ فقذرت وصیتہ و ہذا یغذب موتہ بکاء اہل علیہ و نوحہم لانه بسببہ و غصب

ایستد لوانا ما من کنی علیه ابله وناحوا من غیر وصیته فلا یعذب بقوله تعالی لا ترزوا رزاة
 وناحوا من کنی علیه ابله وناحوا من غیر وصیته بذک و منه قول طبرانی ششم
 اذا مت فانی بیا انا هند و شقی علی الحیب یا ابنه معبد
 فخرج الحديث مطلقا على ما كان معناه و قالت طائفة ممن جعلوا على من اوصى بالکما
 والفرج او لم يعرض تبرکوا انهم اوصى بهما و اهل الوصية تبرکوا بعذب بهما تفريطه
 باهما له الوصية تبرکوا فاما من وصى تبرکوا فلا یعذب بهما فلا صنع له منهما ولا تفريطه
 و حصل هذا القول بحجاب الوصية تبرکوا و من علمها عذب بهما و قالت طائفة معنى الاحادیث
 انهم كانوا ينوحون على الميت ويندبون به تديدا شاملا و محاسنة في زعمهم ذلك الشامل فخرج
 في الشرح یعذب بهما كما كانوا يقولون یا منزل النفسون و مخرب العمران مفرق الاخوان
 و نحو ذاك مما يروونه شجاعة و فخر او هو مرام شرعا و قالت طائفة معناه انه یعذب بسبامه
 بکاء ابله و یرق لهم والی هذا ذهب محمد بن جریر الطبری و غیره قال القاضی عیاض ملوا
 الاقوال و قالت عائشة رضي الله عنها معنى الحديث ان الکافر او غیره من اصحاب الذنوب
 یعذب فی حال بکاء ابله علیه بذنبه لا بسبکاهم و الصحيح من هذه الاقوال ما قد مناه عن جمهور
 و جمعوا کلهم على اختلاف ما جهلهم على ان المراد بالبکاء هنا البکاء بصوت و بناجیه لا مجرد
 مع العین انتهى تفصیل مرام الکه مختار جمهور که صحیح و معتبر از همه ندانست است که معذب
 شدن مرده بسبب نوحه کردن زن و و کراستن آن باواز بلند بروی در صورتی است
 که میت در حالت زندگی وصیت کرده باشد بنوحه کردن و کراستن و عادت عرب بکراستن بود
 و کجا وصیت میکردند چنانچه قول طرفه بران دلالت دارد و شعر اوست فانی بیا انا
 و شقی علی الحیب یا ابنه معبد یعنی چون بمیرم پس خبر مرگ من بسان پخیزی که من لایق

تفصیل

او تبسم و بشکاف که بیان ابرمزای دختر محمد و در صورت عدم وصیت میت بنویسد که
 نخواهد شد و بعضی عم کرده اند که تعزیر کرده و بجای زنده در صورتی است که میت
 وصیت کرده باشد بیان هر دو یا وصیت نکرده باشد تبرک این هر دو پس ثواب است
 بک نوح و بک واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعزیر میت مخصوص است باینکه زنده
 او صاف جمیل و فضائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبایح و
 انداختن در جالیت میت را باین طور با و از بلند مکلف است که اسی بیه کفند نهان
 و نهیت دهنده جماعت و ضرب کنند مکانها و جدا کنند دوستان و مومنان و است
 بروایت موسی شعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من میت میر
 نیت با که هم فقیر و جلداه و سیداه و نحو ذلک الا وکل الهدیه ملکین یلهان و یقولان
 بکذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که می میرد پس میاستند که بکنند قوم پس میگوید
 آن کریم کننده اسی کوه اسی سردار و مانند آن که در ندبه و تفعج میگویند مگر آنکه بروی
 میسار و خدایتها و فرشته را که میبنداند و دفع میکنند آن میت را و میگویند
 بطریق ایذا و توجع آیا همچنین بودی تو و این نیز نوعی از عذاب است و نیز بروایت طبرانی
 از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی عبد الله بن راحه را غشی و بیهوشی
 طاری شد پس زنی نوحه میکرد و او را میگفت اسی سردار و اسی کوه و اسی رسن امید
 پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالیکه بهوش آمد عبد الله بن راحه و
 عرض نمود که اسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرا بیهوشی لاحق شن بود پس نان با و از
 کریم نمودند و شامل چند بیان کردند پس فرشته با ستاد و با و آماز یانه بود که او را
 بسوی پایهای من متوجه نمود و گفت برنجیان هستی که زنان میگویند و اوصاف تو بها

می کنند گفتیم که میستیم من چنان و اگر می گفتیم که هستیم چنان بر آینه میزد آن فرشته باز باز را
 به پایهای من و مختار حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه ائمت که کافر و کهنکار معذب می شود
 به سبب از و کناه نه بجهت نوحه و بکا و از انجمله است حدیثی که دلالت میکند بر تلقین است
 چه اگر میت اور قبر اوراک و سمع نباشد تلقین لغو گردد فی شرح المصاحح الامر فی قوله
 صلی الله علیه وسلم لقنوا موتا کم للذب الاستحباب و التلقین العرض و هو ان یقال عند
 المتخضر لاله الامه محمد رسول الله او موتا کم المتخضر و مجاز من باب یا یول و فی تفسیر علی
 ان لا یقال ذلک حتی ینهل امارات الموت و قوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتا کم یحتمل التلقین
 بعد الموت حملاً لللفظ علی حقیقه و قال الشافعی و صحابه التفسیر بموتا کم تخصیص المسلمین و انما
 انه للعالم لانه صلی الله علیه وسلم لقن اباطالب فلم یلقن قال الاکثر و المراد بموتا کم فی
 صلی الله علیه وسلم اقروا علی موتا کم کس المتخضر و مجاز من باب یا یول و قبل المتخضرین
 حملاً علی حقیقه و قال الشارح الاول یقال علی المتخضر و علی لم یست یقر و عنده فی بینه و فی فیه
 و قبل الحکمه فی قره عیس ان احوال القیامه و بعث مذکوره فیها فلعلمه تذکره انجشی و ذکر
 ایشخ سعد الحموی حمه الله علیه فی کتابه المسمی بنجفه الاخبار مسند ان النبی صلی الله علیه وسلم
 قال لعلی بن ابیطالب الله تعالی عنه اکثر من قره سورۃ عیس فان فی قره بها عشره کما
 ما قره ما جاتع الاشبع و الاطمان الارومی و لا عار الاکسا و لا امر یض البهره و لا المتخضر
 الاخف علیه لا حائف الامن و لا مشجون الا اخرج و لا مسافر الا عین لا عین لا عین لا عین
 و لا طالب ضایه الا و جد انتهی فی شرح الما ذکر و وجه کون التلقین بعد الدفن مستحبات
 تذکره المیت قال تعالی و ذکر فان الذکر ی تنفع المؤمنین و یکون العبد فی ذلک حال ارجح
 الی الذکر قال العلایه و لا یعارض التلقین قوله تعالی و ما انت سمع من فی القبور و قوله تعالی

و از جناب

در حدیث
 صحیح
 است

کتب الشیع الموقی لانه علی الله سلم نادى اهل القلب سمعهم قال ما انتم باسمن انهم لکنهم
 جوابا وقال في الميت انه یسمع قریع نعالهم انکر بعض المالكین سماع الموقی و ردوا و قالوا
 حافظ سخاوی ضریا فی التلقین نقل فیہ عن ائمة المذاهب الاربعہ استحبابہ و احوال فی
 ذلك الترخی لأخوه مرام انکہ یلقین یعنی خواندن کلمہ طیبہ یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله
 و خواندن سورہ تیس در حالت احتضار یا اجتماع مستحب است و اما تلقین بعد از دفن
 کردن میت پس امام احمد بن حنبل امام مالک و اکثر فقہان شیخ زکریا و حنفیہ و بعضی حنفیہ مانند صفاء
 و امام طہر الدین و قاضی محمد کرمانی تجویز نموده اند توضیح این ابهام انکہ در شرح
 سفر السعاده مرقوم است کہ در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده کہ نزد شافعیان
 است سید طی در جمع الحوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و ویلی از ابی امامه می آرد کہ
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما و دفن کردید او را
 ریختی خاک بروی بامد کہ الله دوی از شما نزد سر دوی و بگوید یا فلان بن فلان
 دوی یعنی میت میگوید و این را از ابی امامه و ابی امامه و ابی امامه و ابی امامه و ابی امامه
 این بار می شنود بر این است که در بستان میدان بن فلان درین نوبت میگوید
 ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی البلیک شما نمی شنوید پست بگوید یا فلان یا فلان
 کہ برآمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و انکہ شہید
 که خدا پروردگار است و محمد پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون این را
 گفت میگوید منکر و نکه دست و گیرای را و بگوید پیرون آیند از پیش این بنده چکار
 داریم اکنون ما با دوی حق سبحانه تلقین کردیم و رحمت او را دوی در مجلس شریف حاضر
 گفت یا رسول الله اگر ما دین داریم یا نیست کنیم فرمود نیست کن تجو که مادر هست

انتهی و در سنایه شرح مایه ستر این حدیث مذکور است و در دست احمد و ابو داود و ابن
 ابی شیبہ و ابن سیرین ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقروا سورۃ
 یس را تا کلام یعنی بخوانید سورۃ یس را بر مرد های خود طایب نشست که مراد از آن
 مختصر باشد و عمل نیز همین است و احتمال دارد که مراد از خواندن سورۃ یس بعد
 باشد در خانه یا بر سر قبر بر رویت علی بن ابیطالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم در خواندن سورۃ یس ده برکت حاصل میشود و اگر سوره را اسود کی دست میزد
 بر نشانه را سیرابی عطا میشود و بر تنه را لباس و مرغی را صحت و مختصر را تخفیف و سگ را
 و ترسند و امنیت و محبوبی را را های و مشافرا و استگیری و بی زن رازن و بد
 اندن جانور گر خسته و بر روایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا آله الا الله یعنی تلقین کنید مرد های
 خود را کلمه طیب بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم تلقین فی فهمیدن مراد از
 تلقین اینجا ذکر این کلمه است و حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نزد امام شافعی
 رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است و در صورت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم موتاکم بر
 حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از پیشل مجاز مایول الیه خواهد بود و بر روایت
 ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا آله الا الله الحکیم الکریم سبحان الله رب العرش العظيم محمد
 رب العالمین یا یا رسول الله کیف الاحیاء قال الجود و الجود یعنی تلقین کنید و بفهماید
 مرد های خود را این کلمات گفتند صحابه اسی پیغمبر خدا چگونه است این اذکار مرزندگان
 اکبر یا موزانیم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیه و نیکو تر چه ذکر حق سبحان

و تعالی زنده و موده را شفا فی قلب جلای روح هست و مختصار این صفات و معانی
 ذوق و حیات جاودانی است. فی الارکان الاربعة لمولانا عبد العلی مدرس سره
 و ما قبل التلقین ان المیت لا یسمع بهذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت
 یتبع بصوت النعال من الاحیاء و رسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادى الکة المیتین
 فی قلب بدر و قال انهم لیسمعون لا یقدرون علی الجواب لما یجتمعون من العذاب شدید
 یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغو است زیرا که میت نمیشنود پس باطل است
 زیرا که در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده ترمی شنود به نسبت زنده
 که نفس انسانی را و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود و آواز داد که کار را که
 نمیداد در جام بدر و فرمود که ایشان میشنوند و قدرت ندارند بر جواب دادن چرا که
 تشبیه بسیار را عذاب سخت و فی النبایة شرح الهدایة و عند الشافعی یجب ان
 یلقن بعد الدفن فقیال یجوز بعد او یا بعده اذ ذکر ما خرجت علیه من الدینا من شهادة ان لا اله الا الله
 و ان محمدا رسول الله ان یخبر فی سائر حق و سائر حق آیه الارباب فیها و ان الیقین
 من فی القبور و رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بالقرآن نبیاً و رسولاً
 و بالقرآن اماماً و بالکعبة قبله و بالرسول الامام و الله اعلم و الله اعلم
 شرح الوجیزة فی فقه الفقه و الفتا و الطهارة یجوز بعض المشایخ یلقن بعد الدفن فقیال
 یا فلان بن فلان و یا فلانة بنت فلانة اذکر و ینک الذی کنت علیه الی آخره و فی
 العقبی شیخ شرح الوقایة و یلقن شهادة اسی ذکر شهدا و ین معانده لان الامام
 لا یقبل بدون الثانية و قبل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر و ینک الذی
 کنت علیه ضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد علیه السلام نبیاً و بالقرآن اماماً و بالکعبة

قبله انتهى و فی جامع الرموز شرح مختصر الوفاة و یقین الشهادۃ یوجب علی اخوانه و صدقائه
 ان یقولوا عنده کلمه الشهادۃ و لا یقولوا له قل کبیرا یا بی عنکما فی شرح الطحاوی فی الزمان
 لا یسار فی الکافی و المضمرات الی ان المراد من الشهادۃ شهادۃ ان لا اله الا الله بحدوده لا اثر
 و ان یسار من محکم عبده و رسولہ و اما خصل التلقین بالمجتضر لان تلقین لم یجب عند الایة
 الثالثة یعنی سمر من صحابنا و علیه فتوی ایتہ بلخ و بخارا کما فی الجواهر لکن قال الامام
 فی التلخیص مشروع انه یعاد روحه و عقله و یفهم ما یقین و قال صاحب الغیث انی
 سمعت استاذی قاضی نطنز حکمی عن الامام طهر الدین انه یلقن بعض الایمة و اوصا
 بتلقینہ بتلقینہ بخوار و فی الجواهر انه لما سئل القاضی اکا انی عنه قال ما راہ المسلمان
 صناعہ عند حسن و روی فی ذلک حدیثین انتهى و در عتق و تجنیز نقل کرده
 تلقین بعد از دفن جائز است نزد بعضی مشایخ خفیه از امام صغار منقول است که
 تلقین بعد از دفن موافق مذہب امام عظیم رح جائز است و هر که این تلقین را منع کند
 پس او مذہب متغزل را اختیار کرده و در فتاوی عالمگیری منقول است که تلقین و
 حضار مستحب است بالاجماع و اما تلقین بعد از دفن پس موافق ظاهر روایت نیست
 کذا فی البعض شرح الهدایة و معراج الدرر و در فتاوی مضمرات مصرح است که ما یسکن
 و فتوی میرزا محمد تقی تلقین نزد موت و تلقین بعد از دفن و در شرح او کارند کور است
 که تلقین میت از انجمن مستحب شده که در تلقین یاد دہانیدن و پند دادن میت است و فرمود
 حق تعالی و ذکر فان الذکر یتفع المؤمنین یعنی پند دہ و تذکر و موعظه فرو کند پس
 بدستیکه پند دادن سود میرساند مؤمنان را و ظاهر است که میت در آن حالت محتاج تر
 بسوی تذکر است بشنیدن میت کلام زنده را و معارضه میکنند این را قول ابو تعالی

الحکیم السمع المولی و بما انت مسمع من فی القبور چه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندانند که در کجا
 و شنوایند از ایشان را و فرمودند که شما از ایشان یاده تر نمی شنوید لکن او شان
 شنیده و آنرا مالکیه منکر شده اند سماع موتی را و مرد و دست انکارشان و محافظت
 کتابی در باب من تالیف کرده و در آن کتاب از یحیی بن اربعه نقل کرده که تلقین بعد
 از دفن متحب است و بما اقیقنا علیک لهذا التلقین ابعد الدفن ما جوزه بعض الخفیه و ما
 اثبات فیه فکلهم جوزوه کما نص علیه شارح المصابیح و اما حافظ السخاوی فقد نقل عن الایمة
 الاربعة ان التلقین بعد الدفن متحب فما توهم بعض حملة عرس الفسفة من ان المراد من المولی
 فی قوله علیه الصلوة و السلام لقنوا موتاکم هو المشرق علی الموت علی سبیل الجواز المرسل
 و ایتة اهل السنة و الجماعة من الخفیه و اثبات فیه و المالکیة و الحنبلیة و جمیعوا علیه فالاجماع
 بر این حدیث علی سماع میت خلاف الاجماع انتهى ففرقة بلامرته و ان هذا الاثر مبین
 ذکر ذلک لبعض عبارات الکتب مقطوعة غیر تامة و هذا من سببیه و غریبه فانه ذکر
 العبارة الاولى من شرح المصابیح و طرح العبارة الاخری و هی ان قوله صلی الله علیه وسلم
 لقنوا موتاکم تحیل التلقین بعد الموت حملا للفراغ علی الحقیقة و به قال الشافعی و صحابه و ترک
 عبارات الفقہینہ الدالة علی کون التلقین بعد الدفن مختار بعض الفقہاء الخفیه کثریم بعد
 بلکه قدر مشترک در باب سماع میت بدرجه تو اتر معنوی رسید و لهذا تمام اهل سنت و جماعت
 عققاد و از سماع میت چنانکه از دلائل عقلیه و نقلیه سابقا ذکر کردیم سماع اموات
 بیست و الآن در جرح و قدح تمکات منکرین سماع میوتی شد و میگویم و استنباط
 منی سماع اموات از آیه کریمه فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
 نمی پس بر این نمی توانی شنوایند مردگان و نمی توانی شنوایند کران را و از خواندن

کتاب السماع
 فی القبور
 ص ۱۱۷

و پیغمبر روی بگردانند پشت داده قابل تماشا است چه که سباق ببار موحده و مراد از آن
 قول او تعالی است ولئن ارسلنا ریحاً فزأوه مصفر الظلم امن بعده یغفرون یعنی اگر در پیشگاه
 که مژده را به ملک است چون دیور که ریح غلب است بر مرزوعات پس بجز این ندان
 ز روشده باد از سبزی و بهلاکت از دیک رسیده چنانکه از دفع نتوان گرفت البته
 شوند پس از روی زاع کافر بیتی که کمال التباحث کردی و از رحمت حق بپوش
 نشندی و ای محمد صلی الله علیه و آله از کافران این طمع مدار که فهم کنند خنان را قول تو
 مقبول نمایند بکافی تفسیر خیری و تفسیر مضایق در ذیل تفسیر قول تعالی الله الذی یسل الریاح فتنه
 سحاباً الی قوله تعالی ولئن ارسلنا ریحاً فزأوه مصفر الا لایة مذکور است و بن الایات
 مانع علی الکفار تفسیر بیستم عدم تدبر هم و سرعت نزل لهم لعدم تفکر هم و سوره را بهم
 فان لنظر السوء لیقضی ان یتوکلوا علی الله و یتجنبوا الیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم
 ولم یأسوا من رحمة الله و ان یبادروا الی شک و الاستدانة بالطاعة اذا اصابهم
 برحمته لم یفرطوا بالاستبشار و ان یصبروا
 نموده اند و سباق بیار تحانیة آیه از آن اند بآورد و در آیه سباق قول او تعالی ا
 ومانت بهادی العمی عن ضلالتهم ان یشع الامن یومن بآیاتنا انهم مسلمون یعنی غشی تو
 راه نمایند کور و لان از کراهی شان یعنی قاذوشتی بر آنکه توفیق ایمان و بی
 نمی شنود موعظه و نصاح قرآن مگر کسی که باور میدارد آیات مرا پس آنجا عطف اند
 مراد و امروا فی تفسیر البیضاوی سماهم عیار نفقه بهم مقصود تحقیق من الابصار او
 طلبهم انتهى و فی تفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان یشع الامن یومن بآیاتنا
 فاعنی یا محمد صلی الله علیه و آله سلم لیس سماعک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاتنا یعنی

و لا یسمعون لقولنا انما انا انبیا و لا یسمعون لقولنا انما انا انبیا
 که در قول او تعالی لا یسمعون الحقی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب یعنی مرده دلان
 کافران با استدراست نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق نیست
 این آیت نازل شده است در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی
 مذکور نیست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع
 ثابت نشد و تمییز است قول او تعالی و لا تگو نو کالایز فی کوم معنا و هم لا یسمعون چه
 درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و ارتفاع و عصون و غلظت است یعنی
 مشوید مانند کسانی که گفتند شنیدیم ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که تورات
 خوانند و بزبان معرفت شدند و بران عمل نکردند کذا فی مستح الرحمن ترجمه القرآن و در
 تفسیر حسینی مسطور است و مباحثید مانند آنکه گفتند شنویم مثل اهل کتاب یا کفر یا ایمان
 و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویند که نمی شنوند و شمر
 مگو که می شنوم هر چه گفته سعیدی ۷ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی
 و فی تفسیر البیضا و لا تگو نو کالایز فی کوم معنا کالمنع او المنافقین الذین او عوا السماع و هم
 لا یسمعون سماعا ینفعون به فکانهم لا یسمعون را سنا نهی و کذا فی التفسیر الکبیر والینفور
 و غیره ما من القاسیه المعبتره و یرتابی و یرآن را قول او تک و تقدس تنزیل من
 الرحیم کتاب فضلت آیاته قرآن عو یا القوم لعلکم بشیرا و یرافعوا ض اکثرهم فیهم لا یسمعون
 یعنی این فرو فرستاده است از جانب خدای بخشنده به هدایت نفوس عوام مهربان عا
 قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیهایی و می در حالتیکه قرآنی است عربی
 قومی که میدانند در حالیکه مرده و دهنده و رساننده است پس روی گردان شدند اکثر مرد

پیش ایشان نمی شنوند بمسمع قبول یعنی نمی پذیرند بکذا فی التفسیر الحسینی و فی البیضاوی
 اکثرهم عن تبره و قبوله فهم لا یسمعون سماع تامل و طایفه تهی و فی الکشاف فهم لا یسمعون
 لا یقبلون و لا یطیعون من فکاک شفقت الی ظلال فلم یسمع قولی و لقد سمعه لکن لما لم یقبل
 و لم یعمل بمقتضاه فکانه لم یسمعه و فی التفسیر الکبیر و عاشر ما کونهم مع ضنین عن القرآن لا یسمعون
 و لا یلقنون الیه تهی بجمیع مفسرین محققین جماع دارند بر آنکه هر جا که در قرآن مجید و در
 حمید نفی سماع از کفار است یا از کور شده مراد از ان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود
 از ان نفی ثمرات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق و عدم اطاعت
 و عدم عمل بمقتضا لنفوس قاطعه القصد و محاوره قرآن و همچنین مقام اراده نفی ثمرات
 سماع از قبیل مجاز متعارف شده و نفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقه جمیع گردید و من
 طهران ما زعم بعض اهل البهوات من ان القول بان المراد بالاسماع سماع قبولی مردود بطلان
 نقول بن الزیاده لا تخلو اما ان یکون علی سبیل البیان او الزیاده علی نص المسبب
 الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لغنی معلوم علی الافراد و حکم ان یتناول بخصوص قطعا
 و لا یحتمل البیان کونه مینا فلا یجوز الاکان به و لا سبیل الثانی بان الزیاده نسخ عن ذواتها
 عند الشانمی سج و علی کلام المذنبین لا یصح هذا الاحتجاج اما علی قول الشانمی فلیما زیاده لا
 البیان و اما علی قولنا فلانه لا بد من ما نسخ اقوی منه و لا اقل من ان یکون مثله ما نسخ لکنا
 بما نیکم تم کلام بعبارة مما لا ینبغ ان یصغی الیه فان عدم احتمال البیان و الزیاده انما
 یصح انما به علی اراده لغنی حقیقی من نفی سماع و نحن اثبتنا من جماع مفسرین عدم اراده
 و کلا و احاشان نرید لغنی حقیقی تم تحقق البیان او الزیاده بل انما لغنی المعنی المجازی المتعارف
 بنما بین اهل التفاسیر کما القینا علیک تفصیدا بالامریه علیه فان نصف و لا تتبع الموسی

فلیک
 جمیع
 محققین
 جماع

ع
 المذنبین
 محققین
 جماع

حق جاهد و نهی جابجا و در قرآن مجید کافران و منافقان اصم و کلم فرموده پس اگر شخصی از آن
 معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد بکذا فی الرسالة
 الرشیدیة و نهی که در کریمه صم و کلم و عی نهیم لایرجعون و مثال آن بقرآن و الصبح
 صم و کلم و عی معنوی مرادست فی التفسیر بحرینی ایشان که از انداز شنیدن حق یعنی قبول
 سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در افرار با بیان باول وقت
 ندارد پس گویا که سخن نیکویند گویند بیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز
 کمزد از این صفتها و بر همین وجه محسوس شوند و بخشودیم یوم القیمه علی وجوههم عیاء و بکاء و صا
 انهی و فی انوار النیریل لما ساء و ما سمعهم عن الاصل اخذ الی الحق و ابان بطقوبه
 و بصره الایات با بصرهم جعلوا کما یف تشاعروهم و تفت قواهم بقوله س عشر
 صم اذا سمعوا خیر اذکرت به و ان ذکرک بسوء عتدتم اذ نوا و بقوله س عشر
 اصم عن الشی الذی لا یرید و اسمع خلق الله صین اریه انهی ان افراد شروانی حاشیه
 ذلک التفسیر انه لما کان لمعلوم من عالمهم انهم کانوا سمعون و یطقون و یبصرون امتنع حمل
 علی تحقیق ظلم بقی الاشیاء عالم بده متکلم بالعار و اعراضهم عما سمعهم من القرآن و ما یظهره
 الرسول صلی الله علیه وسلم من الاوله و الایات بمن هو اصم فی تحقیق تظلم سمع و اذالم یسمع لم یکنز
 من محجوب فلذلک جعله فیه تله ابلکم فاذا لم ینتفع بالاوله و لم یصبر طریق الرش فهو منزله الا
 انهی تنجیان در کریمه لا تسمع الموتی و لا تسمع اصم الدعاء اذا اولوا و ابرین الایه موتی قلوب
 که انکار اند مجازا مراد از الان برمان این دعوی یعنی مراد از موتی که انکار اند بطریق مجاز
 از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار النیریل و لمرار التاویل لافضی ناصر الملک و الدین
 البیضا و فی تفسیر قوله فلانک لا تسمع الموتی و هم تلهم لما ساء عن حق مشاعروهم انهی

یعنی و کفار مانند مردگان اند چرا که بنده حواس خود را از شنیدن حق و ایضا فی البصا
 اندا شبهوا بالموتی لعدم انتفاعهم بامتثال ما یطلب علیهم کما شبیهوا بضم فی قوله تعالی و لا
 تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی بن الاية العبدی و فی المدک فی تفسیر دعا
 فانک لا تسمع الموتی اسی موتی القلوب فلا تطمع ان یقبلوا منک انتهی و نیز صاحب مدک
 تفسیر قول او تعالی انک لا تسمع الموتی الاية افاده فرموده لما كانوا لا یعون بالسمیعین
 لا یفیعون شبهوا بالموتی و هم حیاء صحاح الحواس انتهی یعنی هرگاه کافران فاعده میگرد
 از ان چیزی که میشنند و او را شبیه داده شدند و کافران و حال آنکه کافران از ان
 و حواس صحیح دارند و قد افاد الامام الرغب الاصبهانی عبود المفلوت فی تفسیر قوله
 انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین اسی لا یفیعون لکونهم کالموتی
 فی افتقارهم بسوء فعلهم القوه العاقله التي هی المحیة لمختصة بالانسانیه انتهی و افاد مس
 المتکلمین فخر الملة والیدین فی تفسیر الکبیر الثانی انه تعالی امره صلی الله علیه وسلم بعد ظهور
 رساله بان یتوکل علی الله و لا یلتفت الی اعداء الله و یرفع منشیه مهمات الرساله
 بقلب حی قال توکل علی الله ثم علل ذلك بامرین احدهما قوله تعالی انک علی الحق المبین
 فیه بیان ان الحق حقیق بنصره الله و الله لا یخذله و ثانیها قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
 و انما حسن جعله سببا للامر بالتوکل لان الانسان ما دام یطمع فی احد شئیما فانه لا یو
 قلبه علی اظهار مخالفته فاذا قطع طمعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفته فان الله تعالی قطع
 محمد صلی الله علیه وسلم بان ینهم کالموتی و کالصم کالعمی فلا یفقهون و لا یسمعون و لا
 یبصرون و لا یتفقهون الی شئی من الدلائل و هذا سبب لقوة قلبه صلی الله علیه وسلم
 اظهار الیدین کما ینبغي انتهی فی عالم التنزیل للامام البغوی ان الله لا یسمع من یشاخصی

و یحییٰ ما انت مسمع من فی القبور یعنی الکفار شبیه بهم بالاموات فی القبور حیث لایحیوا نهی
 و یحییٰ من در کریمه ان اللہ لسمع من یشاء و ما انت مسمع من فی القبور ان انت الاعدیر که
 منکر ان سماع اموات بظاهر این آیت متسک میکنند بهمین معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبور
 کفار اند بطریق مجاز در مصورت عدم سماع موتی از آیه مذکوره با ثبات نرسیده بلکه عدم
 سماع کافران مثبت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبره نقل میکنم فی تفسیر
 یعنی هر آینه خدا می شنوند و فهم میکنند هر گرا میخا بدتوفیق و هدایت نبی تو شنونده
 کسی که در گور باشد ذکر من فی القبور ترشح تمثیل کفار است نیستی تو مکر ترساننده و بر تو
 بهمین ابلاغ و اذار است انتی و فی تفسیر المدا رک ان اللہ لسمع من یشاء و ما انت مسمع من
 القبور یعنی انه قد علم من یرخل فی الاسلام ممن لایدخل فیه فیهی من یشاء هدایت و اما
 فنفخی علیک اسمهم فلذلک تحص علی اسلام قوم محمد و لکن شبه الکفار بالموالی حیث لا یفعلون
 بمسموعهم ان انت الاتیر ای ما علیک الا ان تبلغ و تندر فان کان المنذر ممن یسمع الا ان
 نفع و اکل من المصیرین فلا علیک نهی و فی روابط الایات من فی القبور یعنی الکفار شبیه
 بالاموات فی القبور لانهم لایحیون اذا دعوا و فی تفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی بحسب
 الظلمه و فی انوار التنزیل ان اللہ لسمع من یشاء هدایته فیوقفه لفهم آیات و الاتعاظ بعلات
 و ما انت مسمع من فی القبور ترشح تمثیل المصیرین علی الکفر بالاموات و مبالغه فی انتباه
 عنهم انتهی و در اینجا خدشه نیست جواب طلب تقریرش آنکه بر تفسیر شبیه کفار بامواتی
 لازم می آید که در حق موتی که شبیه به اند عدم سماع بطریق اتم و اقوی مستحق باشد زیرا که
 مقتضای شبیه آن است که وجه شبیه در شبیه به اتم و زیاده تر باشد از شبیه و در اینجا
 شبیه اند و موتی شبیه به و وجه شبیه عدم سماع است پس در صورتی از نص صریح عدم سماع

و یحییٰ من
 در کریمه

ثابت و متحقق شد و نیز مویداوست آنچه در تفسیر بضاوی و در ذیل تفسیر آیه کریمه نماذج است
ایسمعون و الموتی یثبهم ابد هم الیه یرجعون یعنی جزاین نیست که قبول میکنند دعوت اسلام
انما که می شنوند و مردگان یعنی کافران بر اینگزایشان را خدا باز بسوی او گردانیده شوند
مسطور است اما یحب الذین یسمعون سماع تفهم و مامل کقوله تعالی و الحق السمع و هو شهید و هو
کالموتی الذین لایسمعون انتهى و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه
در علم پان مبین شده که وجه تشبیه مشترک میباشد میان شبهه و شبهه به فی شرح التلخیص للعلامة
التفازانی و وجه شبهه هو المعنی الذی قصد مشترک الطرفین بهما شبهه و شبهه به فی ذلک المعنی
تحقیقا و تخیلا و الا فرید و الاسد فی قولنا زید کالاسد مشترکان فی الوجود و وجه
ایحوائیه و غیر ذلک من المعانی مع ان شتبا منها لیس وجه شبهه لهما و المعنی الذی لزما
اختصاص بهما و قصد بیان اشتراکهما فیهِ و لهذا قال الشیخ عبد القاهر شبیه الاله لانه علی تشرک
شیئین فی وصف هومن اوصاف لشی فی نفسه خاصه کالشجاعة فی الاسد و النور فی
الشمس انتبه بوجه شبهه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است که مشترک است میان
زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افراس که وجه شبهه نمی تواند شد زیرا که
وی مخصوص است باسد و در زید یافته نمیشود و هرگاه این مقدمه مهند شد پس الآن باید
دنبست که وجه شبهه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان شبهه
کفار و شبهه به یعنی موتی و در شبهه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه ندانند جمال اجابت
حق باقی است اما موتی که از دار تکلیف بدرجاء انتقال کردند صلا اجابت حق از ایشان
مکمل نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعد مسماع در آیات قرآنیه واقع شده و کما ذکرنا
تفصیله من التفاسیر المعبره مثل البیضا و الکشاف و بحسب تفصیل این مجال آنکه اگر از عدم

نماذج

تفصیل
بجواب
شبهه

سماع عدم اجابت حق اراده کنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع بآن سماع است مراد باشد پس میگویم
 که ممکن نیست که این معنی وجه شبه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بجای
 سماع میان شبه و مشبه به بیشتر که نیست بلکه در شبه یعنی کفار وقت حیات خدا آن که
 وجود سماع بجای سماع است متحقق و درین وقت اگر عدش نیز متحقق باشد جمیع ضیق لازم
 آید و آن ظاهر البطلان است لهذا فی الطريقة الوسطی و بما انینا علیک انهدم ساس حیل
 بعض حملت عرش الا حقیقه من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من القبور
 ترشح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات مبالت فی افراطه عنهم انهم قات الترشح هو ذکر ما لا
 المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله قدی اسد شاکی سلاح مقذف له لبدطافاره لم تلم قلم
 و ههنا شبه الکفار بالموتی و شرح بعدم السمع یعنی ذکر ما لا یلائم الموتی فثبت عدم سماعهم
 بالنص قطعاً ثم کلامه علیخصه ذلك لما وعیت انما من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة
 الحق و هذا هو وجه شبه بین المشبه و المشبه به لا بعدم سماع حقیقی فغایه ما ثبت من النص هو ذلك
 لانه لا یعدم فقط و ایضاً القطع عرف ما عزمه لك البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی
 انما یتجیب الذین یرسمون الموتی معهم انهم یرجعون انما یجیب الذین یرسمون سماعهم
 و تامل کقوله تعالی و الحق اسمع و هو شهید و هو لا کالموتی الذین لا یرسمون فثبت النص صریح
 فی عدم سماع الموتی ثم یعبوانه و ذلك لان المراد من قوله لا یرسمون انهم لا یرسمون سماع
 نفهم قائل و القرینة علیه ذکر هذا السماع فی صدر هذه العبارة و تنصیصه فی مواضع کما
 غطت منا تفصیله سابقاً بالامیر علیه و ایضاً یوافقه فی تفسیر محسنی انما یتجیب الذین
 نیست که اجابت میکنند دعوت ترالذین یرسمون انما که می شنوند بسمع قبول از رو
 بهم و تامل اما کافران مانند مذکران ایند ایشان اجابت نیاید چنانچه لزامات و الموتی

المراد بالکفر
 سماع الموتی

المراد بعدم السماع

المراد بعدم السماع
 الموتی

المراد بعدم السماع
 الموتی

میباشند و مردگان ابرائیم را ندانند و دانند و نه شن موذ کنند ثم الیه یرجعون پس سب

او باز کرده اند و بر ابرای جزا و مکافات نهی قبیح بر عین الانصاف و تجنب عن پس ال

و ایضا اندفع ما توهمه ذلك البعض من انه ما قال بعضهم انه ليس المراد بقوله تعالى من في

و بقوله تعالى الموتي الاجساد و نهالیته عن الارواح علی تحقیقه بل المراد الکفار و کانه قال نک

لا تسمع کفار فلم تثبت حکم عدم سماع للموتی فوهم علی و هم بنباه قصور نظر و قلہ الفکر و عدم

الوقوف علی علم البیان و الا فعلی هذا يلزم ان يكون الآية اقوم دلالة علی عدم سماع الموتی

لان لفظ الموتی و من فی القبور حقیقه الاجساد و نهالیته عن الارواح فلا بد من الاستغناء

اذا ارید بها الکفار و اصل الاستعارة لتشبيه الاصل فی التشبيه ان يكون وجه شبه اتم

و کمل و مظهر فی المشبه به کما صرح به ائمة البیان و علیه قول الشاعر شعر ظلمناک فی تشبیه

معدنیک بالمسک فان قاعدة تشبه نقصان ما یحکی ان ثبت بهذا التامیل ایضا ان يكون

عدم سماع فی الموتی اتم و اکمل و اعرف قطعاً تم کلامه بلفظه و ذلک لما عرفت ان وجه شبه هو

عدم اجابة الحق و لا یریب کونه اقوی و اتم فی المشبه به هذا و لا تتبع الهوی و بعضی جواب

اندر بیان طور که مراد از موتی و من فی القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مرد و ما و معنی مجازی او

یعنی کفار را راده نمی کنیم و معیند مقصود منکران ثابت میشود و چنانچه همین تقریر در متن

میشود و قطع نظر از ان همه منکران سماع میت اینقدر نمی فهمند که مذکور در آیه کریمه لا تسمع

الموتی و انت مسمع من فی القبور نفی سماع مخاطب است چنانکه صیغه تسمع و مسمع بران دلالت

صریح دارد و سماع بالکسر یعنی رسانیدن آواز و تکلم بکوشش سامع و در سیورت معنی

آیه نیست که نمی شنوای تو مرد ما را یعنی در زیر اختیار و قدرت تو نیست که او شان اسما

نمای بلکه خدا می شنوای هر کرامی خواهد چه این شنوایند در قدرت کامله او تعالی

نمای بلکه خدا می شنوای هر کرامی خواهد چه این شنوایند در قدرت کامله او تعالی

نمای بلکه خدا می شنوای هر کرامی خواهد چه این شنوایند در قدرت کامله او تعالی

نمای بلکه خدا می شنوای هر کرامی خواهد چه این شنوایند در قدرت کامله او تعالی

است و نظیر آیه مذکوره قول او تعالی است انک لا تهدي من احببت ولكن السدي هدي من
 هكذا في المرقاة شرح المشكوة بالجمله جازئت که او تعالی جلت قدرته موتی را در قبور مستی ازین
 بنحسب که حمل شود بدان سماع و اوراک چنانچه قول قتاده که در آخر حدیث بخاری مذکور است
 بران دلالت صریحه دارد و در قول قتاده تخصیص بانحضرت صلی الله علیه وسلم نیست که
 بطریق معجزه واقع شده باشد و نه تخصیص باین اموات بلکه خدای تعالی قادر است که آن
 حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر زیرا ما فاده
 ایشخ الاجل فی شرح المشکوة نه نفی سماع فی نفس امتنا مکمل تمام شود و شنیدن
 با سیمها یعنی بون باین فیما بین الاسماع و سماع کما لا یخفی علی من الفی السمع و هو شهید و با
 ما ظن بعض مفتی آثار الفلاسفة من انه لا یقاس بذانظم غنی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
 و قوله تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور علی قوله تعالی و ما میت اذ میت و لکن الله رمی و قوله
 انک لا تهدي من احببت و قوله تعالی انتم ترعون ام نحن الزارعون لانه لیست بینک الامتین
 علی الشبوت فادعاه ما لا یثبت بالنظم لاجباره و لا اشاره و لا دلالة و لا اقتضای باطل باجماع
 اهل الاصول كما عرف فی موضعه و اما ما هو دال علی الشبوت فی هذه الآیات فمذکور بعد من
 الاستثناء و لا استفهام فالقیاس سندهی فیهی عن غفلة عن نظم القرآن لان قوله تعالی و
 ما انت بمسمع من فی القبور صدره هذه الآیه ان الله یسمع من یشاء فما هو دال علی الشبوت
 فی هذه الآیه ایضا نعم ذلک غیر مذکور صراحة فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی و لکن لما ثبت ان
 یفسر بعضه بعضا فلا یحص عن کونه مذکور معنی و ارادة فالنصف و کن من ان اکبرین و اما ما
 ذلک بعض من البحث فی سماع الاجابة الموتی کلامهم لانی فعله تعالی و الله قادر علی سماع
 اجابات اما سماعا فقی و اخلا تحت النفی کما انما لا تقدر علی سماع اجابات و الله قادر علیه

ع
 الموت
 الموتی

ع
 الموت
 الموتی

قادر علی التعلی و الله قادر علیه فانه تعالی علی کل شیء قدير و قد انجی الاموات علی ایدی
 الانبیاء فضلا عن الاسماع ثم کلامه بعنوانه فمایش عن عدم الاطلاع علی حقیقه الحال فانه لیست
 و کلام فی ان للاجیاء قدرة ماته علی انهم السیمعون المونی کلامهم و لهم استقلال تام فی هذا
 الاسماع حتی یقی هذا الاسماع و خلا تحت النفی بل المقصود ان القادر القدر یختار یسمع کلام الاموات
 للمونی و یبلغه الیه و هذا ما لم یتثبت نفيه قطعا کما و ریت تفضیل انفس من عبارة مخرج مشکوة
 فمحقق الدهلوی فاعلم و علم المرئی فیه و نس علی هذا نفی الاسماع المذكور فی قوله تعالی و لا تسمع
 الصم الدعا لایکما لا یخفی علی الفطن فما ذکره ذلک البعض من ان اتصال قوله تعالی انک
 لا تسمع المونی بقوله تعالی و لا تسمع الصم الدعا اذا و لو ابد برین و جمیعها بالعطف برتبه
 التاویلات الفاسدة و یؤید ما قلنا لان اسماع الصم هذه الایة ابعدهت من مردود فافهم و استقم فی
 بقصره مسلمین و تنفیة الوابین الماردان الله تعالی قادر و اسماع من یشاء و انت لست قادر
 بالاسماع کعدم قدرک علی سماع من فی القبور فالنفی هو القدرة بتحقیقه فیه امما لا یحوم الزم
 حوله و لا ینکره احد من مسلمین تهی یعنی خدامی تعالی قادر است بشنوائیدن هر کرا خواهد و تو
 نیستی قادر حقیقی بشنوائیدن چنانکه قادر نیستی بر سماع آن کسان که در قبور هستند پس
 در بنجامر ادنفی قدرت حقیقی است و این را هیچ مسلمانی ناکار نمی کند و علاوه آنکه من فی القبور
 جسد عبادند و روح من متعلق بالقبر است فی القبر واحدی جسد را که فی القبر است
 نیکوید پس در قدرت عدم سماع جسد لازم آمد و اما روح چنانکه سمع واحد که در عالم
 عقلی بدن می داشت همچنان بلکه باید و از ان بعد موت نیرو دارد فی موضع القرآن لمولانا
 عبد القادر الدهلوی قدس سره ان الله یسمع من یشاء لمولانا من سنا ما می بسکو چای
 و ما انت سمع من فی القبور را و تو نیستی سنا فی والا قبر من پڑ و نکوان انت الانذیر تو

۱۲۹
 نوہن ہی لڑو کی خبر پہنچانی والا تھا اور فرمایا تو نہیں سنا تا قبر میں پڑو لگو اور حدیث
 کہ مردوں سے سلام علیک کرو وہ سنتی ہیں اور بہت جگہ مردی کو خطاب کیا ہی اس کے
 حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبر میں پڑا ہی دہر وہ نہیں سن سکتا ہی نہ ہی
 نیز ازما سبق واضح شدہ کہ مقصود درایت مذکورہ تشبیہ کفار بہت بموتی در عدم اجابت
 حق والا کفار سماع داشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردند
 پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال را تران و ندادن جواب بطوریکہ مفہوم احیاء
 و توضیح بنیقام انقا مذکور شد فقیر و تدبر و نیچہ منکران سماع اموات مسجدیت ام المؤمنین
 عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا متمسک شدہ از اصوات منکرہ سمع خراشی میکنند باین
 تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود سماع موتی را و تمسک نمود بقول و تعالیٰ
 انک لا تسمع الموتی و سلم نہشت حدیثی را کہ در حق قتلی بدر و وارد شدہ و از ان صراحتہ
 ثبوت سمع اموات می شود چنانکہ تفصیلش در مابقی لائح شدہ بلکہ رو کر و حدیث را
 باین طریق کہ وہم شد باین عمر فرمود عنہ را کہ سمع را بجای علم گفت و رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم لیسعون نفرو بلکہ لیسعون ارشاد کرد عن ہشام بن عروہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما
 عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیسعون الان ان ما کنت اقول بہم حق و قد
 قال اللہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی پس اولاً بشروح حدیث مانند شیح الباری و
 کرمانی قسطلانی مرجعت باید کرد کہ علما با انکار حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا چہ معاملہ
 کردہ اند تفصیل مقام انکہ علما محققین از حدیث ام المؤمنین رضی اللہ تعالیٰ عنہا بچند وجہ
 داده اند اول انکہ حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما نزل
 منہم کہ علیہم حضرت عمر رضی اللہ عنہ بعد از بن عمر و ابو طلحہ و انس بن مالک و بن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل
 مقام
 ہا ہا ہا

ثبت شد و انکاری نفی نموده اند بلکه حضرت صدیقه فاطمه علیها السلام انکار کرده اند این را
 که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در وقت
 غرض اصل صاحبها بصلوة الشاهرا که سماع آیات و مواظبت مذکور شده مراد از آن نفس
 نیست بلکه مراد از آن ثمرات سماع و تمییل مضامین است و شود این دعوی سابقا از تفاسیر
 معتبره ذکر گردیم و خلاصه اش اینست که در کلام الهی سماع آیات و مواظبت که در متون
 مفسر گردیده نفی آنها که مدعی کفار شرار بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده
 مراد از آن سماع نفیاد اثبات آثار و ثمرات آن هستند و شکی نیست که اگر قول صلی الله علیه
 و آله سلم ما انتم باسمع بحیث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کفار در عالم
 بصورت ایان متصف شوند و در مصورت تعارض او با کرمه انک لا تسمع الموتی و ما
 بسمع من فی القبور متحقق شود و لهذا حضرت صدیقه فاطمه علیها السلام که مجمع فهم و ذکا بودند و
 غوامض علوم غوامض میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز ارشاد کردند که مراد
 از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود از آن علم است و همین تقریر در ذخیره جاری در
 قول حضرت صدیقه فاطمه علیها السلام تصریح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه و آله سلم انهم
 لیسلمون ای ارا من قوله ما انتم باسمع منهم العلم و سماع نفسه لا سماع الذی یرتب علیه
 پس تشکیک منکرین منقطع گردید و حجت بختین منحل شد که فی بعض الرسائل و دوم آنکه از
 عروه فی الله عنه که حدیث مذکور را از ازام المؤمنین نظر الله عنهم راویت کرده و گفته است که
 مراد حضرت عائشه علیها السلام از آیه کرمه انک لا تسمع الموتی نیست که در دنیا بعد از خل
 ایشان در روز قیامت سماع نخواهند کرد و یعنی مقصود حضرت عائشه علیها السلام اینست که حق تعالی
 نفی سماع کفار را میکند و قیامت که داخل خواهند شد در روز قیامت و مؤید اوست قول وی تعالی در

تأویج

انبیا و هم فیها لا یسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل و شکر و
 دوزخ خواهند کرد و یا بسبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقت سماع در
 دوزخ نخواهند داشت و باین تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین حضرت عیسیٰ علیها السلام
 او بآیات قرآنی مخالف کلام صحابه و علما محققین نیست و این جواب مجروح و مقدوح
 است چرا که قول ام المومنین علیها السلام که ابن عمر علیه السلام را درم شده که بجا می‌گویند
 لا یسمعون ذکر کرده باشد با و از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی المستدرک
 فی شرح قول البخاری لیس قول حین تروا مقاعد هم من النار القائل یعودون یرید ان ین
 مراد عایشه علیها السلام و اشار الی ان اطلاق النفی فی قوله تعالی انک لا تسمع المعوفی مقید بقرائن
 فی النار و علی هذا الامعارضة بین انکار عایشه علیها السلام و اثبات ابن عمر علیه السلام که اتفاقا
 توضیح فی مجتاز لکن الروایة التي بعد بن تدل علی ان عایشه نفری عن کانت تنکر ذلک
 طلقا لقولها ان احديث انما هو لفظ انهم لعلون وان ابن عمر علیه السلام و هم لیسوا
 فی الطريقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند
 بقول است و انکار حضرت ام المومنین علیها السلام با جتهاد خود مقابل اکابر صحابه با وجود
 عدم حضورشان در غزوة بدر غیر معتبر و هذا مما نص علیه الامام النووی فی شرح
 صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیعذب ببکاره الله غایه و کریمه انک لا تسمع المعوف
 ما انک لم یسمع من فی القبر و بقول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما انتم باسمع احديث من کز
 فارضی ندارد چنانچه تفصیلش در سابق مذکور شد قال ابن حجر فی مستدرک الباری
 شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر و قالوا معنی الکریمة لا تسمع
 سماعا ینفهم اول السمعهم الا ان یشاء الله تعالی غرض و قال العلامة الکرامی فی الباری

سوم
 ۳۰۰

فی الباری
 ۳۰۰

اللہ تعالیٰ سمعیل کان عند عائشہ نظر اللہ عنہا من الہم الذکار وکثرة الروایۃ ولفوض
 غرض احکم مالا مزید علیہ لکن لاسیبل الی رد روایۃ الثقة الانبص مثلہ یدل علی المنسوخ
 او تخصیصہ او استحبابہ تکلیف وجمع بین الذی انکرہ واثبتہ غیر ما ممکن لان قولہ تعالیٰ انک
 لا تسمع الموتی لایانی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم الآن لسمعون لان الاسماع ہوا بلاغ لاصوت
 من المسمع فی اذن سامع فائدہ تعالیٰ ہوا الذی سمعہم بان الہم صوتہ صلی اللہ علیہ
 وسلم بذلک واما جوابہا بانہ انما قال انہم الآن لسمعون فانکانت سمعت ذلک فلا ینانی واما
 لسمعون بل یؤید ہا قال السہیلی ما محصلہ انہ اذا جازان کیونوا فی ملک احاطہ عالمین
 جازان کیونوا سامعین وذلک اما باذان رؤسہم او قلنا ان الروح یعاد الی الجسد
 بعضہم عند السہوال وہو قول اکثر اہل السنۃ واما باذان القلب او الروح علی مذہب
 من یقول بتوجہ السوال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد او بعضہ انتہی یعنی گفت
 اسمعیل کہ بود نزد عائشہ رحمۃ اللہ علیہا از فہم وذاکا وکثرت روایت وخصوص ذم و
 علوم نچہ زیادہ بران متصور نباشد لکن نیست را ہی بسوی رد کردن روایت ثقہ
 مگر بعض کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحالة آن پس چگونہ و
 حال آنکہ تطبیق میان چیزیکہ نگار کردہ است اورا عائشہ رحمۃ اللہ علیہا ثابت کردہ است
 اورا سوای او ممکن است چہ آیہ کریمہ انک لا تسمع الموتی بامقولہ طیبہ حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم انہم الآن لسمعون منافاتی ندارد بریر کہ سماع عبارتہ است از رسانیدن
 آواز از جانب شنوائندہ در گوش سامع پس حق سبحانہ و تعالیٰ بشنوائندہ کفار
 باین طور کہ رسانند اوشان را آواز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وچہ حضرت
 ام المؤمنین عائشہ رحمۃ اللہ علیہا فرمودہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انہم

الآن سلیمون پس اگر حضرت ام المومنین عا^لیه الله عنہا این کلمات طیبات را از زبان فصیح
جناب سالت مآب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس باقول آنحضرت تسبیح میکنند
اکابر صحابه ثابت شده تنافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کفار
در آن حالت صفت علم و سمع هر دو حاصل باشد و جواب چهارم در متن باین عبارات

مذکور شده و ثانیاً چون عبارت بیضاوی الروح یقی بعد الموت در آنکه و علیه جمهور

الصحابه تصریح است در اثبات سماع اموات پس نکار یکد و فردا زحما قابل اخذ و

نباشد ایامی نمی گویند عباس^ع الله عنہا تجویز معنی و فضل فی الصرف و غیر آن موده پس

اگر کسی بقول شان عمل نماید بضاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت چنین

انکار حضرت ام المومنین^ع الله تعالی عنہا قصه معراج جسمی را وحمل کردن آن بر حالت مقام

معتبرند شنیده چه مخصوص طعه و روایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی پنجم آنکه سخنان

بعضی علما آنست که ام المومنین^ع الله عنہا از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی المثل

الدینیه فی المغاری لابن سحاق بر وایه یونس بن کثیر بسناد جدید عن عائش^ه رضی الله

عنہا مثل حدیث ابی طلحه^ع الله عنہ ما نتم باسمع لما قول منهم و آخرجه الامام احمد بسناد

حسن کان محفوظاً و کما انها رجت عن الانکار لما ثبت عندنا فی روایه ابو لایصحابه

گویند که شنیده قصه انتهی و مؤید اوست بعضی معاطات حضرت ام المومنین^ع الله تعالی

عنہا که فی بعضی از متن مذکور میشود و ثالثاً در کتب احادیث معاینه باید کرد

حضرت ام المومنین^ع الله عنہا بموت چه معامله میدهند حالانکه و حدیث ازین

باب بایست شنید در کتب شریف از حضرت ام المومنین^ع الله تعالی عنہا مروی است که

كنت ادخل بیت الذی فیہ رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی وضع لکرمی و اقول ما

بجانب

بجانب

بنور و جی ربانی علماء و فن عمر مع محمد ما دخله الا و انما شد و دة علی ثیابی حیات من عمر و راه احمد
 یعنی فرمود عایشه رضی اللہ عنہا کہ داخل میشدم بخانه خود کہ در آن رسول خدا صلی اللہ علیہ
 سلم مدفون شده در حالیکہ من پارچه خود را می گذاشتم و می گفتم کہ این شوهر من و پدر من
 هستند پس ہر گاہ کہ مدفون شد عمر رضی اللہ عنہ با او شان پس بخدا سوگند کہ داخل نشدم
 اینجا کہ در حالیکہ پارچه را را بر خود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لایح می
 کہ تمام المؤمنین غفر اللہ عنہا موت را شعور و ادراک و رویت کہ مدارت تیر بر است
 بھل متحقق است و اما التاویلات الرکیکۃ التي اوردها المنکرون فی ہذا المقام فما لا یغنی
 ان تذکر فی ہن الرسالہ فانہ لیس ذکرا الا التطویل و الاسباب کما لا یغنی علی اولی الایات
 و انجہ یوم محمدین در شرح این حدیث نوشته اند انکہ باید شنید مضمون صمیمت را
 باید نہت قال الشیخ الاجل المحقق الدہلوی رحمہ اللہ فی ترجمہ مشکوٰۃ درین حدیث دلیل
 واضح است بر حیات میت و علم و معنی نیز وجہ است احترام میت بر زیارت کنندہ و معنی
 خصوصاً صاحبان و مراعاة ادب بر قدر مرتبایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان
 بود انتہی و قال السید شرح مشکوٰۃ و فی ہذا الحدیث دلیل پن علی ذکر من انہ یجب
 اہل القبور و تنزیل کلہم نزلہ ما ہم علیہ فی حیوئہم من مراعات الادب معہم قدر ماتہم و قال
 الطیبی فی شرح ہذا الحدیث و ینبغی للزائر ان یدفون القبر قدر ما یدفون صاحبہ فی حیوئہ
 لورارہ ادارہ و در نظام حق ترجمہ ہست مشکوٰۃ شریف مسطور است
 دلیل ہی اس پر کہ لحاظ میت کا کرسی وقت زیارت کی مانند لحاظ اسکی کی حالت
 حیات اسکی من ابن ابی الدینانی سلیم بن عفرسی روایت کی ہی کہ وہ کوزی ایک
 مقبرہ پر اس حال میں کہ او کوز و رکاب شایب لگا ہوا تھا پس کہا گوگون فی القبر

که او ترک پستیاب کرد و کما سبحان الله متسم بهی الله کی بمن چیا کرتا مہون مرو و ان ہستی جسی کہ جیا
 کرتا مہون زندون سی ششم آنکہ محقق دہلوی رح در ترجمہ شکوۃ شریف باین طور جواب افادہ
 فرمود کہ در اینجا سخن دیگر است کہ فرضا اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بجا سہ
 می باشد و سماع بخبرانی بدن خراب شدہ بگویم از نفی سماع نفی علم لازم نمی آید و علم برفوع
 و ادب باقی است پس علم بصبر است و سموعات حاصل باشند نہ بروجہ ابصار چنانکہ بعضی متکلمین بسمع
 و بصر الله تعالی را با علم بمسموعات و مبصرات تاویل کرده اند و تحقیق وارو شدہ اخبار و آثار در علم
 موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان اما آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب است
 زیرا کہ درین روز علم میت اتم و کامل میباشد و احوال زائران بر ایشان کشف و ظہر می شود
 و نیز شک نیست در حصول علم مر موتی را در بروز و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخرت
 چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ است در مراد بحديث پس ممکن است علم باہل انبیا و اہل نبیا
 و حیت دلیل بر زوال این علم و نیسان با وجود بقا و روح و آمدہ است کہ کافران تمنا نمودند
 برای عود دنیا و نیز آمدہ است کہ چون میت از سوال منکر و کبیر جواب بخیر و بد و رحمت یا بد از رو
 می گوید اسی کاش کشنی شد کہ خبر کن باہل من کہ در حتم و خوشم و با بجلد کتاب و سنت مملو و
 مشحون اند باخبار و آثار کہ ولالت می کنند بر وجود علم بر موتی را بدینا و اہل آن پس منکر
 نشود و آن را کہ جاہل باخبار و طبعی منکر دین نہی و باید دانست کہ منکران سماع اموات چند
 آیات و عادت و روایات نقیبہ استدلال می گیرند و بر دعوی خود بران و اثنی می پندارند
 اما آیات فہما قولہ تعالی و ہوالذی تیو نمکم باللیل الآیہ افاد فخر الملة والدین فی التقیہ الکبیر
 المعنی انہ تعالی تمکم منقوتی نفوسکم الی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ الصد تیو فی الار
 جین بہا و الی لم مت فی منامہا و اللہ جل جلالہ یقبض الارواح عن النصرف بالنوم کما یقبضہا

جواب

فصل در بیان
 و اعتباری

جواب

راوی

در این باب

بالموت انفسه في انوار التنزيل فيكون فيه ويراقبكم يستعير في سن الموت لما بيننا من امثالك
 في زوال الاحساس والتمييز فان حيله قبض لشيء تمامه انتهى ومنها قوله تعالى الله يتوفى الانفس
 حين موتها الآية في انوار التنزيل اي يقبض الارواح عن الابدان بان لقطع عنها
 وقصر فيها امانها وابطانها وذلك عند الموت او طارها فقط وهو في النوم وبارك
 عن ابن عباس رضي الله عنهما ان في ابن آدم نفسا وروحا بينهما مثل شعاع شمسه فالنفس التي
 بها العقل والتمييز والروح التي بها النفس والحيات فيتوفيان عند الموت ويتوالتفس وحده
 عند النوم قريب مما ذكرنا انتهى فظهر من ما بين الآيتين وتفسيرهما ومما قال ابن عباس
 رضي الله عنهما ان الروح تتوفي عن الابدان عند الموت بالكلية ولا تصرف للموتى ولا تلم
 لتوفي الانفس التي بها يتعلق العقل والتمييز ولما كان توفي النفس وحدها مع بقا الروح مانعا
 عن السمع والبصر وغيرهما كما تجد في المنام ما دام هو باق فما ظنك عند توفي النفس والروح
 معا هذا ما ذكره بعض حمله عرش الفتاوى فطلبه جنود الوهم يعني ان جملة است قول او تعالى
 هو الذي يتوفىكم بالليل ولعلكم باصبرتم بالله ان ينزلكم فيه لتقضى اهل مسمى ثم اليه مرجعكم ثم ينزلكم
 بالكنتم تعلمون يعني واوست ان قبض روح شما يكند شب يعني وقت نوم وبيد انچه
 كسب كرايد بروز باز برمي انكيز و شمار اور روز با انجام رسانيده ميشود وبيد معين باز
 بسوي او باز گشت شماست باز خبر و بشمار انچه ميكرويد بگذراني استج الرحمن بمرحمة
 و ريس الميكليين و تفسير كبر افاده فرموده كه حق سبحانه و تعالى در خواب ارواح را رخص ميكند
 و از تصرفات باز ميدارد همچنانكه در حالت مرگ قبض ميكند آنها را و باز ميدارد و از تصرفات
 و در تفسير چنانچه مي رقوم است كه خواب و مرگ مشترك اند و در زوال دورا ك و امتياز و در جملة
 است قول او تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها التي لم تمت في منامها يعني ك التي

در این باب

در این باب

در این باب

قد نبي عليها الممات ويرسل الاخرى الى اهل سمي ان في ذلك آيات لقوم يتفكرون يعني خبرا
 ارواح ميکنند نزدیک موت آن و آن روح که مرده است منقبض آن ميکنند نزدیک
 آن پس نگاه میدار و آن را که حکم موت کرده است بروی و ميکند و آن و دیگر
 با وقتی معين هر آنکه در عقیده نه است برای قومي که مایل ميکنند و در تفسير موضوع تعرا
 مسطر است بندين که چنانچه چنانچه نشان هي آخر كما معلوم هو انيدين هي جان که چنانچه
 جیسی موت مين اگر بندين که چنانچه گهی دهی موت هي مگر به جان و ده هي حکم هوش
 و در ايک جان پس دم چنانچه او بندين او چنانچه مين او که با نامضم موتاي و ده دوس
 هي و ده موت سي پلي هي که چنانچه اتي و در تفسير مضاي و مرقوم است که حق سبحانه و تعالی
 ارواح را قبض ميکنند از بدنها باین طرز که منقطع ميشود و تعلق و تصرف ظاهري و باطني
 ارواح از ابدان در حالت مرگ و اما وقت خواب پس موقوف ميشود و تصرف و تعلق
 ظاهري و باطني میماند تصرف و تعلق باطني با تجله از هر دو آيه کریمه و از تفاسیر معتبره لاشع
 که ارواح را بعد از مرگ بچگونه تعلق و تصرفی با ابدان باقی نماند و موتی را تصرف و تیز و سمع
 حاصل نیست و اما جواب عن بن الاوامم الرکیکه فخل غایه الاجلار فان المراد من منقبض
 الارواح عن التصرف بالموت كما انص عليه ترسل لمکليمن ان التصرفات لمخصوصه لملقه
 با ابدان کالاست الضرورية تنقطع عن الارواح عند الموت ولا مشاعرة فی هذا الا
 اصلا و انما اراد من زوال الاحساس التمييز الارواح بالموت هو زوال الاحاس
 و التمييز فحين بالمشاعرة طاهرة کانت او باطنه کالسمع بالسمعة و الروية بالباصرة
 و تخيل بالمتخيلة و لا مشاعرة فی تقدانها عند الموت و هذا هو المراد بانقطاع التعلق و التصرف
 الظاهريين و الباطنين عن الارواح فی حالة الموت اما قرع سمعک انه لو کان المراد

بر حجاب

مولا فتشاع المات بحيث لا يكون المارواح نحو من التصرف والتعلق بالابن لا والله
 التسليم التعذيب في القبر التي تستنصرها سابقا بالآيات والا حاديث واجماع السنة
 واجماع اكثرهم الله تعالى على ان هؤلاء الفحول يصفوا على خلاف ما توهمه ذلك بعض فاستبح
 لما نطقى عليك لا تكن من افراب الصم والبكم والعمى فاعلم انه افاد فخر الملكة والدين حممة
 في تفسير الكبير من ان القادر الحكيم يرتعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوج احدا
 ان يقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهرة وباطنية وذلك هو اليقظة واثباتها
 يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم واثباتها ان يقع ضوء النفس على
 باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه وضعفه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت
 ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما يوفيان للنفس
 ثم يميزا كل واحد منهما عن الآخر بخواص معينة ومثل هذا التمييز عجيب لا يمكن صدوره
 الا عن القادر الحكيم ثم بعنا انه وفي شرح الفقه الاكبر لمولانا على القاري رح الليروخ بالبدن
 تعلقات ثلثة تعلقات بحال النوم بثلث من وجه وفارقه من وجه ومنها تعلقات به في
 فانيها وان فارقه وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كلياً بحيث لا يبقى لها اليه اتصالات
 فانه درودها اليه وقت سلام لمسلم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العاليتي في
 المدارك عن سعيد بن جيران ارواح الاجياء وارواح الامرات تلتقي في المنام
 فتعارف بها ماشاء الله ان تعارف فيمسك التي تضي عليها الموت يرسل الله الى باب
 الى انقضاء مدة حيوتها وروى ان ارواح المؤمنين تعرج عند النوم في السماء فمن كان منهم
 طاهراً اذن له في السجود ومن لم يكن منهم طاهراً لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصمد وزوهاب
 اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن خالف فيه الفلاسفة

من اجل
 النفس
 تعلق
 على

روح
 تعلق

روح

روح

و لیسما قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لا بد ان یمی بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الکلام
من الآیات والا حادیث فی بقاها و تصرفها و تغیرها و تغییرها الی غیر ذلک ال علیها انتهى
فقابل لا تعجل فان مفسد قلة التامل اکثر من ان یحیط بها ناطق البیان کما لا یخفی علی من له
اولی سکتة و عرفان تلخیص مقام آنکه جواب از او بام ریگه منکرین نیک ظاهر است چرا که هر
انقطاع تعلیق ارواح از ابدان و باز ماندن اینها از تصرفات که باینها می داشتند نیست که
تعلقات و تصرفات مخصوصه که ارواح را در حالت حیات با ابدان حاصل بود مانند
تغذیه و تنبیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیر اینها وقت مرگ تمامها منقطع شدند اثری
از ان باقی نمانده و همچنان مراد از زوال احسان نیست که حس و تمیز که بواسطه ظاهر و باطنی متحقق بود
اینها بکام مرگ رو بزوال آورند و نشانی از اینها نمانده و عاقلی در انقطاع تعلقات
مخصوصه بدینه وقت موت انکار می و نزاعی نمی کند و کی نیست در آنکه از انقطاع تعلقات
غزوه لازم نمی آید که بچگونه ارواح را تعلقی با ابدان سوا می تعلقات منقطه مانند شعور و سمع
و شناختن زائران و متوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی نماند تا تو هم منکران با خیال
رسد و الا انکار غداق قبر و تنعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا مذکور شده
و مؤید اوست آنچه امام فخر الدین رازی رح در تفسیر کبیر افاده فرموده که نفس با بدن
سے تعلق حاصل میشود و نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن
شده . . این تعلیق در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای
با اعتبار ظاهر باقی ماند مانند تنفس و حرکت نبض و نهضام طعام و روشنی او از باطن
بدن انقطاعی پذیرد و این حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی نفس بر
باطن بدن محیط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و این حالت وقت مرگ بحصول می

نفس را با بدن
سه تعلق حاصل
می شود

بخامد و در شرح فقد اکبر که گویا روح را از بدن در عالم برزخ متارفع است و
 لکن تجرد تام حاصل شده بلکه فی الجمله تعلقی معنوی و خصیصیت باطنی با بدن باقی است و
 جاست که وقت زیارت زائران و سلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن
 میشود و سلام و کلام حایمی شنود و فی التفسیر انفریزی منسوبه و بطلان مزاج همه بدن
 واقع شده است نه بر روح آری روح را بر اسی تالم و تمانه و جانی و اعمال و احساس تعلقی
 بدن خودش باید و دیگر مثالی و را تعلقی تدبیر تصرف و تغذیه و تمییز میدهند
 و ایضا فی ذلک التفسیر چون آدمی می میرد روح او از بدن جدا میشود پس موت معنی عدم
 حسن و حرکت جسد را بجداتی روح رو میدهد و روح را اصلا تغییر نمی شود و چنانچه حاصل
 قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن تر
 است و منها قوله تعا و اکالای مر علی قریه الایة قال بعض مفتی آثار الفلاسفة سخن تشبیه بدن
 بعد الموت ثم تسل عما جری علیه فی حاله بحیوة کما قال الله تعا و اکالای مر علی قریه و
 حادیة علی عروشها الی قوله تعالی ان الله علی کل شیء قریظ فلو کان سمعا بصیرا بعد الموت کما کان
 فی حیوة لکان عالما بحدیثه و لم یکن غافلا عما جری علیه علی حاره و لما جهل انه کم مرة طلع
 الشمس علیه و غیبت و لم یفعل بعد لبعث ما قال بالظن فقیهین ان المرء بعد الموت لا یدرک شئاً من
 الامور الدنیویة و کفی بالایة حجة علی من توهم کونه سمیعا بصیرا و لا ادری ما حلهم علی نهج
 یرغمون به و یبعد عن العقل جدا و مخالف للعقل و لا یتفکرون فی انفسهم ان امرأه انما هی
 آلات الادراک الامور الدنیویة سلبت بعد الموت تکلیف لیسعون و یصرون بغیر ما اتی بکلام
 الرکیبة لا یخفی علی من جبلت سریره علی الانصاف و تجنب عبر زیرة القویمة عن الاعتسا
 ان الادراکات لمخصوصة بالاجا و تنقطع رأسا بعد الموت و لا غرو فی ان العلم المتعلق بحد

روح که بدن
 بسوی بدن
 متوجه میشود

تشبیه تشبیه بدن
 تشبیه تشبیه بدن

طالع الشمس غروبها وتبفرق غمام حمار وحفظ الطعام وشرب من البقر وتعين بدموت
 امرئ تبيل تلك الاوراكات التي لا كلام فيها ومن ثم صرح تيسر المتكلمين في تفسيره
 بان الميت بعد ان صاحبا لا يعلم مدة موته طويلا كانت او قصيرة ويعتقد ان قلبه
 لا يتركه بل يتركه في سيقان شعرا وانما وانما يعرض كيفية النوم كرمية ومن
 ثم صرح ان الميت بعد ان يتركه في سيقان شعرا وانما وانما يعرض كيفية النوم كرمية ومن

عنه على ان يتركه في سيقان شعرا وانما وانما يعرض كيفية النوم كرمية ومن
 يخضع بين الراس ولا يستشعر ذلك بالقلب فريدة المرام ان للارواح تعلقا
 خاصا معنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مخاير لما كان لها في الحياة الدنيا
 ولا افتقار لها في هذه الامور الى الآلات الجسدية التي تسلب حالة الموت فالاموات
 يعرفون الرايدين ويسمعون كلام الاحياء وسلامهم وتحبون كما مضى تفضيله مناسبا
 ومن لم يجعل الله لورا فما له من نور ونحن نسا عدكم في كون الآلات اجسادية
 عن الاموات ولا نقول ان الموتي يسمعون ويدركون بهذه الآلات حتى يتم قوله ولا
 ما جعلهم الخلق المقصود ما ذكرنا انفا فاضف على انما نقول الغرض من هذه الامامة والاحياء
 هو الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرية حصل له لانه الاستماع الاتم حتى غفل عن
 استشعار الامور حادثة عند موته فعدم الاطلاع لبعض الاموات على بعض الحوادث باقتضا
 حكم الازالة ياتيه الحقضي سلب جميع المنحاشع والادراك عن الاموات كلهم اسما كما هو
 مرجوم البعض هذا اختصار يعني انما يخلو هست فون او تعالى وتقدس او كالذي مر على قرية
 هي حاوية على عروشها قال اني يحيى بن الله بعد موتها فامامة الله عام ثم بعثه قال لم
 نعت قال لبثت يوما وبعثت يوم قال لم لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشربك

والمرور

فالا اموات يعرفون الرايدين

المرور

اینست و انظر الى حمارك و تخلك آية للناس انظر الى العظام كيف نشت انظر الى العظام
 فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شئ قدير يعني يانيدى شخصى الكه كشت برى
 افتاده بود و بتفت هاسى خود تهرجم كويدان شخص غري بود و گفت چگونه زنده كندى
 هذا بعد مردن اين پس مرده كرده و اورا خدا تعالى صد سال بعد از ان زنده كرد و او
 گفت چه قدر بزرگ كرده كدى گفت درنگ كردم بكمه زرينا پار زار و زلفت بلكه
 كرده كدى صد سال پس به بين بسوى طعام خود آشاميدنى خود كه متغير نشده و بين
 بسوى دراز كوش خود ميخواهيم كه كروايم تر انشانه براسى مردمان و به بين بسوى خوا
 چگونه جنبش ميدهم تر بعد از ان مى پوشايم بران كوش را پس چون واضح شد
 اين حال گفت بيقين ميدهم كه خدا بر هر چيز تواناست كه انى مستح الرحمن ترجمه لقرا
 و در تفسير حسنى مسطور است كه كذ زنده بر ديه خراب غري بود عليه السلام كه تور خط
 دشت و از اكابر حبار بود بخت نصر بعد از خرابى بيت المقدس او را اسير گرفته ببا
 آورده و حتى سجان او را از قيد كفار خلاصى ايرزاني فرمود و غير توجه به بيت المقدس
 نموده و موضعى بس ويران ديد و درختان بجا مسوده دار بود و قدرى بنجر چيده و مقدار
 انكور باز كرده و در سايه ديوارى قرار گرفت و بنجيري خند بخورد و انكور را به فشرده
 پاره بياشاميد و بقيه در خيك ريخت و دراز كوشى دشت پرش خود به بست و
 كليه بر ديوار كرده و دران ديه ويران مى نگاشت چون آن ديه را ببايت خراب
 قال ان يحيى الاية المرام ازين آيت شريف لايح ميشود كه در آن مجمع و بصير حال
 نيست چه بر تقدير حصول نهاى بايست كه از موت موت او را اطلاعى ميشود
 و نيز از حقيقت عدم تعير طعام و شرب تعيرى بنجر و شيره انكور كه مى ميدانست و انون

[illegible]

علیه السلام و دیگر کلام و کمال اطلاعی نیافتند از آنجهت ثمرات حیات
 به بدن حصر کردند آنکه بر وی ترتب احتیاج خواب و خور و دیگر ضروریات و نبات
 و ظاهریست که این چنین تعلق روح با بدن در عالم برزخ مفقود است پس حیات
 برزخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح با بدن الفاع متعده دارد
 بخلاف آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امر در مرقومه نمی گردد بلکه بر آنها
 سماع کلام حیا و کلام دیگر اموات ترتب می تواند شد پس ایشان به سبب نفی فهم
 و عدم اطلاع بر نصوص شارع اموات را بمنزله جماد انکارند و غائب را که حیات
 برزخیه است بر مشایده که حیات دنیویه است و ارواح را بر جسم قیاس کرده و
 حیوة برزخیه علی الاطلاق راه انکار و رزقند قال ابن قیم ان للارواح بالابدان
 بیصح ان یعرض علیها مقعد یامن الخبثه والنار وان لها شایة اخر فیکون فی الرقیق
 الاعلی و هی متصله بالابدان بحیث اذ سلم المسلم علی صاحبیه یرد علیه سلام و روحه فی
 مکانها هناک و انما یتاتی غلطه من قیاس الغائب علی الشاهد فیه قد ان الروح من
 جنس ما بعد من الاجسام التي اذا شغلت مکانها لم یکن ان تكون فی غیره و هذا
 غلط محض و لا منافاة بین کون الروح فی طین او فی خبثه او فی سماء ان لها بالبدن
 تعلما بحیث یدرک ویسمع ویصلی ویقرر و الروح من سرعه تحرکه و الاتصال کمال البصر
 ع و هما من القبر الی السماء فی اونی زمان و یشهد سی زاک . روح الزاتم تشهد فی
 اربع البساتین و یسجد لیدین یک العرش ثم یرد الی حرسه و فی سیر زمان انتهی بملخصه
 باجماع حیات برزخیه حیاتی است که حکام حیات دنیاویه بران مرتب می تواند شد
 مکرر شده و در کتاب عبادات که بر این ثواب اخروی مرتب گردد و که آنها

بالابدان
 الاصل

وانه من حيات مفقود واما باقى ثمرات حيات كه فدايها دفع
 باع و در سرت همه آنها در حيات برزخيه موجود و هم كلامه بعنوانه و منها قوله تعالى
 نفخ في الصور فاذا هم من الاجساد الآيه قال بعض المنسلفين قد ثبت من هذا
 ان امره بعد و في القبور فافترق من الدنيا قال البضاوى فيه ترشيح و برزخ
 و هم انفسها اطعوا الله و استقاموا حيث اصابهم من ليله و انما ما انتهى الى مع انهم كانوا امواتا
 من بعد موتهم من انهم كانوا اينما ماتم كلامه بالفاظه نحن تلقى عليك اول الان
 من هذه النفوس النعمانيه اى نفوس البعث و من نفختين اربعون سنة و ثانيا انه قال ابى بن
 كعب ابن عباس و قواه انما يقولون هذا لان الله تعالى رفع عنهم العذاب بين
 النفختين فيرقدون فاذا ابشوا بعد النفثه و عافوا القمه و عو بالويل و قال بل اللذان
 الكفار اذا عافوا جهم و انواع عذابها صار عذاب القبر في جميعها كالنوم قالوا يا ويلنا
 بعثنا من مرقدا بعد انى معالم التنزيل و عا مجا الكفار جميعه يحدون فيها طعم النوم فاذا تبع
 باهل القبور قالوا من بعثنا كذا فى المسأله و اوردت هذا فتلو عليك ان تبعير الكفار عن
 الموت البرزخى الذى هو عذاب القبر و لكن للعذاب القبرى بالنوم صين معناه
 كمال جهم و عذابها الكون عذاب القبر كالنوم فى بيت الكمال و لا خلاط العقول او كذا
 راقدين فى القبر على تقدير رفع العذاب عنهم نفختين اى استدعى سلب الاجابات
 و شعور عن الابعور و انما رتبه راقدين كذا فى النعم و كذا فى النعم
 محال للمحييه النعميه و النوم كذا فى رتبه راقدين كذا فى النعم و كذا فى النعم
 من الراقدين يعنى و ارا حمله استعمل او كذا و نفخ فى الصور فاذا هم
 من الاجساد الى ربهم ينزلون قالوا يا ويلنا من بعثنا من مرقدا ناهما و عدل من

حجة الربيع
 الحجة الربيع
 الحجة الربيع
 الحجة الربيع

اول
 ثانيا

باب
 الباب

و صدق المثلون یعنی و بعد از چهل سال بدو در صور دیگر باره پس از آنکه ایشان از نور
 پروان برآمده بسوی پروردگار خود میشتابند که بندهای وای بر ما که بخت ما
 از خوابگاه ما این است آنچه زنده کرده بود خدا از بعثت و نشر است گفتند
 در باب بعثت و خبر آنچه گفتند اما ما باور نکردیم و یکدیگرانی التفسیر یعنی بعضی مبتدیان
 فلاسفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مردگان در عالم برزخ از خواب
 و بیداری ندارند بلکه غافل و اهل اند و نهند خود را در خواب می انگارند و صاحب
 جبهه الموت چشیده اند و از بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبهه باطله نیز ظاهر است
 چه که فارغ موت برزخی را که عبارت از ادراک غلب و نکال است بجهت پریشانی و غفلت
 عقل هنگام مشاهده غلب و وزخ تغییر خواب کردند یا حقیقتاً او شان را میان نفخه
 اولی و نفخه ثانیه بسبب دور شدن غلب از آنها تا چهل سال که مدت فاصله میان
 هر دو نفخه است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعثت بعد از نفخه دوم و معاینه کردن
 قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که بخت ما را از خوابگاه
 ما و ظاهر است که از تغییر موت برزخی خواب و بیداری در خواب ایشان را در میان نفسنجین
 لازم نمی آید که موتی را بچگونه ادراک و شعوری بامور دنیوی و هیچ وقت باقی نماند
 چه که حیات و خواب عالم برزخ مغایرت با حیات و خواب دنیا که تفصیل مراراً گفته
 و التماس نمایند بدین را آنچه از بعضی مشایخ منقول است در بعضی اشیا می باشد
 و حضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در جوابی را اهل تصریح فرموده اند که
 باجمله صحیح و ثابت عند تحقیق نزد جماعه کسب روایات و درایات احادیث اول
 صحابه و تابعین و سلف صالحین اعاده روح بحسب و بقایه تعلقی آن ببدن بمشکله تنفیم

تعذیب پذیر و تعلق شعور و ادراک بحکمه مناسب اوست باقی ماند گردیده هنرین اهل باور

تعلق دینوی است و کلامی بطریق فرق عادت مانند تعلق دینوی موجود گردان و خلاصه

الکلیه عالم قبر بطریقی علیحد است که منافی موت کدانی نیست چنانچه حیات

نام غیر حیات است متیقظ است و تحقیق درین باب است که قدر مشترک حیات و حیات

هم و ساینده برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات امتیازی یافته می شود

بهمچنین در تشکیک در میان حی و بیت برابر است لکن امتیاز در بعضی آثار و خصوصیات

است مانند تغذیه و تمییز و تولید و سماع اموات کلام احیاء و بسیاری از احادیث

به ثبوت رسیده و تفصیلش در مابقی باید جست تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام موت

با یکدیگر و تعارف تر از نیز ثابت شده است منحصراً منتهای قول تعالی و من ضل ممن یرید

الآیه قال البیضاوی لاهنم اما جمادات و اما عباد و مسخر و من شغلون باحوالهم ففی

تنقیص علی کونهم غافلون عن الامور الدنیة و من متوہیات بعض اهل الغوایة و من

علیک اولاً ان تعالیٰ ین فیما سبق ان لقول بعبادة الاجسام باطل من حیث انها

لا قدرة لها البتة علی اخلق و الایجاد و الاعداد و النفع و الضرر فادفع بادل اخر

علی بطلان ذلک المذهب و اما مذکر الاجسام جمادات محضة فلا تستمع دعای

الداعین و لا تعلم حاجات المحتاجین و باجماع فایس الاول شارة الی نفی القدرة

و الدلیل الثانی الی نفی العلم و الاشارة الی نفی القدرة و العلم فبطل عبادتها بعبادة اجسام

بکذا فی تنقیح الکلیة لفتح الایة و الدین و انما فی قول تعالیٰ و من ضل ممن یرید

یکون احد الضل من الضالین کین است و انما فی قول تعالیٰ و من ضل ممن یرید

لا یجیبهم و سماع دعایهم فبطلان ان نفی سماعهم و مراعی مصالحهم بکذا فی

الشيخ

الشيخ رحمه الله تعالى على قولنا ان يوم القيمة لا يعلمه الا الله تعالى ولا يعلمه احد من خلقه الا ما شاء الله تعالى
 من يوم القيمة ويقع فيها من بعد ما مضى من احوالهم من اجل انهم لم يعلموا ان يوم القيمة لا يعلمه الا الله تعالى
 لانه غيب عنهم هذا من قبل الاكثرين وقال بعضهم بل لا بد من الملكة التي في قلوبهم في يوم القيمة
 من غير من عداوة كغيره لانه العايدون من سراج المزاوي من قواهم شعاعهم عن عايدهم فانهم لم يعلموا انهم
 مشغولون لعبادة بشدة الى ان اوتيت هذا فاصبح ان معنى القدرة انما هو العلم والقدرة على كل شيء
 الاجابة الاتم التي هي من خصائص المعبود كحقيقته على العايد من ان العبد والابن الباطل انما هو
 ملائكة او اجناس لا يستدعي نفى السماع عن الموقى الذي نحن فيه من باب ما اخطر في فكره
 ان الموقى يطلعون على اعمال الاجناس واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام اموات اخر
 هو باطلاعهم سبحانه وتعالى بلا واسطة هذا التفضيل في كتاب الدليلي وشرح الصدوق فلو كان
 الانبياء والملائكة مشغولين باحوالهم غير متفتحين الى المشركين الذين هم اعداءهم لان
 عدم اطلاعهم على احوال الزايرين ولا يقتضي لفظه عن الامور الدينية راسا وبكدها
 سائر الموقى في المرات شرح المشكوة الانبياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت
 ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموقى في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت
 بعض الايام نعم الانبياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت
 بهما يتعدون ويصلون في قبورهم مع استغفارهم عن افعالهم كالملك
 وهذا امر لا مرية فيه وقد صنف ليعقوب بن ابي ذر ذلك وقال جلوسهم في اوقات مختلفة وانهم
 متعددة جازع عقلا وفي الموقى الدينية انهم يصلون في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت
 قيل لا يحسن على الزواجر قيل ليس في ذلك
 ع. تيسر منته ومن صلى على غائبه او على من صلى عليه علم على بعد وفاء في الدنيا

الشيخ رحمه الله تعالى

آنچه روز انجمن است قول او تعالی و من یمن بیدعمن
 ما هم غافلور آنکه گمراه تر از آنکه که بخواند و چه
 آنکه اجابت کند و در قیامت نمی آید مشرک معبود یا پل خدا و او را بدست نمی
 بخواند و استقامت از نظام نشود و بتان از خواندن بت پیرستان بخیر اند و
 میگویند که ساریش مانده پس آنکه اجابت کنند بدیخت کسی که از عبادت خدا غافل
 اجابت کند و در روزی توجه بجا و مابینا و ما شنوا آورد و مکنانی
 همچنین در قیامت است که میست که معبودات باطله یا صنایع اند که حقیقت حجاب
 هستند یا بندگان خاص اند که در عالم برزخ با حوال بشارت مال خود شادان و
 بسوی عتده بلکه اتفافی ندارند و جواب آواز فریادشان نمی دهند بعضی فلسفه
 مزاجان زعم کرده اند که از اینجا بشکار می شود که موتی را در عالم برزخ شعور
 و تمعی بامور دنیوی حاصل نیست جواب این تمویه باطل و تشکیک لا طائل نیز اظهر است
 زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احوال ایشان و شنیدن کلام و سلام
 زائران از دلائل عقلیه و نقلیه که همیشه سابقا اند که شنیدن لایح کرده پس
 مشغول بودن توجه بجان و مال و اتفاقات لغوی و نشان بجال مشرکین ضالین
 لازم نمی آید که ایشان را لغت اند که به امور دنیوی غافل نباشد و از همین جا
 که ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوٰۃ تصریح فرموده که همه مردم با سلام و کلام
 می شنوند و حال آنکه در این باب هیچ شکی نیست و مؤید است آنچه در بعضی رسائل
 مسطور است که در دنیا همه آینه پس اموات هم ادراک و حس اس آنها
 و آنکه در کلامی باطل است که باطنی اموات دیگر که بعد از ایشان باشد

جواب

همه مردم با سلام
 و کلام شنوند
 می شنوند

وهم كره في كراهي باطلاع او تعالى وسجانه بلام سطره ويكره في در كتاب و لم
 الميت يوزن في قبره ابو ذر في حيوة مذكور است الميت يبلغ من فعا في يده واقويهم
 باطنية يحبه بها الله لمن ملك او علامة او دليل او ماشاء الله وتوكلوا على ما
 في الرقة الوسطى مقصود اثبات علم و ادراك است براي موت خواه کسی بر قبور ایشان
 بیان کند خواه ملائکه مردهای دیگر خبر رسانند بهر طرز امتون را اطباء از احوال
 اینجا و علم و شعور حاصل است و اما الاحادیث الدالة على عدم سماع الموتى عندئذ
 منها ما روئى شيخان عن ابي قتادة رضى الله عنه انه كان يحدث ان رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم مر عليه جنازة فقال استريح او سراح منه فالتوا يا رسول
 الله ما المستريح والسراح منه فقال العبد المومن يستريح من
 نصب الدنيا و اذا ما الى رحمة الله والتعب الفاجر يستريح منه العباد و البلاء و الشجر اذا
 قد توهم بعض المتعصبين انه كثيرا ما يحدث في الدنيا من الامور التي يتالم المومن بها
 فلو ذكرها المومن الميت لتالم بها ولم يتق مستريحاً و قد ثبت من احديث استراحة
 العبد المومن الميت من نصب الدنيا و اذا ما الى رحمة الله تعالى انتهت نحن نلقى عليك
 اولاً ان المستريح هو الذي يطلب الراحة من نصب العير و بعبه المستريح هو الذي
 يطلب الراحة من نصبه و نصبه حديث مبين و منتهى لذلك و شتم عليه ثانياً ان
 قوله صلى الله عليه وآله وسلم البلاد و الشجر و الدواب يدل على سراته انما منق الفاسق الى غير
 من ايجاد و غيره كذا في شرح المصابيح اذا انقضت بذاته بغيره تميرت سائتاً من
 الاحاديث صحيحة ان الميت اذا اوصى بائني سكي عايناج بعد موته يكون مقرباً
 اليه عه كما بهور اسي جمهور و ان الاموات يترجون بادر اعمال احسنه من الاسباب

وحيث

المراة للوكا
 محو على الاربعة

اولاً
 ثانياً

وَبَدَّيْهِمْ بَيَاضًا وَأَشْرَاقًا وَيَتَذَكَّرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ أَلَيْسَ ذَلِكَ جَنَّاتٍ مَّا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

تسبب الدية واذا لمطلقا يلزم التعارض بين الاحاديث فلا بد لدفع التعارض بتحصيل التطبيق ان يقتضي بان الميت المومن يكون مستريح من الازمى البذر

الراحة تستكره بالقوة الشامة نحوها وأما النصب الروحاني الحاصل بشاركة الحكيم

فادرك بعض اجزاء البدن فلا شك في تحققه لمستخرج من الاحياء في عالم البرزخ
فادرك بعض اجزاء حديثها في كمنكران سماع موقفي بانها مشك كيرند حديثي مستخرج

و مسلم از ابو قتاده رضی اللہ عنہ روایت کرده که گفت: رأینده شد بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خنجر پس فرمود: حضرت این میت یا راحت یا بنده دست یا راحت یافته است.

از وی چنین گفتند صحابیت معنی مشرب و مستراح است پس فرمود از کجاست می آید
علیه السلام و مسلم کمبده مومن صالح راجت می یابد و هر که از تعب و رنج و دنیا و آزار دنیا

و اهل آن و میرسد بسوی رحمت خدا و بنده فاسق راحت می یابند از روی بندگان
و شهر یار و درختان و بر زمین و نندگان و خلاص می شود از شر روی و پست

عباد خود ظاهر است که بایشان از روی انانیت بر سر خداست و اما استیلاست بلا و شجاعت
و اب جهت است که بوجو و مخور و ظلم حاصل میگردد و فساد در عالم و فحشا

برای آن و اجزاء آن و همه سخاوت و تقاضای آن می دارد و فاجبر پس اینی
کشید و چون در آن و هر چه بر زمین است بگذافی الرحمة فلا تشک
منکرین بخت که بکار او در آن شکر است و استحقاق مومن در عالم پروردگار

از پنج تب نامثبت شده پس اگر او را در این عالم شعور و ادراک امور و نیز عقل
 لازم آید که از ادراک امور دنیوی و موله موزیه میت مومن ایذا و اندوه و غم
 به مستلحت بجزعت مبدل شود و این خلاف منطوق حدیث مذکور است پس

نماند که جواب این غم خفیه و توهم ضعیف اظهار الشمس است زیرا که چون از احاطه
 صحیح که سابق قلم حال کردیم خوش شدن موقی بحجت اعمال حسنه احوال و اندوختن
 کردیدن ایشان بسبب سیئات زندگان و تزیین اموات بر خدایا در صورت
 ایضا پس مراد از رحمت یافتن بنده مومن از پنج و آثار دینا که حدیث
 مرقوم بران دلالت بر وضوح دارد و است که در عالم برنج از آزار دنیا که بالات
 جداییه و قوامی بدین درجیات دنیوی حاصل میشود راحتی نصیب گشته و اما تلم
 و اندای روح بشارکت جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بحجت ادراک و سمع امور
 دنیوی و موله موزیه پس شبه نیست در حصول آن همه موقی را در عالم برنج و این

تقریر و پذیر تعارض و تخالف از احادیث مرثع کردید فادرک و انصف و
 ماروسی الترمذی و بنی مایه بنی هر رة رفع الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم اکثر ما یومر الناس ان المیت
 لو ادرك من الامور الدنیویة ما یذاکم من التندی منسج و قد ثبت من التحدیث
 ان البنی صلی الله علیه و آله وسلم سمی المیت و ان الله یخبر الخلق بما یدعون
 لو کره المکر و ان فاعلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دخل المسجد فزعموا
 یضجون فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو انکم ترون ان الله یضجکم عما
 و تانیاً ان الامر فی قوله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله یضجکم عما

تحدیث

المراد بالکلام

مضمون الکلام

اولا

ثانیاً

الحی و قد شیع الله عنهما انها قالت یا رسول الله صلی علیہ وسلم هل تحت الارض اصحاب قال لا
 یزکون ان کفی یوم عشرين مرة بهذا فی شرح المصاحح اذا وعیت هذا فاعلموا علیک انکم
 ترویت عن الصادق و قد سبقنا ان لمیت منفع بوصول الثوب من الاحیاء و فی شرح
 به و ایضاً فی سببهم علیهم السلام و سیکذوبها فلا بد لدفع التعارض ان يقال ان المراد
 من اللذات المنهدة بالموت هو اللذات الدنیویة اذ لا یزال الالبات بحیوانه کما کل الا
 اللذیة و سماع الاصوات تحت ته و روية الاشکال العجیبة و الصور الغریبة و بین الشباب
 الفاخرة و شم الروائح الطیبة و غنوا و اما اللذات الروحانیة اذ حاصلة بشارکت الابرار
 المثالیة للطیفة او بشه که بعض اضرار البدن لسمع الامور الدنیویة المفرحة فلا شک
 فی حصولها للموت فی عالم البرزخ و لا ینکرها الا الاصم و الا بکم کما هو الظاهر علی العلم
 یعنی و از انجمله است حدیثی که بروایت ترمذی و سائمی ابن بابجہ از ابو هریره رضی الله عنه
 ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بسیار یاد کنید و یران کنند
 و قطع کنند لذتها را که موت است مفهوم از کلام طیبی نیست که ما دم از دم است
 بدال مهله معنی یران کردن و انداختن و شکستن بنا بر خانه چنانکه مشهور است بر زبان
 مردم ولیکن در مہات مذکور است که ما دم بدال معجمه است معنی قاطع چنانکه جوهری گفته
 و تحقیق تصریح کرده است بیلی که روایت بدال معجمه است لهذا فی الترجمة باید داشت که
 منکران سمع اموات زعم کرده اند که حدیث مذکور اول است بر آنکه موت قاطع لذت
 است پس اگر میت را سمع و اوراک امور دنیویہ مفرحة لذیذہ دست دهد لازم آید
 که او را شاطی و لذتی عطا شده و این خلاف منطوق حدیث است مخفی مباد که
 هرگاه از اعدایت صحیحہ سابقہ ہو یا اثری که اموات را انتفاع و لذت و لذت

از حدیث

مخفی

بمعاون عبادت بریند و ایضا و باعمال حسنه ایشان محل میشد و پس مراد از قطع لذات
 بجهت موت است که لذتهایی که در دنیا به سبب آلات بدنانه و تدوی بدینه مانند
 خوردن طعمه لذیذ و پوشیدن لباسهای غره و دیدن صور حسنه حاصل بود
 برین منقطع گردیدند و اما لذات در حایه مشارکت حیات لطیفه مثالیله باشد که بعضی
 اغراضی بدن بجهت سمع و شغور امور دنیویه مفرجه پس شکی نیست در ثبوت آن مرئوس
 را از اقتصر و منها ما روی الترمذی عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ثم قال لا تكلم فقول ارجع الى ابي فاخبرهم فيقولان نعم كونه العرس
 لا يوفى الا حبة الا حبة الا حبة الا حبة الا حبة الا حبة الا حبة الا حبة الا حبة الا حبة الا حبة
 الميت ما كان في القبر اول دليل على عدم طلاءه عن الامور الدنيوية فاني لا اسمع الا
 نحن نبقى عليك اولاً ان العروس نعت يطلق على الرجل والمرأة ما واما في اعراضهما
 وجمع الرجال عرسين وجمع النساء عرس واما من العرسين الرجل واما من
 قوله صلى الله عليه وسلم حتى يعقبه الله متعلق بمحذوف والتقدير فلما زال فيها مرد وحيث
 الله واما لانه خلت في ان الميت بعد الاحياء واما في القبر يوم حيوة ام تزور
 روحه ثانياً قيل تزور روحه واما يوم حيوة وقيل لا تزور والاحياء تدل عليه فان الغيب
 صلى الله عليه وسلم اذا دخل المقابر قال سلام عليكم ولا يسلم الا على الاحياء وقوله
 صلى الله عليه وسلم ثم كونه العروس صريح فيه لان النائم حي وقوله صلى الله عليه وسلم
 وسلم يعاد روحه في جسده وقوله صلى الله عليه وسلم ثم يعاد فيه الروح صريحان
 الاحياء ولم يشيت الاماتة فالاصل الحيوة ولان المؤمن في القبر مروح والكافر مغضب
 يروح وينصب بل روح فان قيل ما تقول في قوله صلى الله عليه وسلم ان الله الموتى

سبحانك
 وحمداً
 لك
 يا ذا الجلال
 والإكرام

المراد بالمراد
 هو على المراد
 به

المراد

المراد

المراد

١٥٥
في طائر في بحته سمى معبته الله الى جده ويوم معبته رولهنس أي قلنا يعارضه الاخاء
المذكورة ويضعفه الدلالة العقلية مع ان الجميع ممكن لانما فاة منها قال النفس دون
قول الله تعالى اسديتوا الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان لكل انسان
روحين فاذا مات فارت احد هما ولقيت احد هما في البدن التي في قوله صلى الله عليه
سلم نعم كنتم في العروس روح بحيوته والتي هي طائر في اجته الروح الاخرى فان قيل فلم
في القبر اذا قلنا الروح غير مانع من البلى فان عضوا حتى قديسلى ولوا ضطجع اياها على
لثقت لعضو هكذا في شرح المصباح اذ سمعت هذا فادرك انه انما ضرب المثل باباءه
لان الانسان اغر ما يكون في اهل ليله الاعرس واعرج الى في الاستراحة في
كما والعروس ان يكون ايثر او قال الطيبي هذا عبارة عن غرة تنظيم ياتيه عداة ميله فانه
من موجب وعطف فيوقفه على الرنق ولعطف هكذا في المرقاة والحاصل انه ليس المراد
هو النوم الحقيقي لكونه مخصوصا بالحياة الدينية بل المراد هو الاستراحة والغرة فانه
ان للميت المومن استراحة وغرة كاستراحة العروس وغرة ثم ان ختلج في صيد
نه تدور وان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم يكون شاعرا
اسمع والروية والادراك فلذلك يجوز ان يكون الميت سميع للروية واسمع فانه
بان المماثلة بين النوم والموت ليست الا من جهة ان روح الينقطة تفارق عن
في حالتي النوم والموت كليهما وان السالم والتلذذ وادراك الامور العجيبة كما يحصل
لنائم في حالة النوم كذلك للميت في حالة الموت وليست له شبهة من جميع الوجوه
اما خطر في قلبك ان الاحكام الدينية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت فاجب
لا يلبى بالنوم ويلى بالموت فقياسا احدهما على الآخر من جميع الاخبار مما لا يسئل

الی السداد والعدل علم بضماء تعبد یعنی و از آنجمله است حدیثی که برایت ترندی از ابوهریره
 نقل شده که فرمود بنخیر خدا صلی الله علیه و سلم پست گرفته می شود میت را
 خواب تهرت کن پس میگوید میت باز برکرم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم
 ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غیبی در شهر راحتی یابد و ذوقی بسند کوفت
 کاشکی بروم و سان خود را به پیغمبر و حال خوش خود را بایشان بنمایم پیش میگویند
 منکر و کبر مریت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوک خدا است که بیدار نکند
 او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار گردانین از هر کس خوش نمی آید و
 موجب وحشت میگرد و نمی تواند که بهر کس بیدار گردد مگر محبوب بیاید و بیدار
 گرداند تا آنکه می آید و او را خدا تعالی ازین خوابگاه وی بگذانی ترجمه مشکوٰۃ للشیخ
 بدانکه منکران مسماع میت عزم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لایح میشود که اموات
 در عالم برزخ خوابی و غفلتی از امور دنیوی حاصل است در پرده مباد که مراد از خواب
 که در این حدیث مذکور شده سایش و آرام و غرت است نه خوابی که از خصائص
 زندگی دنیا بود فقدان الحیوة الدنیویة فی عالم البرزخ فلیکف یصدق تعریف النوم هنا
 و الا یلزم دوام بقار النبیة و المثلث اعروضا لکما تری بعضی جواب داده اند باینطور
 که چون در برزخان دو روح میباشند یکی آنکه بهضم طعام و حرکت نبض و تنفس بو
 و بسته است دوم آنکه شعور و ادراک و هیوش با و معلقی دام و پس مخاطب بقول
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نم کنوتم العروس روح اول است نه دوم ^{حفظ}
 و اما البرایات الفقہیة فمنہا فی الهدایة فی باب الیمین بالضرب و القتل و غیره و
 مثال ان ضربتک فعدی ضربات فصر به فهو علی حیوة لان الضرب اسم فاعل معلوم

و اما الزیات
 الفقہیة

مفصل

بقول بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يغيب في القبر يوضع فيه اسموت في قول
 العامة وكذلك الكسوة لانه يراوه لتمتدك عند الاطلاق ومنه كسوة الكفارة
 وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوي به شر وقيل بانها رسيه ينصرف الى اللبس
 الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينفيه والمراد من
 الدخول عليه يارته وبعد الموت يزار قبره لا هو اهتبه وفي الكفاية شرح الهداية
 وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام واذن لا
 وذو التحقيق بعد الموت ومنها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل
 ان ما شارك الميت فيه الحي يقع اليمن فيه حاله حيوة والموت وما يخص سجالة حيوة
 يقتديها وضرتك وكلتكم ودخلت عليك يقيد بحيوة بخلاف لغسل ويجعل
 انتهى ومنها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان
 لو حلف لا يكلم فلانا فكله غيا لا يحلف لانه يقيد على ما حيث نفهم والميت ليس كذلك لعدم
 اسماع انتهى تلخيص تمام انك منكر ان سمع اموات بعض اسائل فتعجب من كس
 بازار جدل وعناد كرم يملكن تفصيلش انك مثلاً انك شخصي كسي بلويد كه اكر بنم ترا
 بنده من آزاد است وان شخص ان كس رابعه مردنش بر و پس در مصورت
 ان شخص حالت خوابه شد يعني بنده او از آنجا كه كشت به ايلام و اذ انك كجبت زد
 متحقق ميشود ميت موجود ميت وچنين است اكر بلويد كه اكر كلام كنم از تو يا داخل
 بر تو پس بنده من آزاد است پس كلام كروا ز و يا داخل شد بروي بعد مردنش
 پس درين حالت نيز حالت خوابه شد زير انك مقصود از كلام افهام است و افهام
 با اسماع متحقق مي شود و ميت اسماع موجود ميت و مراد از داخل شدن ملاقات

کردن دوست و ملاقات از خصمانند ^{۱۵۶} هست آری زیارت قبر میت میکنند

زیارت میت و تشبیه نیست در اینکه عبارات فقهیه دلالت و ضمه دارند بر عدم سماع ^{اولها} ثم الجواب عن هذه المسئلة من وجهين اولهما يقتضي تهديد مقدمه وهي ان الايمان بفناء

على العرف دون الشرع في الاشباه والنظائر فاذا تعارض اى العرف مع الشرع

قدم عرف الاستعمال خصوصا في الايمان فاذ خلف لا يخلص على الفهرش اوعلى

البساط ولا يفتى بالسراج لم يخش كجلوسه على الارض ولا باناستضاء بالسلمس

وان سما الله تعالى فراشا وباطا وسمى الشمس سرراجا ولو حلف لا ياكل لحما لم يخش

باكل السمك وان سما الله تعالى كحما في القرآن انتهى او اهتمد هذا فان المراد من

الايلام والافهام والدخول هو الذي يختص بالسجد في عبادة الدينوتية لا البرزخية

بالزم من مسائل الفقهية نفى السماع العرفي الذي عليه بناء الايمان لان نفى السماع يحقق

الذي نحن بصدده كما سلف غير مرة تحقيقه وتفضيله وثانيتها ايضا يستدعي تهديد ^{ببرزخية}

وهي ان مسائل الايمان من الاحكام الفقهية التي هي من الاحكام الدينوتية لا البرزخية و

الشرعية والالزم فرضية الصلوة والصوم والزكاة في البرزخ والآخرة وبطلان التبا

يتسلم بطلان المقدم اذ ادرت هذا فاستمع ان الاحكام الدينوتية كلها ايمانا كانت

او غير متعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحكام البرزخية فبالعكس

والاحكام الاخرية متعلق بالارواح والابدان كليهما بالذات في شرح الفقه الاكبر

واحصل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تتبع لها واحكام البرزخ على الارواح

والابدان تتبع لها واحكام الآخرة والنشأة على الارواح والاجسام جميعا انتهى وحل

الكلام ان مراد الفقهاء نفى السماع لمخصوص بالقوة بحجبة انية لان نفى سماع الارواح من

نظایان ما در ده بعضی تبعه آثار افلا سفته بقوله و عجبا من الذی یدعی تقلید نریب الامام
 ابی حنیفه و یعتقد تقلیده واجباً ثم یرفضه فی بذه مسئله اتباعا له و اه انتهی عجیب
 ناش عن اتباع موی النفس قطعاً بقصر بعین الانصاف و لا ترکون الی منج الاعتقاد
 خلاصه مرام آنکه جواب از متسکات فقیه بر دو وجه است نخستین آنکه بنای مسئله
 که بسو کند تعلقی به از مذکور است پس اگر کسی سو کند خورد که بر فرش یا بر
 بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از
 آفتاب روشنی بگرفت پس در تصویر او حانت نخواهد شد زیرا که حتی چنانچه
 و قعانی اگر چه زمین را بفراش و بساط و آفتاب را بچراغ بقیر فرموده لکن در
 زمین انفرش و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ گویند هر گاه این تقریر ذهن نشین
 کردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول نیست که مخصوص
 بدن در حالت حیات دنیا نفس سماع متعارف که بقوه سامع وقت زندگی و تا
 حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل
 سو کند از احکام فقهیه و نیوییه هستند نه از احکام برزخیه و اخروییه و ظاهر است که
 همه احکام و نیوییه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه
 بالعکس و احکام اخروییه به هر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی
 است که مخصوص بقوت جسدانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاخفظ و چند احادیث
 که از آنها سمع و ادراک اموات الایح میشود از کتاب شرح الصدور و غیره مانند
 لدنیه و جنبه اقلوب منقول میشود بکوشش سمع و اجابت باید شنید و از اتباع
 نقیض خد باید کرد فی شرح الصدور اخرج القلی عن ابی هریره فی صدغه قال قال انوار

خلاصه مرام
 و بدین
 خلاصه مرام

جمع

یا رسول اللہ ان طریقی علی الموتی قبل من کلامہم انکلمہ باؤ امرت علیہم قال قل ایہا المرسلین
یا اہل القبور المرسلین المؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا ہذا اشارت بکم لا حول
یعنی ابورزین عرض نمود کہ اسی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در راہ من کو درست گما
واقع ہست پس آیا کلامی بہت کہ بآن متکلم شوم و اموات را بوی مخاطب ساز
وقتیکہ بگذرم برانہا فرمود حضرت صاحب الزماں علیہ السلام کہ بگو سلام علیکم انما قال انور
بد رسول اللہ سمیعون یعنی گفت ابورزین کہ اسی پیغمبر خدا مراد ہا می شنوند قال سمیعون
فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ می شنوند و لکن لایستطیعون ان یکلموا و لکن طاعت
نہا زند کہ جواب بدہند قال یا ابازرین الاترضی ان یرد علیک بعد و ہم من
اسلام کہ انتہی فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اسی ابازرین ایہا واضی فی شوی انیک
فرشتگان و وافق شمار مردگان در حق تو جواب دہند قال مولانا علی القاری رح
فی شرح مشکوٰۃ قولہ لایستطیعون ان یکلموا ای جوابا بسمعہ الحی و الافہم یردون
حیث یسمع یعنی مراد از قول حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مرد ہا طاقت جواب دادن
نہا زند انت کہ طاقت آن جواب نہا زند کہ زندہ او را بگویش خود شنود و
در حقیقت ایشان جواب سلام میدہند لکن سمعوا ایشان نمیشود و فی الموائ
الندیۃ العلامۃ العظمی من اہل الی عالم البرزخ من المؤمنین بظلم احوال الاحیاء
غالبا انتہی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زندہ ہا را می دانند و
حال مجاہدان انہر حال مشہر بصلاح و کدہ فی قبر یعنی و مجاہد گفتہ است کہ مرد خوشحال
ہمیشہ در قبر بہت شایستگی پسہ خود و فی جذب القلوب و یار المحبوب للعلما لیتحقق الہو
روح تمامہ اہل سنت و جماعت کثر ہم اللہ تعالی قلع میگنجد بعد و حیات مرہر میت

در قبر خاکنه در احادیث در دو یافته و تفصیلش در مابقی ذکر کردیم و قطل ابن عبد الله
 احادیث اسوال و عرض المقعد و غلب القبر و تغیمه و زیارة القبر و سلام علیها
 خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل و الله علی تحقیق الحیات فی القبر و دار و شده که بعد
 عود حیوان در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعم قبر و غلب آن تا قیام قیامت
 اذراک می کند و شک نیست که اذراک مشروط است بحیات و لکن کفایت میکند
 حیات جزوی از افراد علامه قونیوسی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت
 بر آنکه اموات اذراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق با سند صحیح روایت می
 کند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول قبر شریف حضرت
 صلی الله علیه وسلم میرسد و کلمات خطاب عرضه میدارد و میگفت سلام علیک
 یا رسول الله سلام علیک یا ابابکر سلام علیک یا ابی بکر سلام علیک یا ابی بکر سلام
 نیز این روایت مذکور است باید دهنست که چون از مسئله اثبات سماع اموات بحث
 حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع
 میکنیم پس مخفی نمیکند اگر کسی بگوید که خداوند به تصدیق و بوسیله و بمرتبت جنات
 مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث ثقلین قدس سره الغریز گناهانم بخش
 و عقیده صحیح در باب سماع اموات ما را غنایت کن این توسل میگویند و درین
 توسل بنیاد و اولیاء خلافتی واقع نیست و بطریق تبرک و وسه حدیث که از ان اثبات
 توسل بهوید می شود مذکور میکنیم بحسب حدیثی که از ان توسل الی الله تعالی با بنیان رخ رس و
 الصالحین من عباده خ یعنی در از جمله ادب و عبادت که وسیله جویید در قبول
 دعا بسوی خداوند تعالی با پیغمبران اوست و در وقت دعا

اموات اذراک و سماع
 اذراک حاصل است
 بحسب حدیث و
 روایت

بگوید کہ خداوند اہل برکت پیران خود دعا می مرا قبول کن و
 مثل از جملہ منہ بات است و نیز از جملہ اول دعا این است کہ توسل بگوید بصالحان
 از بندگان خدا و برائی یعنی در وقت دعا بگوید کہ دعا می و اہل برکت بندگان صالحان
 خود قبول کن و در ظرف جلیل مرقوم است اور یہ کہ وسیلہ پکری طرفہ اللہ تعالیٰ کی
 ساتھ پیغمبروں او سکی کی نقل کی یہ بخاری اور بزار اور ساکن فی کہا مولف فی کہ وسیلہ
 کرنا مستحبات سی ہی کہذا ذکر الفخر والعلیٰ اور وسیلہ پکری ساتھ نیکون کی یعنی
 سوا سی انبیاء کی صدیقون کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یہ بخاری فی وف
 صالح وہ ہی کہ قائم ہو ساتھ ادا کر فی کمال حق اللہ تعالیٰ کی جیسی قائم ہوتا ہی
 ساتھ ادا کر فی حق بند و نمی کہذا ذکر العلیٰ انتہی و در جذب القلوب مسطور است کہ
 مردی ضریر البصر شیش حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض نمود کہ یا رسول اللہ دعا
 تاخذ انت حاجت من یضرب کرد اند فرمود اگر بصارت خواہی دعا کنم تا چشم تو
 گردد و اگر آخرت خواہی صبر کن کہ آن بہتر است برای تو گفت دعا کن یا رسول اللہ
 فرمود ما وضو کند و ابن دعا خواند اللهم انی استاک و اتوجه الیک بنیک محمد
 الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی ہذہ لیقضیہا الی اللہم شفیعہ فی تری
 گفتہ است کہ ہذا حدیث حسن صحیح غریب بیہقی نیز تصحیح آن کردہ باز یاد فرمایند
 کہ فقام وقت انتہی و در خلاصہ صولۃ یضیع علی اعدا و ابن مریم مسطور است او
 صحیح ناسی و معکم کبیرین ہی کہ ایک اندہی فی آپ سی بینا ہدینکی است دعا
 آپ فی اوست دو رکعت نماز پڑھوائی اور فرمایا کہہ اللهم انی استاک و اتوجه
 الیک بنیک محمد بنی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی اللہ فی حاجتی ہذہ اللهم شفیعہ فی

کتب و غیره از کتب اربعین تا آخر سال و در هر سال از هر کتابی که در آنجا
 فی او شکی و عاقله آرمایا و پرور پایا و ... است که چون توسل عمل
 صائمه با وجود آنکه فعل ایشان است و نقصان موضوع حائز باشد و در
 حرمت متجانسه مقبول کرد پس تشفع به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که سبب رجوع او
 بطریق اولی جائز بود و فی تشفع القاضی مع دخل یوم ابو جعفر المنصور العباسی المومنین
 مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال للامام مالک رحم یا ابا عبد الله استقبلنا
 و ادعنا ثم استقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال الامام لا تصرف وجهک عنه و
 وسیلتک وسیلة ابیک آدم علیه السلام الی الله یوم القيمة بل استقبله و تشفع به
 فیشفعک الله اتمی و بروایت صحیح صحیح شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قبر طمعه
 بنت اسد و حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در آمدند و فرمودند حق
 بنیک و الانبیاء الذین من قبلی در سخنی و دلیل واضح است بر توسل به هر دو صاحب
 نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت حیات و نسبت با انبیاء علیهم السلام
 بعد از وفات و چون توسل با انبیاء دیگر صلی الله علیه و سلم جمعین بعد از وفات جائز
 باشد پس بسید انبیاء علیه افضل الصلوة و اکملها بطریق اولی جائز باشد بلکه اگر با
 حدیث توسل با اولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند و نیست مگر آنکه
 دلیلی بر تخصیص حضرت رسول صلی الله علیه و سلم جمعین قائم شود و این دلیل و الله اعلم
 کذا فی جذب القلوب الی الله محبوب یروى عن فضل الصیدیقین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه
 انه یحیی عند قبره نبی صلی الله علیه و سلم فبقول یا محمد انی اتوسل الیک کذا فی شریح
 دلائل الخیرات و اما انتفاع جستن با روح کاملین از صحاب کرام و واسطه العرض کردن

ایشان بجناب او تعالی و تقدس و تبحر کردن بجنابشان باین طور که شما مقربان
 رکاه الهی هستید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار دینی یا دنیاوی مرا
 آسان کنایند پس این ستم را دو بار و احوال و ایام است و آن مختلف فیه است لکن الحج
 واضح جواز است بشرطیکه ستم در حق ارواح تصرف اتم و علم شامل و قدر
 کامل و سوای آن چیزیکه موجب شرک باشد اعتقاد نکند و اما ستم را از این جهت
 اسلام پس خلافی در آن متحقق نیست قال شیخ الاجل الدلوی مع فی ترجمه بشکونی
 کتاب الجهاد و اما ستم را بابل قبور منکر شده اند و بعضی فقها اگر انکار از جهت
 نیست که سماع و علم نیست ایشان بر اثران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت
 و اگر به سبب نیست که قدرت و تصرف نیست ایشان در آن موطن تا مدد کند بلکه
 مجبوس و ممنوع اند و مشغول با آنچه عارض شده است مریشان را از محنت و شدت
 پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که در شان خدا اند شاید
 حاصل شود ایشان را از قرب در برنج و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات
 مرز اثران را که متصل اند با ایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود چنانکه در
 بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمه و النازعات غرقار الایة الصفات نفوس
 فاضله در حال مفارقت از برن که کشیده می شوند از ابدان و نشانه می کنند
 عالم ملکوت و سیاحت میکنند بجهان قدس پس میگردند بشرف و قوت از درایت و
 شعری چه میخواهند ایشان با ستم را و اما آنچه مایه فهم از این است که در
 محتاج فقیرانی شد دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب او
 و توسل میکنند بروحانیت این بنده مقرب مکرر در رکعت و سجده می گویند خداوند

حج
 جواز است

بهر گشت این بنوع گوید که دوستی و کرامت که در او بود و در او بود که در او بود
 بر آنکه در او بود که در او بود که در او بود که در او بود که در او بود که در او بود
 ولی در شفاعت کنی مراد بخواه از خدا که بد پرست و ملو بلا و خدا را بپایست
 پس علی حسب سؤالی و ماسول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده از
 مکر و وسیله نیست ایشان را فعل و قدرت و تقه و شکر کنون که در قبول اند و در آن
 که زین بود و در دنیا و اگر این منسی که در امداد و دست داده ذکر کردیم موجب شکر و توفیق
 با سوادای حق باشد چنانکه مذکور نمیکند پس باید که منع کرده شود و توسل طلب
 و عا از ائمه ان و در دست آن خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب
 و مستحسن بالاتفاق و شائع است در بین و اگر میگویند ایشان بعد از موت مغرول شده
 و بیرون آورده شده اند از آن حالت و کرامت که بود ایشان در حالت حیات
 نیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و مجذب شدند بعالم قدس و متمسک شدند
 در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت
 آنکه فائده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت بخل و مشغولی ظاهر
 شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در
 نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان ظاهر میگردد و نعم اگر از آن عقاید
 کنند که اهل قبول و تصدیق هستند و قادر اند بی توجه بخصرت حق و التجا بجناب حق تعالی
 چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی است
 در دین از قبیل قبر و سجده مسلمان را و نماز بسوی وی و بر آن از آنچه نهی شده
 واقع شده است این اعتقاد و این اعمال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام بسیار

هزار و ده اج از حجت و حاشا از عالم شریعت و عار و به کلام دین که این است
 و بن فعل لعل آن دو آنچه بر و محلی است از شایع این گفتار است و از روح کامل و استفاد از این خارج حضرت و گوید
 است در کتب و رسائل ایشان و شبهه است میان ایشان حاجت نیست که ذکر
 کنیم آن را شاید که منکر و متعصب اسودی نکند کلمات ایشان آری مروی و منکر
 در زیارت سلام بر موتی و استفاد از ایشان از اوقات قرآن است ولیکن در اینجا
 نبی از استمداد نیست پس زیارت برای اعداد و مرور استمداد ایشان هر دو
 باشد بر تفاوت حال زائران و فرور باید دانست که خلاف در غیر انبیا است
 الله و سلامیه علیهم جمعین انتهی و فیض فی الرحمة فی باب زیارة اقبور و تحقیق ثابت شده
 است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بر ائران و احوال ایشان
 ثابت و از روح کاملان را قربی و مکانی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات و
 بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست مگر
 از روح ایشان را و از روح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا و غرض آن
 و همه بقدرت اوست ایشان فی اند در حلال حق در حیات و بعد از ممات
 اگر داده شود و مراد سی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد
 خدا دارد و در نباشد نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از
 ممات و یافته شدن است دلیل بر آن در شرح شیخ بن حجر مکی در شرح حدیث
 اليهود والنصارى اتخذوا قبورا بنیاهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
 کزار در بجانب قبر از جهت تعظیم دسی که آن حرام است بالاتفاق و اما تخلف مسجد
 در جوار یغمبری و یا صاحبی و نماز کزار در نزد قبر دسی نه بقصد تعظیم قبر و توجیه

در حیات و بعد از ممات
 اگر داده شود و مراد سی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد
 خدا دارد و در نباشد نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از
 ممات و یافته شدن است دلیل بر آن در شرح شیخ بن حجر مکی در شرح حدیث
 اليهود والنصارى اتخذوا قبورا بنیاهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز

قریب به نیت حصول ^{الذاتی} تکامل شود ثواب عبادت بکرت قرب و جود است
 مر آن روح پاک اصرحی نیست در آن آتشی و ساسا اعلی الغنیه است از احوال
 چنانکه در زندگی ایشان میکنند چنانچه به مناسبت این بگویند که در زندگی
 ایشان چیه می استمداد نه کنند و آنکه به هم می رسند و در باب استعانت بلا
 طبعه درین است افراط بسیار بوقوع آمده آنچه بهال و عوام میکنند بلا شبهه شرک
 علی است انتهی ایضا فیها استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غایب از فی شبه
 بدعت است و در زمان صحابه و تابعین بود لکن اختلاف است ذرا آنکه این بدعت
 حسنه است یا سیه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین
 است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شود
 پس ظاهر ارجاز است زیرا که درین صورت شرکی نمی آید مانند استمداد از صلی الله
 و التجداد حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق بصورت خواهد بود و
 فیها سوال بت پرستی مد و از بت میخو است عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست
 گفت که اگر شرکی خدا داشته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق نمید پرستش
 نمایم چه گونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مد
 مجوید باز بت پرست گفت که بنی انسان یکدیگر چه اسوال می نمایند عالم گفت که
 بنی نوع زنده اند از ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا و غیره مد
 اند قدرت بر هیچ چیز ندارد بت پرست گفت شما که از اهل قبور مد و شفاعت
 می طلبید باید که امر شما هم باشد که غایب شود و قصه هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور
 بیان تمام مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است بحسب طلب از اهل قبور و از

نه بیست و دو که میگوید اگر بجهت باطنی از قصد کشایش با ... می نمایند میگویم بسا
 از بتان هم ... میگویم که بایشان میگویم که از خدا برای
 استغاثت بخوابیدن هم از زبان سخن استند عا درم پس برگاه که جواز استند
 از اهل قبور ثابت شد پس بعضی مسلمانین ضعیف الاعتقاد از پرستش سبتا و سانی غیر
 چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنچند جا
 خبردار باید شد انکاه بفضل الهی جواب سوال خوبی واضح خواهد شد اول آنکه بدو
 چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر خلاف حکم شرع از اهل قبور بدو می
 پرستش نمیکند و بت پرستان مدد هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش
 که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب و در ساز یا دوج جانور بنام
 او کند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این خیر
 بعمل آرند فی الفور کافر گردد و از مسلمانی همی برآید و دوم آنکه مدد خوشتن و طوطو
 میباشد یکی آنکه مدد خوشتن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکری و گدا در مهلت
 خود مدد می می جویند و عوام الناس از اولیاد عامی خواهند که از جناب الهی
 فلان مطلب را در خواست نمایند این نوع مدد خوشتن در شرع از زنده و مرده
 جائز است دوم آنکه با اتقلا آنچیزی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند
 یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزهایی آنکه دعا و سوال از
 جناب الهی در شیت منظور باشد از مخلوق در خواست نمایند این نوع حرام مطلق کفر
 اگر مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نوع
 خواهد از دائرہ مسلمانان خارج میشود و خلافت پرستان که همین نوع مدد را از مرده

باطل خود می خواهند و اگر کسی از ایشان بخواهد که از ایشان جدا شود
شفاعت می خواهم چنانچه در این دنیا و اولیای حق و خدا را هیچ در پی
کلام هم دخل و تلبیس نیست و اگر کسی بخواهد بر کفر و شقاوت و انحراف و دوری
خود و صورتی کند پس حق شفاعت سفارش است و سزاوارست نسبت که هر کس
کسی از غیر خود بعرض و معروض او اسازد و بت پرستان در وقت در خواست
مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بحضور پروردگار اهل و علا
نمائند و مطلب ما را از جناب او تعالی بر آید بلکه از بتان خود در خواست مطلب خود
می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم
از صورت کنهیا و کالکاست نیز خطا در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با بدن
خود که در قبور مدفون اند البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند
اینها از طرف خود صورت سنگها و در خان اختراع نموده قرار می دهند که صورت
فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این قرار و ادواتی هیچ
اثربیت آری حاجت روائی بندها و غایب آنرا که از راه رحمانیت خود میفرمایند
می فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب انخفیات است
حاجات بندها خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از
هر طرف که مطلب خود خواهند مطلب ایشان را با ایشان میدهند چنانچه در مشفقیت
خود که نصیر است میداند و قتی که از خدمتکار و ادب خیر میطلبند با او میدهند حالانکه خدمتکار و ادب
ندارد همچنین است حال بتان بلکه حال قوز نیز موافق قاعد اهل اسلام آنچه فرموده که پس اگر چه
استاد اهل قبور ثابت شده بعضی مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش ستیلا و مسک و غیره بکار می آورند

پیشتر در میان شما و از اهل قبور و پشتمش شیطان مسانی بند و جهت اول انکار این
 معلوم اند که او بزرگان بوده اند و شیطان مسانی موهوم محض اند و وجود آنها
 معلوم نیست بلکه ظاهر احتمال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و شیطان بر تقدیر
 وجود آنها از قبیل ارواح خفیه شیاطین اند که کمر بر اندازی خلق بسته اند اینها را
 بار و اح طیبہ انبیا و اولیا چه مناسبت بود آنکه شما و از اهل قبور بطریق عادی
 که از جناب الهی عرض کرده مطالب بر آید و پرستش این چیزها بر عقاید استقلال
 و قدرت اوست که کفر محض است و اینها فیها شما و بار و اح بزرگان و دوسم
 قسمتی است که بزرگان زنده هم مانند آن بعمل می آید یعنی دعای ایشان را
 اقرب الی الاجابة نمیدانند ایشان را واسطه درخواست مطالب خود سازد و
 ایشان را مرتبه بجز توسط آیت در ذهن خود نه بپند و مانند عینک پندارد و در
 جانب بلا اشتباه و قسمی است که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که ایشان
 در دماغین مطالب یا داون آن مستقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی
 تابع مرضی خود تواند ساخت و همین قسم است که عوام به آن شما و می طلبند و
 این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق صنایع خود عقاید
 داشتند و اذا تجرتم فی الامور فاستغنوا بابل القبور حدیث نیست قول خبری
 است و له معان شتی منها اذا تجرتم نظر الی الدلائل المتعارضة فی حل بعض الایات
 و در متها فاکر و اجتهاد کم و تقلد و ائمن قدمات و هذا القول او شبهه بقول عن
 عبد الله بن مسعود و سفيان الثوري منها انكم اذا تجرتم فی الامور الدنیویة و ضا
 بذلك تسلكم فانظروا الی حال صحاب القبور کیف ترکوا الدنیا و استقبلوا الآخرة و علموا

انکم ایضاً صابران الی ماصار و از عالم سبیل علیکم صعاب الکیف و شداید باجملة
 در معنی استعدا نیست تهی یعنی از اجملة نیست که چون تخریر شوید بنظر در امور مستاضحه
 و حلت بعضی شیان و قدرت آن پس بگذارید تها و خود را و تقلید کنید به آنکه
 اند این قول یا شبیه آن منقول است از عبد الله بن سعید و صفیان نورانی و از جمله
 که چون تخریر شوید و الامور دنیوی و تنکد شود سبب آن پس نظر کنید بسوئی
 اهل قبور چگونه گذشتند دنیا را و رزق و آرزو با آخرت و بدانند که شما هم رزیده
 جایی که ایشان رفتند و این دستن آسان خواهد کرد بر شما شد از دنیا و صعاب
 آن شرع و دمان مرده بریزین هم بگوید اگر چه نیست بصورت زبان گفتارش
 که زینهار بدینا و مال غنمه شود چه خواهد بود بصورت گذشت بگذارش
 بگذارنی تمهید الاموات و در مکاتیب رشیدی و مرقوم است استعدا چند احتمال دارد
 اول آنکه مدد خواهند از روح کاملین موثر حقیقی در حل مشکل داشته و عاقلند و
 آنکه موثر حقیقی ندانند لکن خیل در کار خانه حق تعالی و رائق و فائق آن بانیطور
 که خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذشته است ایشان را بستان بخت
 خود را نفع می بخشند و دشمنان را ضرر می رسانند پس این هر دو قسم شرک
 اند سوم آنکه ایشان اصلاً موثر ندانند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی را اعتقاد کند و
 ایشان صرف وسطه عرض بجناب الهی بپندارد و با اعتقاد اینکه چون ایشان وقت
 حیات که حالت تعلق با امور بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض ایشان
 بجناب الهی متوقع القبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت تخریر و تنزه از ادب
 بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیاء حق اموات

از احدی در صحیح نیست است پس بدین کمالین بطریق اولی ثابت باشد برین تقدیر
 اگر بعد سماع تفرع اهل حاجت بمقتضای نرحم یا نظر بر ادا دتی که داعی و ملتمس بخت
 صاحب قدر حاصل است آن کمال شافع و ملتمس بجناب الهی شود درین قسم دعا بجا
 نیست بشرطیکه ضعیف و اچنین باشد که شما بجناب الهی شافع من برای اجرا
 این حاجت شوید و عقدا و ملتمس باین طور مستقر باشد که سوای خدای جل شان
 این بزرگان یکسر موبکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانند کار ایشان محض عرض بجناب
 الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب اود تعالی و قبول کرد
 حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و درینولا بفرموده میر راحت علی صاحب
 محدث شافعی و آیات جواز استمداد و مایوید جمع کرده ام قریب بستم خبر کلام
 مرتب شده است و اتمی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متوافقه استنباط
 جواز استمداد میشود لکن رد و مالاختصار و ذرا عن الاسباب بر یکایت و در
 حدیث الکفایه و اما الایة فقوله تعالی و لا تقولوا لمن قتل فی سبیل اللہ اموت
 بل احياء و لکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات است
 از نفس آنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور ارواح
 و بقای آنها بعد از موت و تفسیر بضایوسی مرقوم است و سابقا تفصیلاشن مبین
 و ظاهر است که این حیات نیست مگر ارواح شان را پس در امور متعلقه بروح
 از جنس احیاء باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از حکام متعلقه روح است پس
 درین حکم نیز مثل احیاء باشند و در طاعت حیات شهدا و اقیام استمداد ایشان
 بدعا و التجا در جناب تعالی نزد ما نفین هم اتناعی نذر پس همچنین بعد موت و غیره

نسخه
 کتاب
 احیاء
 ارواح

سان یا ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل است که او از شهدا جان نبرد از غیر ایشان نیز که
 باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد با نفس آماره باعتبار امانت متقضیات کتب
 بهیمی و کتب شیعیه بخود جان نبرد شد چه اگر از استیجاب آنها در این باب
 منزلت او محترم الله است و این معنی غیر شهدا را نیز حاصل میباشد پس از غیر شهدا
 جان نبرد باشد بلکه انکی الرساله الفاسیه و التماهیه است پس از آن جمله است حدیثی که تروا
 و ارمی ثابت شده قحط اهل المدينه قحط است دید افشکو الی عائشه رضی الله عنها اتفاق
 انظر و الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فیه کوی الی السماء حتی لا یكون بنیه من السماء
 سقط ففعلوا فمطر و امطر اشد یذیر یعنی قحط کرده شدند اهل مدینه قحط شدید تر
 کردند بسوی عائشه و عاکنده علاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس بگردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان آنکه مانند
 میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بردارید حجاب و سبب رفع حجاب میان قبر شریف
 آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم استقامت میکردند بذات شریف و چون فوت شریف در پرده شد
 کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران بارد و گویا استقامت
 بقبر و در حقیقت استقامت و استشفاع است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است و در آن
 پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقہ فم الله عنها پس باران داده شدند باران
 ادنی بسیار باجمعه شفاعت حبتن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول افتاد
 شفاعت و ظهور اثر آن گرامت است عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم و خود گرامت او و ایام حجه است مر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گرامت

بسم الله الرحمن الرحيم

تجربہ لکھو و تقریب شد لال بر مطلب یاقینیت آنکہ اگر تہجد و عظمہ شکر موی
 پس این فطنہ در صورت تہجد از قبر آن صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ ترست زیرا کہ از
 عوام کمان تصرف آنحضرت، در کائنات نسبت با ولیا اللہ قریب الوقوع است چون
 ام المؤمنین اللہ عنہا این فطنہ از درجہ اعتبار ساقط کرده مردم را امر با تہجد و
 از قبر مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمود پس تہجد از قبور اولیا اللہ کہ
 شکر دران ضعیف ترست بطریق اولی جائز باشد بکذا فی الرسالہ اقامتہ از تجلہ
 است حدیثی کہ در حصن حصین کورست و اذا اراد عوننا فليقل يا عباد الله عني
 يا عباد الله عني يا عباد الله عني طوقد ترب ذلک یعنی و تشیکہ بخوابد باری برای گرفتن
 و ابہ یا مطلقا پس بگوید تہ بارای بندگان خدا باری کنسید مر او مراد از عباد اللہ
 رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکہ یا اجنہ یا ارواح اولیا و تحقیق تجربہ کردہ
 شدہ است این تخریج بطرانی از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ اذا ضل احدکم اللہ
 او اراد عوننا و هو بارض ليس بها افس فليقل يا عباد الله عني يا عباد الله عني
 افسو فان سجدوا لا ترونهم و در نظر جلیل مرقوم است فرمایا ہی آن حضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم فی کہ جب کوئی کچھ چیز کم کری یا چاہی مدد او را حال یہ کہ وہ ایسی مین مین ہو کہ
 کوئی نہیں دیکھتا او سکا نہیں ہی پس چاہی کہ ہی یا عباد اللہ عني پس اللہ تعالیٰ
 بندہ مین کہ تم نہیں دیکھتی میر کہ شاہ فی بعض علماء ثقات سی نقل کیا ہی کہ یہ حدیث حسن
 اور محتاج بین طرف اسکی تمام مسافر اور شاخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقدمہ مین
 او ز نزدیک ہی ساتھ اسکی مستح معصود پر کذا ذکر الفخر العلی انتہی و طریق استدلال
 بر مطلب باین حدیث صاف لائح و روشن است احتیاج ذکر ندارد و در اینجا خدشہ

است جواب طلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریه و یا کاستن که مفید خصا
 است اول دلیل است بر امتناع استدلال استعانت از راه کمالین لکن در دنیا
 لذلک الاختصاص بر تقریر جواب آنکه مراد از استعانت محققه بذات او تعالی که معین
 با حقیقه و متعلق حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در ما نحن فیہ استقلال استعانت متقوم
 است و نه استقلال استعانت به و از همین پیل است استعانت برای دفع امر اصل
 بادویه و برای دفع تشنگی و استعانت برای تعلم حکام دین و تهذیب نفس از دنیا
 علیهم السلام از اولیا قدس سرار هم بلکه اگر امعان نظر بکار درود و شکار شود
 که اینهمه استعانت برای ناقصه مقیده غیر متقله شیون و اطلال استعانت مستقله
 هستند و مؤید اوست آنچه در تفسیر فتح الغریر مرقوم است درینجا باید فهمید که استعانت
 از غیر بوجهی که عتماد بر آن غیر باشد و او را منظره عون الهی نداند حرام و اگر التماس
 محض بجانب حق است و او را یکی از منظره عون دانسته و نظر بکارخانه سبابت و حکمت
 او تعالی در آن نموده از غیر استعانت ظاهری نماید و و از عرفان نخواهد بود و در
 نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا را این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت
 این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهى لهذا و تحقیق
 مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایاک نعبد و نعقده
 جریان میکند و عقدا و ایشان نیست که بنده هیچ ختیار ندارد و فعال و مرکات از و
 بلاختیار مانند کار و وجوب و سنک صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لایزال
 می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحة الی یوم الساعه و قول
 و ایاک نستعین و عقده قدریان می نماید و ایشان عمی دارند که بنده ختیار تام دارد

در کریه و یا کاستن
 مفید خصا

و انحال و حرکات ایندو باجواد و صادر می شوند و این عقدا لازم می آید شرک صحت
در کارخانه خلعتی هو تعالی عما یقول الظالمین علوا کبیرا و حق و قبی انصیب المستحق
است که از افراط و تفریط بر اصل دور اند و سلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پس
که خاص تر اندکی می کنیم و خاص از تو مددی خواهم و تو نیت از تو می جویم و اما

حجة الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هر که بوی در حالت حیاض تبرک بگیرد بعد از حجاب
نیز بوی تبرک و انتفاع گیرند و در تنبیه الویامین نقلی عن الکبری مرقوم است من تبرک بمشام
فی حیاتی تبرک بزیرات بعد وفات بعضی از مشایخ عظام رحمه الله گفته اند که یا قسم حارث
از اولیاء الله که تصرف می کنند در قبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات و
در شتمن یا زیاده از آن و مقصود حضرت است بلکه آنچه خود دیده و یا قه بیان نموده یکی خست

شیخ معروف کرخی رح و دوم شیخ نبی الدین عبدالقادر رح و جلقب محبی الدین خان
افاده فرمودند که یک بار از سیاحت با رگشته رو بجانب بغداد دہشتم ناکاہ دیر
شخصی چون مریض تباہ بزرگ کاو رو بن آور دیدم چون نہال خشک سالین

من از پا در افتاد و گفتم یا سید مرا بدست رحمت نشان و ازین چشمه حیوان برین
 بیفتان پس این نشانم بر دوش من اندام در همین نقطه چون شاخ نورسته گل گل شکفت و گفتم
 می شناسی گفتم نه گفت من بعد تو ام که بدین حالت رسیده ام خدا مرا بتوزنده کرد

و مرتبه اولی رساند فانت محیی الدین اورا ہما نجا کد ہشتم و در بجانب مسجد جامع بغداد
آورد و پابرنہ بودم مردی غلیظ پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد از
بمسجد در آمد و دو کمانہ غازیہ کرد و چون سلام دادم مردم ہر من مجموعہ کردند و

لقب مرا خوانند اگر چه پیش از من کسی را با این لقب خوانده بکذا فی التحفه السودیة و باحوال

ذی القیاض المہینہ جماعت ہست

نورالدین یوسف رح مصنف کتاب بهجت الاسرار در مدح حضرت حدّس سرور و تقویّه اهل کمال
تبرکاً چند بیات آن را برین مقام معترقبه پیشین که از افادات شیخ محمد عثمان کاشانی
فاروق بر شیخ المشائخ شیخ محمد حشّی کشمیری رح تحریر رساله زبده الآثار علی بهجت
الاسرار به نقل میکنم شهر عبدلہ فوق العالی رتبہ ہوا المہاجد والاعلیٰ حضرت
یعنی حضرت شیخ بندگیست از بندگان کہ او است مرتبہ بالاتر از مراتب عالمیہ کہ در
درک مردم نیاید یعنی مرتبہ فوق مرتبہ صا جنان مراتب بلند است کہ دیگر ادیاباشند
و اورست ہزار کیہا و اورست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند و الاحقار
والاطراف فی الہدیٰ کولہ معارف کالکواکب تنزہر یعنی اورست حقائق و راہ ہادرا
یابی و اورست معارف مانند ستارہ ہا کہ روشن میشوند چہ شان سہ طلقہ مشائخ
اند پس در مقامات سلوک ہمسایہ طریقت صہالت دارند و برای ستر شدن
قانون می فرمودند و از انفسائل و الککارم فی الہدیٰ کولہ المناقب فی المحافل تشہیر
یعنی اورست شرف اوصاف و ککارم و راہ یابی و راہ نمائی و اورست منقبتا
کمالات کہ در مجالس ادیاب ملائکہ مذکور می شدند کولہ التقدیم و التعلیٰ فی التسمیٰ
کولہ المراتب فی النہایۃ کثر و اورست تقدم پیش و سنی در علو مرتبہ و اورست ہر
نہایت سلوک کہ بسیار اندھ غوث الوری غیث الندی نور الہدیٰ بدر الہدیٰ
بل انورہ یعنی مجاہد خلائق است و شرف برتبہ غوثیت باران جود و عطاست نور
رہبانی است ماہتاب شب چہار دہم است برای رفع تاریکی صرمان و بلند آفتاب چہار
است در کمال روشنائی بلکہ روشن تر از آفتاب است مافی علاہ مقالہ المخالف
من اهل الاجماع فیہ سطرہ یعنی منیت و بزرگی آن حضرت حدّس سرور ہر سچ مخالفی را

گفتگوی پس مسائل جماع در وی نوشته می شوند یعنی بر بزرگی و عقلای شان آنحضرت

اجماع ناسنقد شده و موم شیخ عقیل و چهارم شیخ حیات رحمه الله و فی القلاد لابن المحرر المکی اعلم انه
لم یزل العلماء ذود الاحاجات یزورون قبر ابی حنیفه و یتوسلون عنده فی قضایا لهم و منهم الامام الشافعی
رحمه قال انی ابرک بابی حنیفه رخ و اتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجه صلیت کعتین
سألت الله تعالی عند بقعقی سریعاً یعنی در قلاد ابن حجر مکی از قوم است که علما
و حاجتمندان همیشه زیارت قبر امام عظیم ابو حنیفه ص می کنند و برای بر آمدن مطالب خود
وسیله میجویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رح نیز از جمله آن متوسلان هستند
و فرمود امام شافعی رح که بابرکت میجویم به امام ابو حنیفه و می آیم بسوی قبر و
پس چنان پیش می آید در حاجت و دو رکعت نماز نفل میگزارد و از خدا عز و جل مطلب خود
میخواهد نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا دو
روایت که مشتمل بر تعظیم و علو شان امام عظیم رح است مذکور میکنم که حقیقه را از ان بر
دست دهد پس بدانکه در خزانه الکرامات مذکور است عن خلف بن ایوب البلیخی رح
قال ان الله جعل العلم بعد نبيه في صحابه ثم بعدهم في التابعين ثم بعدهم في ابی حنیفه
رح و صحابه فمن شاء فليرض ومن شاء فليستط انهم یعنی الله سبحانه و الا علم را بجناب
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم عنایت فرمود و باز باصحاب آنحضرت باز تابعین با امام
ابو حنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هر که خواهد
ناخوش شود از این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین
الناس کالمجموعین ان لا یجتهد الیوم فلو ضلوا تعلید الماضین لکننا الناس حیا
یعنی مردمان با اتفاق کرده اند بر آنکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر منع کنیم

فصل
در تعظیم
و علو
شان امام
عظیم

تعلیه مجتهدین که ششده برآینه بگذاریم مردمان استیج و سرشته و قال الامام المذوق فی
الاسماء واللغات کان فی زمنه اربعة من اصحابه بنس بن مالک و عبد الله بن ابی اویس
و سهیل بن سعد و ابو الطفیل و فی معدن الیواقیت الملمعة ان ابا حنیفه رحم قصه الغزوة
فی اول الامر و بنس اصوف و صرف وجهه عن الخلق و توجه الی الحق سر جانه و تعالی
فرمى النبی صلی الله علیه و سلم فی المنام قال لیا ابا حنیفه ان الله خلقک لتجی سنتی و
تشرک فی الناس و لانقصه الغزوة یعنی امام عظم ابو حنیفه رحم او لا اراده کوشه نشینی
منوید و لباس کلیم پوشیدند و از مخلوقات اعراض کرده بسوی حق جل شانہ
متوجه شد پس در خواب دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که میفرمایند ای ابو
حنیفه تحقیق پیدا کرد ترا خدا تعالی تا زنده کنی طریقه مرا و مشهور نمائی آن ایمان
مردمان و مقصد کوشه نشینی کن و در غنهی الکلام مذکور است که حضرت امام
باعتراف اکابر شافعیه و اظهر علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی
المشهدی در توضیح انوار باجج الواردة لدفع شبه الاعور مداح ابو حنیفه هستند و
گفته اند کلهم عیال ابی حنیفه رحم یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست اویند و بسیاری
او صاف جلیله او علی ماز واه بعض الثقات و بر سلك نظم کشیده که از ان جمله
شعر قدردان البلاد و من علیها امام المسلمین ابو حنیفه ابایات و سنن و فقه
کآیات الزبور علی الصحیفة و اما صار فی الاسلام نوراً ایناً للرسول و الخیفة
و بالمشیقین له نظیر هو لا بالمغیرین و لا بکوفته انتهی فی الزیارة الشریفة منی الامام ابو حنیفه
البلخی ان کان کل الامم ابو حنیفه من سماع الناس و علم الناس عبد الناس و کرم الناس و کرم احتیاطاً
عن القول بالرسول و غیره و فی رساله الرشیدیة عن تحقیقات الرفعیة ما اثبات الاستمداد بحسب حکما

بمقتضى ما كان عليه من انما لم يزل في ذلك الموضع الى ان جاءه الموت في سنة ١٨٠٠

فی قلوب طالبیها لایینهم علی کسبها کالعقول النيرة خالية عن شوائب النقضات الشریفة
یعنی ثابت کردن استمداد از ارواح موافق اقوال حکما پس آنچه بعضی از طالبان شریفة
در رساله متبرجم بالروح گفته که مراد از آیه کریمه والمحدثات امرأه و اح کاطین اند
جدا شدند از بدنها چنانکه آنها تدبیر می کنند امور کمالات را و اقامه می کنند آن
امور را در و لها سی طالبان کمالات و مددکاری طالبان می نمایند بر حاصل کردن
کمالات مانند عقول مجرّوه نورانی که منزّه اند از آمیزش نقصان و شرور و امانت
الاستمداد عن الارواح بالادله الشرعیة بقولی وقد ثبت بالادلة الشرعیة ان

الاستمداد عن الارواح بالادلة الشرعية يقتضى بقولى وقد ثبت بالادلة الشرعية ان
الارواح لانفائها لم يبق ابدًا وتفتى انما بعد نفع الصور ثم مدوم على الاختلاف
الواقع بين العلماء يعنى از دلایل شرعی ثابت شده که ارواح فنا نمی شوند بلکه
باقی می مانند یا که ایشان را انفاء آنی بعد نفع صور خواهد شد باز علی الدوام موجود
خواهند بود فی البدورSAFE فی احوال الآخرة بجلال المله والدين سیوطی نقل
عما قال النسفی فی بحر الکلام قال اهل السنة وجماعة تسبقه لا تفتى العرش والكرسى
واللوح ولقلم ابجدته والنار بالهباء من ملائكة العذاب وحوار العين والارواح انتهى واما
قوله تعالى كل شیء یأكل الا وجهه فمغناه قابل للهلاك وكل محدث قابل للهلاك وان لم
یهلك بخلاف القديم لازلی انتهى و فی الطريقة الوسطی نقل عما قال الامام الرازی
الاربعمین شتم قد لا تم علی ان کل ماسوی لله فانه یفنی ویبصر معد ما فالنفس الانسانیة
ایض تفتی وتعدم و ضیعیود الاشکال قلنا نحن اثبتنا بال دلیل القتل ان کل ماسوی لله
تعالی فانه جائز البعدم فاما ان هذا الجائز یفنی فاما یعقوبنا فیه علی ظاهر العمومات تخصیص

الارواح لا نفأها

باللیل جابر انتهی و فی شرح الصدور و اما ما فرجه بن سنی عن ابن مسعود و حضرت الله عنه ان
صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل المقابر قال سلام علیکم ایها الارواح الغائیه الاله
البائیه و الغطاء تنخرة التی ضربت من الدنیا اللهم ادخل علیهم روحا منک و سلاما
فانه مع ضعفه سنده ما ول بان المراد بفناء الارواح و ما بها عن الاجاب المشا
انتهی و قال المحقق الهلبوسی رح فی شرح مشکوٰۃ قد ثبت فی الدین ان الروح باقیه
و لها علم و شعور بالزائرین و الارواح الکمل قرب مکان من جناب الحق تعالی کما کان فی
الحق و اقام من ذلک انتهی فکل مکان اقرب عند الله لعلی ینبغی ان یكون قوه حیاته فی البرزخ
اقوی من حیوته فی الدنیا فی تربت بعض اثارها و ظهور بنید من شعرا یا پس هر که
نزدیک تر باشد نزد باری تعالی از روی قرب و منزلت قومی تر خواهد بود و قوت حی
و در برزخ از حیاد می و ینا باعتبار مرتبه نفس اماره و طهارت و هر چند ان کی از علما آن قرب الکل عند الله منزه
الامی مسند الی اومی و بعده الانبیاء الاخر فانهم ینبغی ان یقابلون الحیاء معاملة الاحیاء
کچ بیت بعد محرم محاور و فی الصحاح و ادای صلوة و المکالمه کما وقع فی لیلۃ الاسرار
پس نزدیک تر نسبت همه نزد خدای تعالی در غت و مرتبه پیغمبر خدا علیه الصلوة
و الشاهتند و بعد آن دیگر انبیا علیهم التسلیات اند پس تحقیق ایشان زنده اند
میکند بازندگان مانند معامله زنده بازنده مانند حج کردن خانه کعبه او یا الله شبر فا
و خواندن نماز و کلام کردن انبیا علیهم السلام با رسول مقبول صلی الله علیه و سلم چنانکه
واقع شده در شب معراج و تفصیل این مقام در رسائل معراجیه معاینه باید کرد و خوف
للاطناف کر نه نمودیم و بعد هم ابراهیم بن مینا صلی الله علیه و سلم فانه در و بالروایت
اجیده ان له مرضقه فی الجنة کما یقولان لا طفالنا فی الدنیا یعنی و بعد از انبیا علیهم السلام

بما فی
الکتاب
و ما
منه

حضرت ابراهیم اند صاحب داده رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه از دایات معتبره ثبت
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایه شیر دهند و هست در بهشت خیانتی میباشد
مرغعه برای بچه های مادر دنیا و بعد از شهیدان فانیهم یزقون بحکم الگاتیه و لا یحسبون
تقلو الآتیه و بعد ابراهیم شهیدان اند که ایشان روزی داده می شوند چه قول
او تعالی و لا تحسبن لذلین الآتیه در آن نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا
مذکور شد فاذا ثبت حیات هؤلاء الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الانبیاء
فی ترتب بعض آثار ما یعنی پس چون ثابت زندگیشان در عالم برزخ ماندند و کار
دینا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم كانوا فیها قادرین علی انجاح ما رب
الملتحمین الیهم بالدهاء الی الله والنصر الی جنابه کما فیل مسحر او یار اوست قدرت
از الله تیر حبه باز کرد و اندر راه یعنی پس بدانکه اینها در حالت حیات دینا قادر بودند
بعفایت او تعالی علت قدرته بر و اگر دن مطالب التجا کنندگان بسوی آنان
ید عا کردن و عاجزی نمودن بخواب خدا می تعالی و تقدس فکذا بعد الانتقال من
بذرة الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تشد بمفارقتهم عن هذه الدار
الفاسدة و تجردهم عن تعلق المادّة و دونهم من حضرت الحق و تشبههم بالملأ الا علی
فالتشبه به یقدرون علی فعال كانوا قادرین علیها فی حال کسوت فان للتشبه تیارا
عجیبانی الاعطاء لاحد ما حکم الاخر یعنی پس همچنین بعد انتقال ازین دار فانی بسوی
عالم برزخ پس تحقیق این قوت در شما کم نمیکرد و بلکه در مرتبی می شود سبب جدا
شدن ایشان ازین دار فاسد و مجرّب شدنشان از تعلقات مادی و نزدیک شدن
اینها از خدا تعالی و مشابه کردن ایشان بملأ که پس سبب بین مشابهت

قادری شوند بر فعلها باینکه قادر بودند بر آنها در زندگی و نیا پس تحقیق بر این شبهه است
 استغیب و تحسین حکم شبهه به شبهه الا تری ان بحضر علیه السلام ما تشبه بالملک
 فی الغیبة یعنی الیاس نزل فی فیض و البرکات بواسطتی العالم فصار علیه غایر
 علما و فاعار مخالفة لا فعالنا و موافقة بافعال ملکة یعنی آیا منی که بحضر علیه السلام
 هرگاه شباهت شد با ملک در غایت شدن از چشم خلاق و فردا آن منیض برکت
 بواسطه ایشان درین عالم پس کردید علم حضرت بحضر علیه السلام غایر بعلم ما و فاعا
 شان مخالف بافعال ما در خیال ایشان موافقت پیدا کردند بافعال ملکة چنانچه
 واروست در حدیث صحیح برکه مشابه شد بقومی پس نکس از ان قوم است فند اوجه
 اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما او عینا و محبت مع اما اثباتها بحسب کشف فیما
 البته قال ارباب الکشف و العرفان ان ارواح الکلمة تخرط فی سلک الملائكة المتقین
 و تصیر بکثر محبتها به تعالی منظور انها بنظر الغیابة یعنی پس اینهمه که مذکور شد و بهی
 برای دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف و اما ثابت کرد
 قدر موفق کشف پس باینست که افاد و مودود و لذت و کشف و عفا که از این عین سلک میشوند در وقت کمال
 و میگردند بجهت کثرت عشق بخدای غر و جل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت
 متوجه میکند کالبعیدة لمخصوصة للسلطان الکرام المحرمین بان یومروا بالامور العظيمة فیما
 احکیم بالامور الخفیة فتمثل کما امرت و لایکون لها الخیرة مانند غلامان مخصوصان دشمنان
 بزرگ که سرور دارند برای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید
 حکیم مطلق ارواح را با امور کلان پس ایشان فرمان او تعالی انوار بجای آرند
 و نمی باشد خیار می تا خلاف آن کنند مثل ملال السکینه و الوفا من حضرت الوزر

ابحار والتماته فی قلعه علیّه الاخیار و انظار محبت من صاحب استداد الکمال یعنی اوست
 عظیمه عبارت است از مانند برداشتن طمینان از بارگاه سلطان حقیقی و انداختن
 آن در لباغی کان نیک و زها کردن دوستان خدا از حیثیهایی سخت و ^{لطف} ~~و~~
 التجارب فنیقل کثیر من العقلاء ان بعض الفیوض کان جاریاً من اکثر قبور الغرّاء ^{لطف}
 من بعضها بعض الاسباب جاری من بعضها الی الان من ابحارته فیضها مفرار السید
 جهالیکه قدس سره فی کجوه پیشی الیه المسموسه و یقیسون بجان من له ایاماً عیدیه
 فیلیردن باذن خالق الارض و لم یامر به برعوت برادر حق و اما اثبات قدرت بحسب
 تجربیس بیانش آنکه اکثر عقلاء نقل کرده اند که بعضی فیض از آنکه در بزرگان جاری
 بود پس موقوف شد فیض از مزار بعض بزرگان را از بعضی مزار بنور دروازه
 فیض مفتوح است چنانچه از افراد مبارک حضرت سید شرف جهالیکه قدس سره تا
 بسیار فیض جاری است چه جن زدگان انجامیروند و چند روز آن مقام تبرک است
 می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلّت قدرته و در نجاست
 است ضلیل ایشان تقدیرش آنکه عارفان حق بر نهم اند اول مستغفرین دوم غیر مستغفرین
 سوم متوسطین و میان این هر دو پس کسانی که در حالت استغراق وصال یافته جلّت
 کردند استمداد ایشان محال چرا که از خود محو اند از غیر مستغفرین البته استمداد و استغاثه
 متصور است و متوسطین برد وصال اند اگر در ابتدای مقام وصال مستغرق شده و
 کردند پس حال شان مثل مستغفرین تصور باید نمود و اگر در اتمای مرتبه وصال اینان
 را کیفیت استغراق حاصل شد اولاً استمداد ایشان جاری است و آخر موقوف بر تحقیق
 این مقام بدون اطلاع بر اصطلاحات خضرات صوفیه قدس سره ابرهم و بغیر او را که

در نجاست
 در نجاست

مقامات از بدیهه کمال من شار اطلاق علی حقیقه کمال فلیرجع الی انصار یلمس فقه پدا
 تبصر من آیه ثبت الرد لمذهب الوهابی الذی یعتقد امتناع الاستمداد من الاموات
 وبتنا ان بعضهم کالاجار فی توق الحیوة وکامللا لک فی الافعال فهم قادرون
 باقدار الله تعالی علی انقاذ ملتجینهم عن المهاکم لما کان تسوغ منهم فی حاله المجهول ولا روه
 شی من اوله الشرح بل تنبه یعنی وار من مقام مردود شدن مذهب وهابی که اعتقاد میکند
 که صلا استمداد از اموات درست نیست چه اگر ثابت کرده ایم که بعضی از کالمین بعد
 انتقال ازین دایره فانی مانند آنکه کاند در قوت و بعضی از ایشان مانند مشرکان
 اند و در صد و ارفاضال پس قادر حقیقی ایشان را قدرتی عطا فرموده که به سبب آن
 حاجتمندان را از میان این مهلکه با نجات میدهند چنانچه در حالت حیات نیز همین قسم
 قدرت ایشان را از بارگاه سلطان حقیقی عنایت شده بود و در دینی کنیزان را
 هیچ دلیل شرعی بلکه ثابت نمیکرد و اند او را و اما من یعتقد هم موثرین فی الاموات
 حقیقه فلا نزاع لنامعه فی کونه مشرکا فاذا دریت هذه الاوله حق الدرایه لا یقفی
 لک رتبه فیما اوعینا من اعانه ارواح الکالمین بعد مفارقة البدن علی سعادتهم
 الکالمین الیهیم بقدره الله واذنه یعنی کسیکه اعتقاد نماید که ارواح کمال در انجام
 و تنصیتی از مهالک موثر حقیقی و قادر تمام هستند پس بلا شبهه آن کس مشرک است و
 بیخ زاعی و گفتگوی در مشرک بودن او نیست پس عقلاً و نقلاً و تجربه استمداد او
 بر راد اگر دن حاجت ملتجیان بقدرت و حکم او تعالی جلت قدرته شتوت پیوست و فی
 ترجمه اش که الشیخ الاجل محقق الدلوسی قدس سره امام شافعی رحم گفته است که قبر
 موسی کاظم تریاق مجرب است مراجبت و عار چه آن مقام بفرک مهبط برکات و نوار

پس از اوقات حصول مطلوب متصور و ایضا فی الرحمة المذکورة سید صاحب
 که از اعظم نعمتها و علما و مشایخ دین و مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس
 که از اجداد من است با من آمد و من گفتم که من میگویم که اندک است و من میگویم که اندک است
 شیخ ابو العباس رحمت گفت نعم زیرا که منی در باطن حق و در حضرت اوست و نقل در
 ازین طائفة بیشتر از آن است که هر چه صفا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و
 و اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد و در گذران را بلکه ازین اثبات وی
 می شود و کمادیت تفضیل انفا و فی المرقاة شرح بر حکمت مولانا علی القاری علیه
 رحمة الله الباری لهم فی برار ختم تصرفات و برکات لایحصى عددها و لایحصى معنی مراد
 کمالین عارفین در عالم بزرگ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و کتاب
 انفاص العارفين تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی قدس سره
 که از ذکر استمدادهای ایشان و پیران و سادات ایشان از قبور مجامع النور
 اندر پرست ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید و رزید و از راه مجادله اعراض باید نمود
 و ادانصاف باید داد و درینجا چند حکایت از ان یعنی از کتاب انفاص العارفين مذکور
 میگردد و اما اهل حق را مرتبه حق الیقین بلکه عین الیقین دست و دهن پس بدانکه شاه صاحب
 مدوح در کتاب مسطور میفرمایند که چون این فقیر زیارت مدینه منوره و بقوطیبه علی
 صاحبها صلوة و التحية رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه
 مراتب جذب و سلوک همه از استبداد آنها در نظر آن حضرت صلی الله علیه و سلم می کرد
 انگاه من این فقیر را بزرگی حکیم ملقب ساختند و طریقه حق عنایت فرمودند و آنچه در علم
 مشکلات دایم پرسیدم جواب با صواب ظاهر فرمودند اگر آن چیز را در ساله فیوض

تصرفات
 و برکات

درست آمد بجهت آنکه در طلب و شرح نیز آن ذکر کردیم و بیان طریق و در رساله ملاحظه
بفرمایید در آن مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کروی مدّس سره عالم بود و
آن حکیم از فقه امامی و حدیث و عربیت و در سیرکی ازین فنون بصیاف داشت
در قریب دو سال در بغداد ساکن شد و طایف و ذوق از آنجا اخذ نمود و در ایام آن
در تمام بروج پرفتوح حضرت شیخ محمد بن علی بن محمد مدّس سره متوجه شد تا مطلع شود
بر آنکه در آن وقت کشفی از شیخ محمد مدّس سره را در عالم رویای صادقه دید که غیا
از پاپوش آن پیر پشور حضرت ابراهیم کروی رح دور می گشتند و منت که با
میفرمایند و نیز حضرت شاه صاحب مدّوح در کتاب مذکور ترقیم فرموده اند که حضرت
مولانا شیخ عبدالرحیم قدّس سره چون نزدیک قبر محمد مدّس سره
استغفار میفرمودند که روح ایشان در نماز من اقدامی کند و از من استماع
می نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعضی معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان
که در بلده ریهک بتفرج بر آدم چون ماندکی راه و حرارت آفتاب حساس کردم
بمقبره در آدم تا آنجا می استراحت کنم بجهت درآمدن محسوس شد که در آن قبور
آتش عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن در گرفت یاران گفتیم ازینجا زود بگریز
که این مقبره باتش ملوحت و نمی پذیرم که آنجا مسلمانان باشد پس در آن صحت
حاضر بود تعجب کرد و گفت بچه طریق معلوم کردید که بطریق کشف عرفان که در آنها
قبور مسلمان نیستند جو گیان اند که زنده در که رفتند و دم قبور آنها را
قبور مسلمانان ساختند فی القول اجل فی ذکر آثار اولی حضرت مولانا شاه ولی الله
قدس سره روحی رح روزی در مرض موت خود بچهار تن مولانا شاه ولی الله قدّس سره

سره الغریز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم تعالیٰ مقرر شدیم مثل سید
 میان اهل الشیعه یعنی برادر خود بن زینع الدین بود پس ما برقرار شریف اشار
 اوقات متعجیر و خائیت شان می نشستیم پس راه تئیب بر ما شده نشان
 غریزی بخد مت حضرت شاه ولی الله قدس سره ذکر کرد که بزیارت نشانی
 و قبول ایشان می روم و در بعضی توبه نفس و سکون و راحت و آرام در خود
 ادراک می نمایم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر حتی
 یافته نمی شود سبب آن در نمی یابم امید وارم که حضرت افاده فرمایند و برین
 آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعضی ملکین ارواح ایشان از قیود بشری
 خلاص شده از آلائش مقصنات جسمانی پاک گشته توجیه ایشان بسوی ذات بخت و
 بی نشان صرف است پس سیکه بزیارت قبول ایشان رود البته کمال او هیچ تغیر نماند
 مثل تجسمی داخل این خانه شود آنجا هر طرف که می نگرود خود را بیند و بغیر خودش چیزی
 بنظر نمی آید حضرت سلطان المشائخ قدس سره از جمله این طائفه اند و بعضی اهل
 ولایت که ارواح ایشان از ان قیود مجرذ گشته اند و توجیه ایشان بالکل بجا مرتبه
 اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بخوی از انجا مناسبه بسوی زیارت
 کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود با حساس می نمایند و حضرت
 مولانا شاه عبدالغریز قدس سره الغریز در تفسیر مستح الغریز و در رساله روه بانی
 و در جواب سئوالاتی که فرموده با تم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شده روح
 بلا ارتباب حاضر است و نیز تفضیل فرموده اند که استمداد از ارواح کائین بطریق
 مظنه شرک در ان نباشد و دست و توضیحش در ماست ملاحظه ماکرد و حضرت

مولانا محمد العلوم مولانا محمد العلي وشيخ عبد الحق محدث دهلوي وصيته لانا نارا
 وشاه عبد الرحيم وشاه عبد الغني ومولوي شاه عبد القادر ومولانا رشيد الدين
 ومولانا حسن علي هاشمي قدست هراهم بالجملة جميع آيات صوفيه والشمس
 محدثين ونصها قائل شده اند بانکه امرت سلام وکدام زائران می شنوند وازان کجا
 می شوند چنانچه تفصیلش را بسبب رسیدن شده فماتقوه بعض حمله عرش اجل من
 ونبی اهل الحق والتحقق الى ان الموت فاسمعون كلام الاحياء عادة والتفق العلماء من
 المفسرين والمحدثين ولتقهار على عدم سماع الموت كلام الاحياء ان هوانک مسین
 کما لا يخفى على اهل الحق والیقین فانصف وکن من اثار کیرن حتی یاتیک یقین قد مرک
 المرحمة بالتحقیقات الشامحات فی اثبات السماع للموت والمملقة بتحصيل الفلاح
 بهامع الارواح فی الثانی من بیع الاول سنه خمسین الف ومانین من الهجرة علی
 ١٢٥٠ و فرغنا عن تحریر هذا الشرح الموسوم بالتحقیقات الراسخات فی شرح
 التحقیقات الشامحات والملقب بسبل النجاة الی تحصیل الفلاح
 فی یوم جمعة الرابع عشر من جمادی الاولی عام
 ثمان وخمسين الف ومانین من الهجرة
 النبویه علیه الصلوٰۃ والسلام

الحمد لله
 مولانا رشيد الدين
 علي بن ابي طالب
 عليه السلام

رساله سبیل النجاة الی تحصیل الفلاح تصنیف کشف مشکلات و دقائق
 منقح من مذاات حقائق، تحریر یلعی مولانا مولوی تراب علی ایاز

صحیح نامہ سبیل النجاح

صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ
۱۵	۱۹	۵	+	۲۲	۶	نور	نور	۴۱	۱۳
				۲۲	۸	نور	نور	۴۱	۱۶
۸	۹	اللہ	اللہ	۲۲	۱۲	نور	نور	۴۲	۱۸
۱۱	۱۱	مرلو	خرا	۲۳	۱۲	نور	نور	۴۳	۱۰
۱۱	۱	نور	نور	۲۳	۱۲	نور	نور	۴۴	۱۹
۱۲	۱۲	نور	نور	۲۴	۱۲	نور	نور	۴۵	۱۳
۱۳	۱۳	نور	نور	۲۴	۱۲	نور	نور	۴۶	۴
۱۴	۱۳	نور	نور	۲۴	۱۲	نور	نور	۴۸	۱۹
۱۵	۶	نور	نور	۲۴	۱۳	نور	نور	۴۹	۳
۱۵	۱۹	نور	نور	۲۴	۱۸	نور	نور	۵۰	۳
۲۱	۳	نور	نور	۲۴	۱۲	نور	نور	۵۱	۴
۲۲	۲۲	نور	نور	۲۴	۱۵	نور	نور	۵۱	۱
۲۲	۱۷	نور	نور	۲۴	۱	نور	نور	۵۱	۱۲
۲۲	۱۲	نور	نور	۲۵	۱۷	نور	نور	۵۲	۱۲
۲۳	۱۲	نور	نور	۲۵	۱۸	نور	نور	۵۳	۳
۲۶	۱	نور	نور	۲۶	۱	نور	نور	۵۳	۱۶
۲۶	۱۰	نور	نور	۵۲	۱۰	نور	نور	۵۴	۵
۲۷	۳	نور	نور	۵۴	۱۰	نور	نور	۵۴	۱۶
۲۷	۹	نور	نور	۵۸	۱۵	نور	نور	۵۴	۱۶
۲۹	۲	نور	نور	۵۹	۳	نور	نور	۵۴	۲
۳۰	۱۷	نور	نور	۶۰	۱	نور	نور	۵۴	۵
۳۱	۷	نور	نور	۶۰	۱۶	نور	نور	۵۴	۱۶
۳۲	۲۲	نور	نور	۶۱	۱۳	نور	نور	۵۴	۱

صفحة	سطر	غلاف	صفحة	سطر	غلاف	صفحة
۱۱۱	۹	الد الله	۱۴۸	۵	عبادة	عبادة
۱۱۲	۵	بالكلام بالاسم	۱۵۱	۱۱	بعض	بعض
۱۱۳	۸	محبى محبوس	۱۵۲	۱۶	انتم	انتم
۱۱۵	۱	نفسه	۱۵۵	۹	ليلة	ليلة
۱۱۵	۱۰	حق يستحق	۱۰۸	۱۰	با	با
۱۱۸	۱۰	محبى محبوس	۱۶۵	۵	وتحسب	وتحسب
۱۲۱	۲	بهم بهم	۱۶۶	۶	دور	دور
۱۲۲	۱۹	لا يبع يبع	۱۷۱	۵	جال	جال
۱۲۳	۷	نفسه	۱۷۱	۱۹	اموات	اموات
۱۲۴	۹	الا لا	۱۷۵	۷	رودود	رودود
۱۲۵	۱۱	ليمن ليمن	۱۷۶	۱	رسالة	رسالة
۱۲۶	۹	نام نام	۱۸۱	۱۰	دور	دور
۱۲۷	۹	بحققت بحققت	۱۸۲	۳	لذين	لذين
۱۲۸	۳	الارواح الارواح	۱۸۳	۱۸	تحقيق	تحقيق
۱۲۹	۳	تعلقها تعلقها	۱۸۵	۱	الاطلاع	الاطلاع
۱۳۰	۱۰	مادوم مادوم	۱۸۶	۱۰	انفاس	انفاس
۱۳۱	۱۴	ومعاد ميعاد	۱۸۶	۱۸	من اين	من اين
۱۳۲	۱	الموت الموت	۱۹۱	۱۷	ميت	ميت
۱۳۳	۸	بهي بهي	نقطة			
۱۳۴	۱	لاشد لاشد				
۱۳۵	۱۴	التي التي				
۱۳۶	۲	ور				
۱۳۷	۳	ميت ميت				

